

۳۵ پایه ابراهیم

جامعه زنان انقلاب اسلامی

سال ششم شماره سی و پنجم

آبان ۱۳۹۸ ۶۸ صفحه ۱۰۰۰۰ تومان



طالقانی، راهنمای هر رهگذر

گزارش آیین یادبود چهلمین سالگرد

درگذشت آیت‌الله طالقانی

لزوم مستدل بودن باورها و اعتقادات

علی قنبریان

۴۹



سیر روشنفکری در ایران

علی قاسمی

۴۳



درهای باز بسته

سمانه گلاب

۶۲



ضرورت‌ها و شرایط نقد

عزت‌الله سبحانی

۶



درباره طفل گمشده امید

مصطفی تاجزاده

آذر منصوری

مهدی معتمدی مهر

سعید حاتم تهرانی

منیژه نویدنیا

عقیله سلطان‌پور



«امید» تنها درنای سفید سیبری وارد تالاب فریدونکنار شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۴ : امکان و امتناع نقد در جامعه اسلامی
اعظم طالقانی

۶ : ضرورت‌ها و شرایط نقد
سخنرانی مهندس عزت‌الله سبحانی

۱۱ : طالقانی، راهنمای هر رهگذر
گزارش آیین یادبود چهل‌مین سالگرد درگذشت آیت‌الله طالقانی

۲۲ : اسلام منهای خدا
مهدی غنی

۲۶ امید

۲۷ : غم بیگران و می ارغوان
احمد هاشمی

۲۹ : با وجود همه مشکلات امیدوارم
مصطفی تاج‌زاده

۳۱ : امید اجتماعی به‌مثابه استراتژی
آذر منصوری

۳۴ : چرا «امید»؟
مهدی معتمدی مهر

۳۶ : امید؛ پنجره‌ای به روشنایی
منیژه نویدنیا

۳۹ : روان‌شناسی امید
عقب‌له سلطان‌پور

۴۱ : ما مردم، خودمان، مهمترین امید حال و آینده خود هستیم،
اگر قدر داشته‌هایمان را بدانیم!

سعید حاتم‌تهرانی

انديشه

۴۳ : سیر روشنفکری در ایران
علی قاسمی

۴۶ : پیدایش فلسفه علم و راهبردهای آن
ابراهیم خوش‌سیرت

۴۹ : لزوم مستدل بودن باورها و اعتقادات
علی قنبریان

ادبیات و فرهنگ

۵۳ : نگاهی به کتاب «قابوس‌نامه»
عبدالرضا قنبری

۵۵ : یخ در جهنم، تقدیر یا تصمیم؟
مولود قضاات

۵۷ : ستم دوباره به فرانک
علیرضا قراباغی، مرضیه اوجی

اجتماعی

۶۲ : درهای باز بسته
سمانه گلاب

زنان

۶۴ : اخبار زنان
حوریه خانپور

صاحب امتیاز

جامعه زنان انقلاب اسلامی

مدیرمسئول

اعظم طالقانی

زیر نظر شورای سیاست‌گذاری

دبیران

دبیر تحریریه: احمد هاشمی

مشاور تحریریه: مهدی غنی

همکاران تحریریه

کیمیا انصاری، منیژه گودرزی، لاله شاکری

حوریه خانپور، زهرا زالی

همکاران

فاطمه پزشکی، صدیقه کنعانی،

یاسمن عزیزی، صدیقه مقدم، مصطفی آشوری

امور هنری و فنی

صفحه‌آرا: رضا شیخ‌سامانی

حروفچین: یاسمن عزیزی، اکبر حسینی

ویراستار: اکرم گشتاسبی

نشانی

تهران، خیابان انقلاب، خیابان سعدی شمالی خیابان هدایت

(شهید برادران قائدی) بعد از ظهیرالاسلام، پلاک ۱۴۹

تلفکس: ۷۷۵۳۷۰۲۲

پست الکترونیکی:

Payam.ebrahimjournal@gmail.com

Telegram: @PayamEbrahimJournal

اشتراک و آگهی

۷۷۵۳۷۰۲۲

چاپ: ایران‌چاپ

توزیع: روزنامه اطلاعات

مطالب درج‌شده در مجله لزوماً دیدگاه نشریه نمی‌باشد.

مسئولیت محتوای مطالب بر عهده نویسندگان است.

امکان و امتناع نقد در جامعه اسلامی



سرمقاله
اعظم طالقانی

می‌دهند. برخی از این تحولات به صورت تاکتیکی بوده و برخی دیگر اصلاحات استراتژیک هستند. واقعیت این است که اصل امر به معروف و نهی از منکر بیش از آنکه مربوط به رفتارهای شخصی باشد، درباره نقد ساختارهای قدرت است. فلسفه وجودی احزاب هم همین است. احزاب باید بتوانند در چارچوب قانون و بر اساس منافع ملی قدرت حاکمه را نقد کنند و البته در این مسیر رعایت شأن افراد و پرهیز از سخنان ناروا و توهین‌آمیز ضروری است.

خداوند در سوره طه آیات ۴۷-۴۸ به حضرت موسی می‌گوید وقتی به سراغ فرعون می‌روی با زبانی نرم و لین سخن بگو: «فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ إِنَّآ قَدْ أَوْحَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ»؛ به سراغ او بروید و بگویید: ما فرستادگان پروردگار توایم! بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنان را شکنجه و آزار مکن! ما نشانه روشنی از سوی پروردگارت برای تو آورده‌ایم! و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می‌کند! به ما وحی شده که عذاب بر کسی است که (آیات الهی را) تکذیب کند و سرپیچی نماید.

در این آیات، مطالب در عین صراحت با زبانی متین بیان شده است. نقد افراد با انکار آن‌ها تفاوت دارد. هدف از نقد بهبود شرایط است، نه حذف افراد. سویه نقد باید به سمت عملکردها باشد و نه اشخاص. مرحوم مهندس سبحانی در همان سخنرانی می‌گوید: «از نقد افراد گذر کنیم و به نقد جریان‌ها و بینش‌ها و عملکردها بپردازیم. در این صورت به نتایجی هم خواهیم رسید، ولی اگر این امر را رعایت نکنیم، به دام درگیری‌های شخصی گرفتار خواهیم شد. در چنین حالتی، به جای اینکه در ابتدا ایدئولوژی‌ها را نقد کنیم و بعد حکم کنیم که تمام این حرف‌هایی که از این مجرا بیرون می‌آید غلط است یا صحیح است به نقد عملکردها و نتایج استراتژی‌ها و محصولی که از آن بیرون می‌آید پرداخته و به این نتیجه خواهیم رسید که محصول این استراتژی، قدرت یا ضعف مادی و معنوی جامعه بوده، مردم را منسجم کرده یا موجب تفرقه آحاد جامعه شده، فاصله طبقات افزایش یافته و یا اینکه فاصله طبقه غنی و فقیر کاهش پیدا کرده و این تجربه‌ها ملاک ما برای جهت‌گیری خواهد بود.»

از سوی دیگر این نقد به حاکمیت وارد است که فضای آزادانه نقد را فراهم نکرده است. از روزهای نخست انقلاب، هر زمان که ما انتقادی را مطرح می‌کردیم، آن را معادل تضعیف ساختارها می‌گرفتند، درحالی‌که با بیان مشکلات و کاستی‌ها راهی برای اصلاح پیش‌روی حاکمیت قرار داده می‌شود. به همین دلیل است که مطبوعات آزاد و احزاب مستقل را دو بازوی دموکراسی می‌دانند. اگر از روزهای نخست انقلاب به ما اجازه می‌دادند نقدهای صادقانه و مشفقانه خود را بیان کنیم و در مصائب و مشکلات ارائه طریق کنیم، حالا شاهد این‌همه اختلاس و تبعیض و ناکارآمدی ساختارها نبودیم.

چرا باید یک نماینده مجلس به خاطر تذکر و نقد تحت پیگرد قضائی قرار بگیرد؟ نمایندگان مجلس در همه دنیا مصونیت دارند. اساساً اصلی‌ترین وظیفه نماینده مجلس تذکر دادن و نقد کردن و امر به معروف است. اگر این مصونیت نهادینه شود، دیگر لازم نیست نمایندگان مشکلات را در جلسات خصوصی مطرح کنند، بلکه همه ناکارآمدی‌ها را با بیانی صریح از تریبون مجلس به اطلاع

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
گفتم ای بخت بختییدی و خورشید دمید
گفت با این همه از سابقه نومید مشو
آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو
رئیس‌جمهور محترم در تاریخ ۲۶ آبان سال
۹۵ قانون جدید احزاب را ابلاغ کرده است و از

آن تاریخ به بعد همه احزاب موظفاند خود را با این قانون تطبیق دهند. چندی پیش مشغول مطالعه این قانون بودم و به نکات جالبی برخورد کردم. به نظر رسید آن‌ها را با خوانندگان گرامی و اعضای محترم حزب جامعه زنان انقلاب اسلامی در میان بگذارم. در فصل اول این قانون در تعریف حزب آمده است: «حزب تشکیلاتی است متشکل از اشخاص حقیقی که با برنامه مشخص در جهت کسب و مشارکت در قدرت سیاسی و نقد و اصلاح آن، در چارچوب قوانین و مقررات نظام جمهوری اسلامی ایران بر اساس مرامنامه و اساسنامه مصوب خود در سطح ملی یا استانی فعالیت می‌کند.» همچنین در ماده ۱۳ این قانون به حقوق احزاب اشاره می‌کند؛ احزاب دارای پروانه فعالیت در چارچوب قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران و برابر مفاد این قانون از حقوق و امتیازات زیر برخوردارند: الف فعالیت سیاسی؛ ب انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر در جهت اجرای اصل هشتم ۸ قانون اساسی در چارچوب قوانین و مقررات؛ پ اظهارنظر آزاد و علنی در مسائل کشور در راستای وظایف قانونی احزاب؛ ت معرفی و حمایت از نامزدهای انتخاباتی در تمام انتخابات؛ و ث ائتلاف با دیگر احزاب.

آنچه مسلم است یکی از مهم‌ترین وظایف احزاب نقد حاکمیت در چارچوب اصل امر به معروف و نهی از منکر است. در همین راستا، مهندس سبحانی در آبانماه سال ۱۳۷۴ در یک سخنرانی مطالبی را درباره اهمیت نقد ساختارها بیان کردند که مشروح آن در همین شماره نشریه پیام ابراهیم منتشر شده است. مهندس سبحانی در بخشی از سخنان خود درباره ضرورت نقد ساختاری می‌گوید: «... لنین از درون نقدی بر مارکسیسم به عمل آورد. او برخلاف ایده مارکس عنصر آگاهی و اراده حزبی را وارد در شرایط تکوین انقلاب و ضامن تحقق آن نمود و دیدیم که این تحول موجب پیروزی انقلاب اکتبر شوروی شد. در چین نیز پس از دو بار انقلاب، بر اساس الگوی انقلاب شوروی، یعنی تکیه استراتژیک بر طبقه کارگر در کشوری که صنعتی نشده بود بلکه در حالت فئودالی و نیمه‌فئودالی باقی مانده بود و شکست فاحش این دو انقلاب، مائو رهبر انقلاب چین با نقدی که از اندیشه لنینسیسم نمود به این نتیجه رسید که در جامعه‌ای نظیر چین آن روز اتکای استراتژیک، برعکس، باید بر کشاورزان قرار گیرد؛ و دیدیم که این تغییر حاصله از نقد گذشته توفیق هم یافت. بدین ترتیب از طریق نقد روش‌ها، استراتژی‌ها و حتی اصول حاکم ایدئولوژیک است که تمام تحولات مهم تاریخی و اجتماعی و سیاسی توانسته‌اند به پیروزی‌هایی دست یابند.»

رهبران جامعه همیشه برای بهبود شرایط اصلاحاتی را انجام

شوند، انتظار آنان و متعهدان دانای کشور این است که به تلاش آنان توجه شود و از ابزاری مانند تهدید که حس اعتماد را کاهش می‌دهد، دوری جویند و چون این‌گونه رفتارها به نام (الله) صورت می‌گیرد نقش فوق‌العاده‌ای در تضعیف اعتقادات مردم خواهد داشت و تاریخ هم بهترین قضاوت را خواهد کرد. آیا می‌توان پذیرفت که همه کسانی که اعم از زنان و مردان در زندان‌های جمهوری اسلامی به سر می‌برند مستحق چنین رفتاری هستند؟ مبدا کسی بترسد از اینکه مشکلات را بیان کند و در حبس باشد. مبدا کسی بترسد از ضعف‌ها لکنت بگیرد.

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

«در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به‌خوبی آشکار شده است پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و خداوند شنوای داناست.»

عموم مردم می‌رسانند. این حق مردم است که از همه امور اطلاع داشته باشند و پیگیری حقوق از دست رفته خود باشند. در اینجا اهمیت جایگاه قضا آشکار می‌شود. وظیفه قوه قضائیه اجرای قانون و برخورد با متجاوزین به حقوق مردم به دور از هرگونه تبعیض است. در این صورت است که فضا برای رشد و خلاقیت فراهم می‌شود. قوه قضائیه از مهم‌ترین و اساسی‌ترین پایه‌های هر نظام و حاکمیتی است و دو قوه مجریه و مقننه که مسئولیت آنها اداره امور اجرایی و قانونگذاری است، تحت‌الشعاع قوه قضائیه هستند. اگر در قوه قضائیه بی‌عدالتی و تبعیض و برخورد جناحی وجود داشته باشد، از دو قوه دیگر نمی‌توان انتظار داشت در اداره جامعه عدالت را رعایت کنند و حقوق انسان‌ها را محترم بشمارند. ملت‌ها اعمال حاکمیت‌ها و مسئولان را الگو قرار می‌دهند و از این‌رو چنانچه فساد در جامعه‌ای رسوخ کند و هنجارها بدل به ناهنجاری شود، برای دریافت علل ظهور فساد (تباهی استعدادهای بالقوه) ابتدا قوه قضائیه مورد ارزیابی و قضاوت مردم قرار خواهد گرفت و سپس راه چاره را در اصلاح قوای دیگر می‌توان پیدا کرد. چنانچه مشفقان صادق واقعی وطن‌پرست نسبت به رفتار مسئولان معترض

اربعین حسینی تسلیت و تعزیت باد

و خون تو امضای راستی است
تو را باید در راستی دید
ابدیت ، آینه ای است
پیش روی قامت رسای تو در عزم!

آفتاب لایق نیست
وگر نه می گفتم
جرقه نگاه توست!

تو تنها تر از شجاعت
در گوشه ی روشن وجدان تاریخ
ایستاده ای
به پاسداری از حقیقت
و صداقت
شیرین ترین لبخند
بر لبان اراده ی توست

مرگ تو ،

مبدا تاریخ عشق
آغاز رنگ سرخ
معیار زندگی است!

پایان سخن
پایان من است
تو انتها نداری...

علی موسوی گرمارودی

درختان را دوست دارم
که به احترام تو قیام کرده اند
و آب را
که مهر مادر توست...

خون تو شرف را سرخ گون کرده است
شفق ، آینه دار نجابت ،
و فلق ، محرابی
که تو در آن
نماز صبح شهادت گزارده ای.

در فکر آن گودالم
که خون تو را مکیده است
هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم
در حضيض هم می توان عزیز بود
از گودال بپرس...

آه ، ای مرگ تو معیار!
مرگت چنان زندگی را به سخره گرفت
و آن را بی قدر کرد
که مردنی چنان
غبطه ی بزرگ زندگانی شد

خونت

با خون بهایت ، حقیقت
در یک تراز ایستاد
و عزمت ، ضامن دوام جهان شد
- که جهان با دروغ می پاشد -

ضرورت‌ها و شرایط نقد

سخنرانی مهندس عزت‌الله سبحانی، جلسه سوم آبان ماه ۱۳۷۴



« در ابتدای سخن و پیش از ورود به بحث اصلی لازم می‌دانم تا نکاتی چند را متذکر شوم. نخست آنکه در طول چندساله اخیر این‌جانب به مناسبت‌های مختلف مطالبی را بیان کرده‌ام که همواره نحوه بیان آن‌ها به گونه‌ای یک‌طرفه بوده و نقدی بر مسائل مطروحه صورت نگرفته است. درحالی‌که به عقیده من، امروز اگر قرار است حرکتی در جامعه شکل بگیرد، این حرکت باید به صورت جمعی باشد. دیگر آن دوران که یک نفر حرفی بزند و دیگران هم به دنبالش راه بیفتند به سر آمده است.

نکته دوم آنکه در طول سال‌های گذشته، دوستان زیادی میان حضار یا دیگران، مکرراً به من مراجعه نموده و توصیه کرده‌اند که حرکتی را آغاز کنم و من همیشه از این کار تحاشی داشتم، زیرا همان‌طور که عنوان کردم عمیقاً معتقدم که دوران کار فردی به سر آمده و اگر قرار است حرکتی اعم از اجتماعی، سیاسی یا فرهنگی آغاز شود، می‌باید در بستر جمعی سامان یابد. به همین لحاظ پس از مشورت با دوستان قدیمی‌تر به این نتیجه رسیدم که مسائل را با جمع حاضر در میان گذاریم. مسائلی که گرچه ممکن است تکراری بوده و در این سال‌ها، بارها مطرح شده است، اما با این حال قصد ما این است که بار دیگر و با مشارکت فعالانه همه دوستان، در عین تفصیل به تعمیق آن‌ها نیز پردازیم و این مطالب را به

در طول سال‌های گذشته، دوستان زیادی میان حضار یا دیگران، مکرراً به من مراجعه نموده و توصیه کرده‌اند که حرکتی را آغاز کنم و من همیشه از این کار تحاشی داشتم، زیرا همان‌طور که عنوان کردم عمیقاً معتقدم که دوران کار فردی به سر آمده و اگر قرار است حرکتی اعم از اجتماعی، سیاسی یا فرهنگی آغاز شود، می‌باید در بستر جمعی سامان یابد

یک اعتقاد جمعی مبدل سازیم. در خصوص نحوه و کیفیت دعوت حاضرین نیز تذکر این نکته لازم است که پس از مشورت با دوستان، سعی من بر این بوده است که از تمام گرایش‌های موجود در جماعتی که ما آن را «نوگرایی اسلامی» نام نهاده‌ایم (پیرامون مرحوم شریعتی، مرحوم طالقانی، وابستگان انقلاب اسلامی و...) دعوت به عمل آید و چنانچه ایرادی در این خصوص مشاهده می‌کنید، متذکر شوید. نکته دیگری که در خلال این مدت منتقل شد عبارت از این بود که به عقیده تعدادی از دوستان، من بر روی نقد جریان‌ات پیشین یا اعمال و رفتار و بینش‌های گذشته زیاد تکیه کرده‌ام و این تلقی به وجود آمده است

تقوای جدید نیاز داریم. روش‌ها و تفکرات گذشته را باید یا اصلاح کنیم یا کنار نهمیم. روش‌هایی که موجب شدند تا ما امروز در این نقطه قرار داشته باشیم. توجه به این نکته لازم است که در طول یک‌صد سال گذشته، حرکت‌های مؤثری در این کشور انجام شد؛ همچون حرکت مشروطه‌خواهی. در همان دوران که در ایران انقلاب مشروطه به وقوع پیوست، در ژاپن و در مناطق دیگر نیز حرکت‌هایی آغاز شد. شاید برخی از آن کشورها از ما هم عقب‌تر بودند، لیکن اکنون مشاهده می‌کنیم که همان کشورها، از لحاظ قدرت و اقتدار ملی و امنیت و رفاه و توسعه و ترقی از ما پیشرفته‌تر هستند و ما در این سطح از عقب‌ماندگی قرار داریم. این عقب‌ماندگی‌ها را به تمامی نمی‌توان به جنایات دشمنان خارجی یا داخلی نسبت داد. در طول این مدت همیشه عادت ما، نقد و تحلیل طرف مقابلمان بوده است. البته شناخت، نقد و تحلیل طرف مقابل و تحولات آن بسیار ضروری است، اما اکتفا کردن به آن، صحیح و راهگشای آینده نیست. ما کمتر به این موضوع پرداخته‌ایم که چرا چند بار در کشور ما حرکت‌های آزادی‌خواهی درخشانی نظیر انقلاب مشروطه، جنبش ملی شدن نفت و انقلاب ۲۲ بهمن - که در میان کشورهای تحت ستم واقعاً پیشگام بودند - به وقوع پیوسته است. پس ما باز هم عقب مانده‌ایم؟ اگر در میهن ما عامل خارجی و استعمار وجود داشته یا عوامل داخلی نظیر استبداد و ارتجاع به مقابله با نهضت‌ها برخاسته‌اند، در سایر نقاط جهان و در برابر دیگر حرکت‌ها نیز این عوامل وجود داشته‌اند؟ چه شد که در مورد ما، این عوامل به این میزان مؤثر بوده‌اند ولی در سایر کشورها علیرغم وجود این عوامل و محافل مخالف این قدر تأثیر نداشته‌اند. لذا به این نتیجه می‌رسیم که ضمن آنکه باید به عوامل خارجی نظیر امپریالیسم و عوامل داخلی همچون استبداد و ارتجاع توجه داشت، ضروری است تا ضعف‌ها و نقایص خودمان را نیز در نظر آورده و ابتدا از اصلاح خود شروع کنیم. تغییر در دشمن و مخالف در اختیار ما نیست، ولی تغییر در خودمان در اختیار ماست.

به همین دلیل ما باید این جریان را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. در این چارچوب باید اولاً واقعیت عینی اجتماعی‌اش را همراه با هویتش و ثانیاً ضرورت‌های زمانه را و ثالثاً نقاط قوت و ضعف آن را بررسی کنیم و در رابطه با همان ضرورت‌های نهایتاً روشن سازیم که این جریان در کل جامعه، چه موقعیت و جایگاهی را داراست. همچنین می‌باید دیدگاه سایر نحل‌ها و گروه‌ها درباره این جریان نیز مورد بررسی قرار گیرد. به اعتقاد من تا این مسائل روشن نشود، حرکت و عمل این جریان در جامعه مثمر ثمر واقع نخواهد شد، به همین دلیل شروع حرکت با دقت بر چهار نکته‌ای است که گفتم.

با توجه به شرایط استثنایی که از آن یاد شد، پاسخ طبیعی و فطری که به ذهن همگان متبادر می‌شود آن است که باید حرکتی جمعی و عمومی آغاز شود، اما از سوی دیگر روشن است که یک حرکت جمعی هیچ‌گاه به‌طور خود به‌خودی شروع نمی‌شود. یک نوع پیشگامی و یک نوع ندایی لازم است. ابتدا باید ندایی بلند شود تا بتواند با توجه به روش‌ها و بینش‌های خود، بقیه جماعت و ملت را جلب و جذب کند. در تاریخ کشور ما چندین بار اتفاق افتاده است که بزرگانی توانسته‌اند با طرح شعارهای مناسب، حرکتی ایجاد نمایند و مردم را نیز به گرد خود جمع کنند، ولی امروز ما مردان بزرگ کم داریم و به وجود آوردن چنین مردانی هم، عملی ارادی نیست بلکه مادر گیتی باید آن را بزراید؛ اما تا زمانی که آن مردان بزرگ مثل مصدق یا سید جمال ظاهر شوند، این امکان وجود ندارد که مملکتی را که در حال نابودی است به حال خود رها کرد. حال که چنین شخصیت‌هایی حضور ندارند، باید جماعت و گروهی پیشگام و پیش‌قدم شده، حرکتی را شروع کنند؛ اما نکته مهم در این مرحله آن است که این گروه پیشگام نباید ادعاهای گذشته را نظیر نوک پیکان مبارزه بودن و قیام بودن و مانند این‌ها را یدک بکشد، بلکه صرفاً باید به انجام تکلیف و رسالت خود فکر کند.

ما در شرایط نوین کنونی به حرکتی با انسان‌هایی جدید و تفکرات و اخلاق و

که ما صرفاً به قصد نقد و از دریاچه نقد یا ایرادگیری از جریانات گذشته و موجود به موضوع وارد شده‌ایم. از سوی دیگر چنین برداشت کرده‌ام که ضرورت نقد برای بخشی از دوستان هنوز جا نیفتاده است. به همین دلیل این جلسه را به بحث در خصوص «ضرورت نقد» اختصاص می‌دهم.

به عقیده من نقد بینش و رفتار و عملکردهای گذشته، به هیچ وجه من‌الوجه در عرض روش‌های دیگر، نظیر تحلیل شرایط و تحلیل روند تاریخی قرار ندارد

ضرورت نقد

به عقیده من نقد بینش و رفتار و عملکردهای گذشته، به هیچ وجه من‌الوجه در عرض روش‌های دیگر، نظیر تحلیل شرایط و تحلیل روند تاریخی قرار ندارد. در جلسه اول هم مختصری از شرایط داخلی و خارجی کشور بیان شد و از آن نتیجه گرفته شد که در طول صد سال اخیر ملت و کشور ایران هیچ‌گاه دچار چنین مخاطراتی نبوده است؛ و سپس عنوان شد که با توجه به شرایط زمانی، چه ضرورت‌ها و نیازهایی در پیش‌روی قرار دارد. همچنین مطرح شد که با توجه به شرایط جامعه ما با سابقه تاریخی حرکت‌های پیشین، چنانچه حرکت جدید بخواهد شروع شود می‌باید ویژگی ملی-مذهبی داشته باشد. قدرت بسیج ملی‌گرایی و مذهب، در ایران از سایر عوامل بیشتر بوده و علاوه بر آن عملکرد این دو عنصر مثبت ارزیابی می‌شود. جریان نوگرایی نیز اصولاً جریانی ملی و مذهبی است و لذا به دلیل همین انطباق ماهوی با ضرورت زمانه و به تناسب نقش و حضور تکلیف، رسالتی هم بر عهده این جماعت قرار می‌گیرد.

انواع نقد

نقد از دیدگاه‌های مختلفی مطرح است. در این بخش ضرورت نقد و اهمیت آن را از چند منظر مطرح می‌کنیم. نخست از دیدگاه علم و نقش نقد در تکامل علم و دوم اینکه نقد در تکامل حرکت‌های سیاسی و اجتماعی از چه جایگاهی برخوردار است. سوم نقد از دیدگاه ایمان و آموزش مذهبی و قرآنی و اسلامی است و چهارم نقد از دیدگاه جبر شرایط.

۱. ضرورت نقد از دیدگاه علم

طی چند سده اخیر در حیطه علم جدید، جهش‌هایی موجب رشد و تکامل بی‌سابقه علوم شده است. تئوری‌ها و فرضیاتی که ایجاد تحول نمودند، محصول نقد تئوری‌ها گذشته بودند. اساساً به هنگامی که تئوری‌های موجود، قدرت تبیین حوادث یا پدیده‌های نوین را نداشته باشند، تئوری‌های جدید پا به عرصه وجود می‌گذارند؛ بنابراین نتیجه می‌گیریم که اساس نقد، مبتنی بر تجربه است. توضیح آنکه در دنیای علوم مثبت (فیزیک، شیمی، بیولوژی و روان‌شناسی) شناخت نسبی به حقیقت اشیا، از جمع شدن تعدادی هر چه بیشتر از مشاهدات خارجی و تجارب آزمایشگاهی برای تبیین یک یا چند پدیده و ترسیم و پیش‌بینی تحولات آن با اعمال یک فرضیه، یک دستگاه تئوریک ایجاد می‌شود. این دستگاه تا هر زمان که بتواند پدیده‌های جدید یا تحولات پدیده‌های قدیمی موردنظر را با دقت کیفی و کمی تبیین نماید، دارای ارزش است ولی اگر یک یا چند پدیده یا حالات معینی از یک پدیده را نتواند تعبیر و تبیین کند، آن تئوری ارزش خود را از دست می‌دهد، ولو آنکه آن تئوری توسط نوابغی بزرگ چون نیوتن تبیین شود.

جزمیت، مطلق‌پنداری و مقدم شمردن اصول یک تئوری برای ابد در عالم علم وجود ندارد. در تاریخ علم فیزیک، وقتی ماکس پلانک در مورد تبیین پدیده‌های مشاهده‌شده در حوزه انرژی و حرارت این فرض را مطرح کرد که باید انرژی را به جای یک کمیت پیوسته، کیفیتی ناپیوسته و منفصل تلقی کنیم که در بسته‌های

یک جسارت خلاق برای مطرح ساختن فرض جدید، یعنی تا فردی کارشناس از طریق نقدی عالمانه در مقدسات تئوریک گذشته تردید روا نمی‌داشت امکان پیش آمدن تئوری جدید و ترقیات بعدی علم هم پیش نمی‌آمد.

نقد از دیدگاه‌های مختلفی مطرح است. در این بخش ضرورت نقد و اهمیت آن را از چند منظر مطرح می‌کنیم. نخست از دیدگاه علم و نقش نقد در تکامل علم و دوم اینکه نقد در تکامل حرکت‌های سیاسی و اجتماعی از چه جایگاهی برخوردار است. سوم نقد از دیدگاه ایمان و آموزش مذهبی و قرآنی و اسلامی است و چهارم نقد از دیدگاه جبر شرایط



۲. ضرورت نقد در عالم سیاست و تحول و تکامل اجتماعی

در فلسفه مارکسیسم و تئوری انقلاب مارکسیسم، بحران و بن‌بستی پیش آمده بود. برحسب پیش‌بینی مارکس طبقه کارگر پیشروترین طبقه عینی برای تحقق سوسیالیسم است، چراکه وجود و شعور فرد کارگر در محصول و کالای دسته‌جمعی فانی شده و طبقه کارگر نخستین طبقه‌ای است که وجودی اجتماعی پیدا کرده، لذا در گسترش

کوچکی در فضا منتشر می‌شود، مشکلات مشاهده شده در مورد انرژی و حرارت رفع شد. با این فرض که پلانک مطرح کرد، تکانی به عالم فیزیک و مخصوصاً فیزیک ذرات بنیادی وارد شد و تئوری پلانک که به تئوری کوانتوم معروف شد، بنیان‌گذار تمام علوم هسته‌ای و رادیواکتیویته و فیزیک ذرات بنیادی امروزی شد. در اینجا اگر جسارت و ابتکار پلانک در تردید کردن در یک اصل مقدس‌نمای قدیمی نبود، این جهش عظیم که موجد فیزیک قرن بیستم شد صورت نمی‌گرفت. همچنین وقتی انیشتین در اصل گالیله‌ای وابستگی سرعت هر متحرک به سرعت ناظر آن حرکت تردید کرد و گفت نور از این قاعده مستثنی است و سرعت نور مستقل از کمیت و جهت سرعت ناظر یا منبع نور است، بدین ترتیب دنیای نسبیت خاص و عام در نسبیت فیزیک باز شد. در علم بیولوژی نیز جسارت و نوآوری پاستور در اینکه منشأ هر فساد شیمیایی در مواد آلی نمی‌تواند از ذرات خام بی‌جان باشد، چون هر فساد و عفونتی از ذرات ذره‌بینی تشکیل می‌شود که جان دارند و علت موجد آن هم بایست موجوداتی جاندار باشند، بدین ترتیب میکروب در عالم علم زیست‌شناسی کشف شد و این کشف منشأ علم بیولوژی و باکتری‌شناسی، میکروب‌شناسی و آسیب‌شناسی امروزی شد. در عالم روان‌شناسی هم نوآوری فروید و یونگ سبب شد که در طرز فکر روان‌شناسان قرن نوزدهم که آدمی را در همان هیكل فیزیکی‌اش خلاصه می‌کردند و انسان‌ها را جزایر مستقلی تلقی می‌کردند تحولی به وجود آید. با کشف ضمیر ناخودآگاه و خودمختاری‌های آن در راهبرد و رفتار آدمیان، به این نتیجه رسیدند که ضمیر ناخودآگاه انسان در اعمال خود، بین همه افراد بشر یا یک نوع مشترک است و این سرمنشأ ترقیات بزرگ در علم روان‌شناسی شد.

در تمام این احوال، واضع یا کاشف یک تئوری جدید کارش نقد تئوری گذشته بوده و اینکه به چه کیفیت آن تئوری قادر به حل و تبیین و توضیح رفتار عینی پدیده‌ها نیست؛ و مضاف بر آن

به مبارزات، اهمیت قائل شدن برای تشکیلات و... دیدیم که «مجاهدین» یکی از ضعف‌های پیشین را بنیان گذاشتن تشکیلاتی که در ایران نظیر نداشتن جبران کردند. تشکیلاتی که واقعا در ایران حتی حزب توده هم به پای آن نمی‌رسید.

۳. ضرورت نقد از دیدگاه جبر شرایط
از زاویه جبر شرایط هم روشن است که در حال حاضر ما در چنان تنگنای تاریخی قرار گرفته‌ایم که هیچ‌یک از اشکال حرکت و یا محتویات بینشی و اندیشه و اخلاقی پاسخگوی معضلات ما نیست و لذا شرایط ایجاب می‌کند، انسان‌هایی نوین، حرکت‌های نوین و اخلاقیات و تقوای نوینی به عرصه جامعه بیایند تا بتوان بر شرایطی چنین پیچیده قایق آمد؛ بنابراین لازم است که خصلت‌ها و منش‌های غالب در دوران‌های گذشته را برای دستیابی به خصائل دوران امروز مورد نقد و ارزیابی قرار داد.

۴. نقد از دیدگاه مذهبی

بالاخره چون خود را مسلمان می‌دانیم و مدعی پیروی از مکتب توحید هستیم، می‌بایست الهامات اساسی‌مان را از قرآن بگیریم. ما در اسلام و قرآن، بحث استغفار را به نحوی اساسی و عمیق در سلوک دینی مشاهده می‌کنیم. استغفار یعنی مراقبت، محاسبه و ارزیابی عملکرد گذشته و کشف عیب‌ها و کاستی‌ها، خطاها و حتی خیانت‌ها، کارکرد توبه و استغفار آن است که خطاها کشف شوند و دیگر تکرار نشوند. در قرآن استغفار یکی از عوامل اصلی سلوک دینی یک فرد متدین خوانده شده است. در سوره انفال می‌فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (انفال ۳۳) (خدا آنان را به سبب آنکه تو در میان آنان و بدان علت که آنان اهل استغفار می‌باشند عذاب نمی‌کند)

در جای دیگر می‌فرماید: «وَلَمْ يُصْرُوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (آل عمران ۱۳۵) (بر آنچه که کرده‌اند و خود می‌دانند اصرار نمی‌ورزند) یعنی بر روی ترها، شعارها و عملکردهایشان اصرار و پافشاری نمی‌کنند و لجاجت به خرج نمی‌دهند. در سوره هود

استراتژیک بر طبقه کارگر در کشوری که صنعتی نشده بود بلکه در حالت فئودالی و نیمه فئودالی باقی مانده بود و شکست فاحش این دو بار انقلاب، مائو رهبر انقلاب چین با نقدی که از اندیشه لنینیسم نمود به این نتیجه رسید که در جامعه‌ای نظیر چین آن روز اتکای استراتژیک، برعکس، باید بر کشاورزان قرار گیرد؛ و دیدیم که این تغییر حاصله از نقد گذشته توفیق هم یافت. بدین ترتیب از طریق نقد روش‌ها، استراتژی‌ها و حتی اصول حاکم ایدئولوژیک است که تمام تحولات مهم تاریخی و اجتماعی و سیاسی توانسته‌اند به پیروزی‌هایی دست یابند.

نهضت فلسطین هم در سال ۱۹۶۷ با یک بن‌بست سیاسی مواجه شده بود. حرکت‌های ناسیونالیستی اعم از ناسیونالیسم ناصر و غیره به بن‌بست فلسطینی‌ها آنان گذشته نهضت عربی فلسطین و ناسیونالیسم عربی را نقد نموده، نقاط ضعف آن را دریافته و به این رسیدند که فقط احساس ناسیونالیستی نمی‌تواند پاسخگوی قدرت اسرائیل باشد، همچنین با اسلحه مدرن نمی‌توان با اسرائیل روبه‌رو شد، اسلحه‌ای باید به کار برد که اسرائیل در آن ضعیف است و آن اسلحه نیروی انسانی چریکی با قدرت سازمان‌یافتگی است. به این جهت به تشکیل سازمان «الفتح» مصمم گردیدند. «الفتح» از سال ۱۹۶۷ پس از جنگ ژوئن، جریانی متحرک و پویا شد که سرانجام منجر به تشکیل سازمان آزادی‌بخش فلسطین گردید. در کشور خودمان نیز می‌توانیم نمونه‌ای بسیار درخشان نشان دهیم و آن حرکت «سازمان مجاهدین» اولیه است. (به حرکت بعدشان کاری نداریم) سازمان مجاهدین هم یکی از پیشگامان نقد بودند. اساسا بنای حرکت مجاهدین این بود که با مطالعه تاریخ از دوران انقلاب مشروطه تا دهه چهل، ضعف‌ها و دلایل عقب‌ماندگی مبارزات و علل شکست‌های متوالی را جست‌وجو کردند و سرانجام به نتایجی نیز رسیدند. آنان چند اصل را در مبارزات مردم ایران فراموش شده و غایب دیدند. فقدان دید علمی نسبت

تضاد بین پرولتاریا و سرمایه‌داری، طبقه کارگر است که نوک پیکان تکامل شده و از ویژگی‌های عام سوسیالیسم برخوردار است و این تضاد خودبه‌خود موجب فروپاشی نظام سرمایه‌داری خواهد شد؛ اما این پیش‌بینی از نیمه قرن ۱۹ تا

نهضت فلسطین هم در سال ۱۹۶۷ با یک بن‌بست سیاسی مواجه شده بود. حرکت‌های ناسیونالیستی اعم از ناسیونالیسم ناصر و غیره به بن‌بست رسیده بودند. به گفته خود فلسطینی‌ها آنان گذشته نهضت عربی فلسطین و ناسیونالیسم عربی را نقد نموده، نقاط ضعف آن را دریافته و به این رسیدند که فقط احساس ناسیونالیستی نمی‌تواند پاسخگوی قدرت اسرائیل باشد، همچنین با اسلحه مدرن نمی‌توان با اسرائیل روبه‌رو شد

آغاز قرن ۲۰ تحقق نیافت و حتی شعور طبقاتی واحد هم بین طبقات کارگر در طبقات مختلف صنعتی به وجود نیامد و انقلاب نامحتمل شد. بدین ترتیب بحرانی در اندیشه مارکسیسم به وجود آمده بود. لنین پس از برخورد با موارد متعدد جنبش‌های کارگری و اختلافات آن‌ها با احزاب سوسیالیستی، به این نتیجه‌گیری رسید که طبقه کارگر هیچ‌گاه به خودی خود انقلاب نمی‌کند. حداکثر خواست او ساعات کار کمتر و دستمزد بیشتر است. طبقه کارگر به دولت و قدرت حاکمه کاری ندارد. انقلاب امری است که برعکس، از ناحیه نیروی دیگری که به‌طور خاص برای انقلاب تربیت شده و تعلیم یافته است (اینتلجنسیا یا انقلابیون حرفه‌ای) باید به طبقه کارگران تزریق شود. بدین ترتیب، لنین از درون نقدی که بر مارکسیسم به عمل آورد. او برخلاف ایده مارکس عنصر آگاهی و اراده حزبی را وارد در شرایط تکوین انقلاب و ضامن تحقق آن نمود و دیدیم که این تحول موجب پیروزی انقلاب اکتبر شوروی شد. در چین نیز پس از دو بار انقلاب بر اساس الگوی انقلاب شوروی، یعنی تکیه

طالقانی، راهنمای هر رهگذر

گزارش آیین یادبود چهلمین سالگرد درگذشت آیت‌الله طالقانی

در محل خود جای می‌گیرد و گروه ستمگر بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود دعوت‌کننده به‌سوی حق کامیاب می‌شود و روزگار همچون گزنده‌ای وحشی حمله می‌آورد، طالقانی همچون مناره‌ای در کویر راهنما و هادی هر رهگذر است. طالقانی چند ماه

سرنوشتشان. حکومت اسلامی که برای ایران در نظر گرفته شده شبیه حکومت عربستان نخواهد بود، چون در آنجا حکومت موروثی است. حکومتی که ما در نظر داریم مجتمع اسلامی خالصی است که با معیارهای متری قرآن و با آراء همه مردم شکل می‌گیرد.

« در چهلمین سالگرد درگذشت آیت‌الله طالقانی آئین یادبودی در کانون توحید تهران برگزار شد. در این مراسم میزگردی با حضور آقایان حسین رفیعی، محمدمهدی جعفری، محمد موثقی و حجت‌الاسلام فاضل میبیدی برگزار شد. دبیر میزگرد سعید مدنی بود. این میزگرد به بررسی آرای آیت‌الله طالقانی در زمینه‌های ارتجاع دینی، استبداد دینی، قسط و عدالت و شوراها و حاکمیت مردم اختصاص داشت. در ادامه گزارش این میزگرد تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود.

سعید مدنی: از ژرفای جامعه، مردی شتابان برخاست و گفت ای مردم از پیام‌آوران حق و قسط و عدالت پیروی کنید. آیین بزرگداشت مفسر قرآن پدر طالقانی را در زمانه‌ای برگزار می‌کنیم که بیش از هر زمان دیگر به افعال و آرا و اندیشه‌های او نیازمندیم. شاعره معاصر طاهره صفارزاده پس از شنیدن سخنرانی آقای طالقانی در کاخ سعدآباد در ۲۱ رمضان ۱۳۵۸ درباره او چنین سرود:

به مستقیم می‌اندیشد در راه/ به مستقیم می‌اندیشد در خط/ میان‌روها/ زیاده‌روها/ کناروها/ همه به راه می‌اندیشند/ و او به مستقیم می‌اندیشد/ به خط صادق‌گونه‌ترین بودن

چهل سال پس از فقدان آیت‌الله طالقانی در غوغای زمانه‌ای که به قول امام علی (ع) باطل



پیش از پیروزی انقلاب در پاسخ به سؤالی چنین گفت: اسلام به‌خصوص شیعه دو هدف دارد؛ ۱. از بین بردن حکومت شاهنشاهی ۲. آزادی دادن به مردم برای تعیین

در این جلسه تلاش می‌کنیم با کمک جمعی از یاران و دوستان طالقانی، صاحب‌نظران و پژوهشگران درباره رؤس فکری او و آرا و اندیشه‌هایش بحث کنیم. این بررسی و

نکته دوم اینکه پدر ایشان به همراه پدر مهندس بازرگان، حاج عباسقلی بازرگان، یک محفل علمی داشته است. در این

”

**در میان متفکران
نواندیش شاید
کسی به اندازه دکتر
شریعتی در تبیین
ارتجاع مذهبی سخن
نگفته و کسی به
اندازه آقای طالقانی
در این زمینه تحقیق
نکرده و هشدار نداده
است**

“

محفل علمی به بحث و احتجاج با رهبران کلیمی، مسیحی و بهایی می‌پرداخته‌اند. این دو نمونه را گفتم تا بدانید ایشان در چه خانواده‌ای بزرگ شده‌اند.

متأسفانه خاطرات آقای طالقانی به‌طور کامل ضبط نشده است. چند نکته را من عرض می‌کنم. ابتدا در مورد حاج عبدالکریم حائری بنیان‌گذار حوزه علمیه قم عرض کنم. آقای طالقانی در سال ۱۳۲۵ در مجله آیین اسلام یک پاراگراف نوشت و گفت من سال‌ها از نزدیک با حاج عبدالکریم حائری نزدیک بودم و با افکار این مرد بزرگ آشنا بودم و می‌دیدم که اطرافیان چگونه او را مختنق کردند. وقتی می‌خواست سخنی برخلاف میل طفیلی‌ها بگوید با حال اضطراب به اطراف خود نگاه می‌کرد. در جای دیگر آقای طالقانی می‌گوید چون درس فلسفه و تفسیر منحرف‌کننده و کفرآمیز تلقی می‌شد کمتر طلبه‌ای پیدا می‌شد که وارد این درس و بحث شود. ما به‌طور خصوصی در درس شیخ محمدتقی اشراقی و حکمت و فلسفه میرزا خلیل کمره‌ای که هر دو از روشنفکران بودند شرکت می‌کردیم. مرحوم آقای حاج علی حجتی کرمانی می‌گوید ما جرئت نمی‌کردیم با آقای طالقانی و مهندس بازرگان ملاقات کنیم و به‌طور مخفیانه و بدون اطلاع دوستان حوزوی‌مان با آن‌ها رفت‌وآمد داشتیم و بعد از فوت آیت‌الله

زمان دیگر شاهد برآمدن ارتجاع مذهبی هستیم. زمانی شیخ فضل‌الله نوری به ناظم‌الاسلام گفته بود تو را به حقیقت اسلام قسم می‌دهم آیا مدارس جدید خلاف شرع نیست؟ آیا ورود به این مدارس مساوی با اضمحلال اسلام نیست؟ ما امروز شاهد همین ادبیات برای تعطیل کردن مدارس طبیعت هستیم. اگر به اینترنت رجوعی داشته باشیم در کنار ارائه خدمات نظافت منزل و مانند این‌ها شاهد ارائه خدمات و فرایض دینی نیز هستیم. به‌عنوان مثال آمده نماز قضا برای یک سال از ۲۸۰ هزار تومان تا یک میلیون تومان، روزه قضا برای یک سال از ۳۹۰ هزار تومان تا ۷۰۰ هزار تومان، در یک آگهی برای جلب مشتری گفته شده به ازای هرسال نماز، چهار نماز آیات به‌صورت رایگان ارائه می‌شود. آقای دکتر رفیعی، اگر این‌ها ارتجاع دینی نیست پس چه چیزی است؟ چرا آقای طالقانی چهل سال پیش و درحالی‌که در آغازین روزهای پیروزی انقلاب بودیم نگران قدرت گفتن

بازبینی آثار و اندیشه‌های او به‌عنوان ملاک و معیاری برای سنجش زمانه ماست. چهل سال پس از طالقانی، ارزیابی روند طی شده بر مبنا و ملاک آرا و اندیشه‌های او در چهار حوزه صورت می‌گیرد: ارتجاع دینی، استبداد دینی، قسط و عدالت، شوراها و حاکمیت مردم. در این میزگرد بزرگانی چون دکتر محمدمهدی جعفری یار و همراه آقای طالقانی؛ دکتر محمد موثقی عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران و مفسر علوم سیاسی؛ دکتر حسین رفیعی فعال ملی-مذهبی و پژوهشگر آثار و افکار طالقانی و حجت‌الاسلام فاضل ميبیدی استاد حوزه و دانشگاه و پژوهشگر مسلمان نواندیش ما را همراهی می‌کنند.

در میان متفکران نواندیش شاید کسی به اندازه دکتر شریعتی در تبیین ارتجاع مذهبی سخن نگفته و کسی به اندازه آقای طالقانی در این زمینه تحقیق نکرده و هشدار نداده است. از دیدگاه شریعتی و طالقانی مبلغان ارتجاع دینی متولیان دین



عکس‌ها: جماران

ارتجاع مذهبی بود و دائم در این زمینه هشدار می‌داد.

حسین رفیعی: من ابتدا اشاره‌ای به سابقه خانوادگی آیت‌الله طالقانی می‌کنم. پدر ایشان سید ابوالحسن بعد از چهارده سال که از نجف برمی‌گردد با خود فن خدماتی ساعت‌سازی را می‌آورد. در سرگذشت ایشان است که از وجوهات شرعی استفاده نمی‌کرده و با ساعت‌سازی امرار معاش می‌کرده است.

توجیه‌کننده وضع موجود بودند یا به تعبیر خودشان دین شرک. شریعتی در جایی می‌نویسد زمانی می‌رسد که وضع موجود را به زور نمی‌توان نگاه داشت، اینجاست که مذهب یعنی مذهب شرک رسالت حفظ این وضع را به دست بگیرد و کارش این است که مردم را قانع و تسلیم نماید که آنچه پیش آمده خواسته خداوند بوده است. چهل سال پس از طالقانی و بیش از هر

من گفتم: هنگامی که به تهران آمدم، دیدم دو راه دارم؛ یکی به دست گرفتن محراب و منبر و داشتن رسوم و روابط معمولی آخوندی، و دیگری از قرآن به مردم گفتن و تفسیر کردن... می‌بایست از آن طرز تفکر، از آن سنت، از آن پوست بیاید بیرون... اول دفعه در خودش انقلاب کرد و بعد احساس خطر کرد و اصرار بر این داشت که رفع خطر از دیگران بکند... نهضت طالقانی از اول ورودش به تهران یک نوع فرار و اعراض یا به اصطلاح، حرکت انقلابی بود علیه حوزه و سنت‌های روحانیت. من فقط اشاره می‌کنم به یک گفت‌وگویی که مدیرمسئول روزنامه جمهوری اسلامی با آیت‌الله سیستانی در فروردین ۱۳۹۰ داشت که خیلی خوب وضع فعلی ما را ترسیم می‌کند. مدیر روزنامه جمهوری اسلامی می‌گوید گفتم ایران گرفتار خرافات است. آقای سیستانی گفت شما خودتان این بحث را به وجود آوردید. دائم گفتید آقای بهاء‌الدینی این‌طور است آن‌طور است. دائم کرامات گفتید. من خودم

داده است. طالقانی می‌گوید: هنگامی که به تهران آمدم... مجالس بحث و تفسیری در خانه‌ها و دور از چشم مأمورین استبداد تأسیس شد. مواجه با مخالفت‌های مسلمانان کوتاه‌نظر شدم و به تبع آن، بعضی از معممین شغلی، که معمم عوام‌الناس می‌باشند، بنای مخالفت و بدرفتاری گذاردند. ایشان در مهر ۱۳۴۰ در مسجد هدایت گفت: اگر ما دین را درست عمل کنیم و آن را بازیچه و راه کسب درآمد ندانیم از این بدبختی نجات خواهیم یافت. وی در عید فطر ۱۳۴۸ گفت: وقتی حرفه زیاد شد، سرمایه دینی می‌افتد به دست دیندارهای حرفه‌ای... شکل دیندارها هم تغییر می‌کند. هرکسی که شکلش و قیافه‌اش جالب‌تر باشد، دکانش گرم‌تر است، هر که فرع را بهتر بلد باشد، عوام‌الناس بیشتر دورش جمع می‌شوند. اما از اصول خبر ندارند، مبانی را نمی‌دانند... ما هم آلت دست عوام هستیم. چون زندگی مان به دست مردم است. اگر با ساز مردم هم‌ساز نشویم که مرید جمع نمی‌شود، باید مطابق

کاشانی و آیت‌الله بروجردی رابطه ما صمیمی‌تر شد و ما از جو حاکم بر حوزه به‌هیچ‌وجه راضی نبودیم. آقای سید هادی

خود آقای طالقانی در سال ۱۳۳۴ که مقدمه‌ای بر تنبیه‌الامه نوشته است می‌گوید نظر اساسی اسلام از چشم خودی و بیگانه مستور ماند و آنچه در کتاب‌ها به آن اشاره می‌شود تنها از نظر کلامی و کشاکش مذهبی است، ولی از نظر عملی، نقشه و جنبه روشنی نمی‌توان یافت

خسروشاهی می‌گوید یک روزنامه می‌خرد و آهسته زیر عباي خود پنهان می‌کرد تا کسی متوجه نشود. اگر بزرگان قم می‌فهمیدند که با آقای طالقانی و مهندس بازرگان ارتباط داریم ممکن بود زندگی کردن در حوزه برای ما مشکل باشد.

خود آقای طالقانی در سال ۱۳۳۴ که مقدمه‌ای بر تنبیه‌الامه نوشته است می‌گوید نظر اساسی اسلام از چشم خودی و بیگانه مستور ماند و آنچه در کتاب‌ها به آن اشاره می‌شود تنها از نظر کلامی و کشاکش مذهبی است، ولی از نظر عملی، نقشه و جنبه روشنی نمی‌توان یافت.

سخن از تنظیم قانون نظام‌نامه یا به عبارت دیگر مشروطیت پیش آمد. در اینجا بود که به بیان مؤلف بزرگوار (منظورشان آیت‌الله نائینی است) شعبه استبداد دینی به کارشکنی و اشکال‌تراشی از طریق دین برخاست. آن‌هایی که امروز مانند آغاز مشروطیت به آن بدبین هستند چه چیز می‌خواهند بگویند؟ نه امروز جواب درست و روشنی دارند نه آن روز داشتند. از جهت ضعف تشخیص و جمود به تقلید، هر قدیمی را دین پنداشته و هر جدیدی را مخالف با آن می‌پندارند. هر بی‌دینی و فساد را اثبات و امضا می‌کنند و میدان را برای هوس‌بازان و بندگان شهوت و مال باز می‌گذارند. در این خصوص آقای طالقانی بسیار هشدار



در قم دیدم. معتقدم شما خودتان کشور را به این روز انداخته‌اید که این گرفتاری‌ها پیش آمده است. جمکران را آن‌طور بزرگ کردید. منبری‌ها آن حرف‌ها را می‌زنند. گفتیم مداح‌ها این‌طور می‌گویند. گفت: مداح‌ها را هم کارهای شما به این شکل درآورده است. مدیر روزنامه می‌گوید انتظار ما از شما این است که شما هم موضع‌گیری کنید و به ما کمک کنید. آقای سیستانی گفت: من

میل مردم حرف زد... همین قدر که آمد، قدری تعریف کنیم، شاید از گوشه ثروتش... از میلیون‌ها ثروتی که از راه حرام یا حلال یا هر چه، که من خیال نمی‌کنم از راه حلال در این محیط بشود میلیون‌ها ثروت جمع کرد. این می‌شود قیافه و چهره دین، دین وسیله زندگی... بدون مسئولیت. تا حرف بزنی، می‌گویند آقا مجتهد است. مهندس بازرگان می‌گوید که طالقانی به

پاکستانی، مالک بن نبی و متفکران شیعی از جمله شریعتی، طالقانی، بازرگان و مطهری بودند. در واقع مخالفت مرحوم طالقانی با سید قطب از منظر موضع‌گیری‌هایی است که سید قطب در مورد ناصر داشته که این ادعای خسروشاهی است. همه جریان‌ات دست‌به‌دست هم داده‌اند تا رویکرد نوگرایی دینی سید جمال و طالقانی را کور کنند. به‌جای آن خط ارتجاع ترویج می‌شود، اسلام سیاسی در واقع همان خط سید قطب است. نوگرایی دینی هیچ تأکیدی بر اسلام سیاسی به این معنا که حاکم اسلامی باید دین‌دار باشد ندارد. به دنبال اجرای عدالت و آزادی در جامعه هست. برداشت من این است که معیارهای ارتجاع مذهبی که من آن را بنیادگرایی اسلامی می‌نامم با کنار رفتن مرحوم مطهری و طالقانی گسترش پیدا کرد. اسلام سیاسی سید قطب گفتمان غالب در جمهوری اسلامی ایران شد. معیار

آثار سید قطب بود. در واقع ارتجاع مذهبی به معنای رجعت به گذشته است. گذشته‌گرایی و تقدس گذشته به همان صورتی که در گذشته بوده است و مخالف با تغییرات و پدیده‌های جدید و ایده‌های جدید و در واقع هر چیز جدید است. معادل انگلیسی آن که تبدیل به ایدئولوژی شد فوندامنتالیسم است که به بنیادگرایی اسلامی ترجمه شده است. این اواخر به اصولگرایی ترجمه شده است و مرحوم عنایت به اصل‌گرایی ترجمه کرد. در اسلام‌گرایی دو شاخه اساسی داریم که این‌ها درست مطرح و دنبال نشده است و تفاوت آن‌ها شفاف نشده است. من در مصاحبه‌ای گفتم اسلام طالقانی در برابر اسلام طالبانی وجود دارد. ما دو شاخه در اصلاح دینی داریم. در قرن ۱۸ با محمدین عبدالوهاب شروع شد. این شاخه بنیادگرایی و سلفی‌گری است. بعد از او رشید رضا، مودودی و سید قطب هستند

این‌ها را می‌دانم ولی بنای دخالت در ایران را ندارم، این کارها مهندسی شده است و سرمهندس هم دارد و لذا من نباید دخالت

مرحوم طالقانی ترویج‌هایی را برای ارجاع به ارتجاع دینی به کار می‌بردند؛ مثل خشک‌مقدسی، مقدس‌مآبی، خوارج، جمود و تحجر و مانند این‌ها. ما پیش از انقلاب مسائل مربوط به تحجرگرایی را داشتیم اما آن‌ها حاشیه بودند. عمر مرحوم طالقانی کفاف نداد که تعمیق و نهادینه شدن ارتجاع و ایدئولوژیک شدن آن را ببیند

کنم. گفتم منظورم این نیست که در امور حکومتی دخالت کنید منظورم این است که در امور اعتقادی اظهارنظر مؤثر بفرمایید. اعتقادات مردم در خطر است. برای حفظ دین و اعتقادات ورود شما به مسائل لازم است. آیت‌الله سیستانی فرمودند: شما که گفتید سیاست ما عین دینت ما و دینت ما عین سیاست ماست. چطور می‌توانید این‌ها را از یکدیگر جدا کنید. همان آقای بهشتی که شما با ایشان رفیق بودید قانون اساسی را تدوین کرده است و طوری نوشته است که در آن برای مرجع فقط مسائل غسل و طهارت را در نظر گرفته و بقیه امور مربوط به حکومت است؛ بنابراین ما چه بگوییم؟ این جمع‌بندی بود که چرا با طالقانی بد بودند.

مدنی: آقای دکتر موثقی از منظر آیت‌الله طالقانی مصادیق و معیارهای ارتجاع دینی چه بود؟

دکتر موثقی: مرحوم طالقانی ترویج‌هایی را برای ارجاع به ارتجاع دینی به کار می‌بردند؛ مثل خشک‌مقدسی، مقدس‌مآبی، خوارج، جمود و تحجر و مانند این‌ها. ما پیش از انقلاب مسائل مربوط به تحجرگرایی را داشتیم اما آن‌ها حاشیه بودند. عمر مرحوم طالقانی کفاف نداد که تعمیق و نهادینه شدن ارتجاع و ایدئولوژیک شدن آن را ببیند. مرحوم طالقانی قبل از انقلاب مخالف انتشار



این اسلام این است که ضد فلسفه، عقل، علم، تخصص و تقسیم‌کار، نقد و نوآوری، تساهل و تسامح و هرگونه دگراندیشی است. نوعی فرمالیست مذهبی است یعنی ظواهر باید درست باشد. به قول مرحوم شریعتی بدون ریشه باشید. وقتی عقل نیست، گفت و گو نیست. وقتی عقل‌گرایی نیست در واقع تساهل نیست. وقتی عقل نیست احساس هست و افراط وجود دارد. این افراطی‌گری و خشونت‌مدار بودن، این حذف و نفی دیگران، معیارهای ارتجاع مذهبی است.

که آن را تفوریزه کردند و جلوه‌های جدید آن را داعش و طالبان تشکیل دادند. شاخه دوم شاخه نوگرایی دینی است. این‌ها تفکر رادیکال داشتند زیرا دنبال تغییرات اساسی و ساختاری بودند. اسلام طالبانی و خدای طالبانی با اسلام طالقانی و خدای طالقانی فرق اساسی دارند. نوگرایی دینی سلسله‌ای است که شاید بتوان گفت با تهاطوی و مشخصاً در قرن ۱۹ با سید جمال‌الدین اسدآبادی شروع می‌شود. سید جمال، عبدو، کواکبی و اقبال لاهوری، فخرالرحمان

می‌سازند، چنان‌که پس از صدر اسلام اصول اجتماعی و سیاسی که اساس دین است به‌وسیله مستبدین در پرده اختفاء ماند و

نویسندگان اروپایی که دوره استبداد مذهبی را طی کرده بودند (قرون وسطی) بر این باورند که استبداد سیاسی از استبداد دینی برمی‌خیزد و گروه اندکی از آنان می‌گویند اگر استبداد دینی مولد استبداد سیاسی نباشد، دست‌کم با هم برادر و هم‌سطح هستند و به یکدیگر نیازمند هستند و هرکدام در خوار گردانیدن مردم یاری می‌رساند زیرا اولی (استبداد دینی) بر دل‌ها و دومی (استبداد سیاسی) بر پیکرها حکومت می‌کند

سیاسی و اجتماعی مرحوم طالقانی در مقدمه این کتاب نوشته شده است. کواکبی می‌گوید: نویسندگان اروپایی که دوره استبداد مذهبی را طی کرده بودند (قرون وسطی) بر این باورند که استبداد سیاسی از استبداد دینی برمی‌خیزد و گروه اندکی از آنان می‌گویند اگر استبداد دینی مولد استبداد سیاسی نباشد، دست‌کم با هم برادر و هم‌سطح هستند و به یکدیگر نیازمند هستند و هرکدام در خوار گردانیدن مردم یاری می‌رساند زیرا اولی (استبداد دینی) بر دل‌ها و دومی (استبداد سیاسی) بر پیکرها حکومت می‌کند. از نظر مرحوم طالقانی بارزترین اثر شوم استبداد دینی در سه چیز است که البته ایشان با استمداد از حدیث پیامبر که می‌فرماید: اگر حکومت به دست بنی‌امیه و بنی‌عباس بیفتد بر سه چیز دست‌درازی می‌کنند؛ مردم، اموال مردم و دین مردم و این سه اثر شوم را مطرح

و ویژگی دیگر آن‌ها ضدیت با مدرنیته و دنیای غرب است. معتقدند مدرنیته غرب به دنبال مادیات است و معنویات را کنار گذاشته است. این تفاوت‌ها در مشروطه خود را نشان داد. چقدر دیدگاه شیخ فضل‌الله با نائینی فرق دارد. اگر در مشروطه تفکرات تقی‌زاده غالب شد، در انقلاب اسلامی افکار شیخ فضل‌الله پیروز شد. نواب صفوی افکار بنیادگرایانه داشت. فرد سنتی وقتی فعال می‌شود، بنیادگرا می‌شود و بنیادگرا وقتی فروکش می‌کند محافظه‌کار می‌شود. ما قصد تظہیر غرب را نداریم، اما غرب را با این‌همه دستاورد نمی‌توان نفی کرد.

فاضل میبیدی: من می‌خواهم درباره واژه استبداد دینی صحبت کنم، چون استبداد دینی با ارتجاع مذهبی کاملاً فرق دارد. واژه استبداد دینی را اولین بار مرحوم کواکبی شاگرد عبدو و شاگرد شاگرد سیدجمال به کار برد. او در حلب سوریه زندگی می‌کرد



مسلمانان از آن مطلع نیستند. ۳. عقول و افکار را تحت فشار قرار می‌دهند. از بروز و رشد استعدادها جلوگیری می‌کنند. راه‌های سرگرمی برای مردم باز می‌کنند و در نتیجه رابطه برده و گوسفندی با مردم برقرار می‌کنند.

مدنی: چرا آیت‌الله طالقانی در بدو انقلاب درباره استبداد دینی هشدار می‌دادند؟ فاضل میبیدی: یکی از مواردی که باعث استبداد دینی می‌شود مرجعیت فردی در دین است. مرحوم طالقانی سال‌ها در حوزه بود و با افکار آن‌ها آشنا بود. ایدئولوژی حاکمیت اندیشه طبقه حاکم. ایدئولوژی دینی یعنی استبداد. یک نوع تفکری که در اندیشه متولیان دین است و در اندیشه سیاسی بروز می‌کند. اگر متولی دین اندیشه خود را بر سرنوشت مردم حاکم کند می‌شود استبداد دینی که مرحوم طالقانی آن را حس می‌کرد. اگر این تفکر دینی که در مسائل فردی می‌گوید هرچه من گفتم در مسائل سیاسی هم بگوید هر چه من می‌گویم استبداد دینی می‌شود که ایشان احتمال آن را می‌داد.

می‌کند: ۱. اموال و سرمایه‌های عمومی را برای تأمین قدرت و پیشرفت شهوات فردی و جمعی مصرف می‌کنند و دست‌به‌دست میان کسان خود می‌گردانند و به مردم به اندازه زنده ماندن می‌دهند، آن هم در برابر هزاران کرنش. ۲. دین را با امیال و هوس‌های خود تطبیق می‌دهند و چیزی به نام دین در دین داخل می‌سازند و مردم را از اصول و مبانی دین که معارض با قدرت‌های بی‌حد است منصرف

و در زمان حکومت عثمانی که در ترکیه مستقر بود زندگی می‌کرد. در زمانی که حکومت عثمانی به مردم ظلم روا می‌داشت مرحوم کواکبی کتابی نوشت با عنوان طبایع الاستبداد و تقسیم‌بندی استبداد به سیاسی و دینی را مطرح کرد. حدود هفتاد سال پیش سال ۱۳۳۴ بعد از کودتای ۲۸ مرداد مرحوم طالقانی با مقدمه‌ای بر تنبیه الامه نائینی آن را زنده کرد، چون تنها کتابی بود که از پایگاه دینی از نظام مشروطیت حمایت می‌کرد. دیدگاه‌های

نهایی نزدیک است. در واقع حکومت قانون است که حکومت فردی و خودکامگی را محدود می‌کند...»

ایرانیان با مشروطه تلاش داشتند که حکومت قانون را بنشانند.

مدنی: آقای جعفری شما در جایی به نقل از آقای طالقانی گفته‌اید که وقتی در اصل دین اجبار نیست نمی‌توان در فرع اجبار کرد. آیت‌الله طالقانی در ۲۰ اسفند ۱۳۵۷ در جایی می‌گوید: حتی برای زنان مسلمان هم حجاب اجباری نیست چه برسد به اقلیت‌های مذهبی. این در شرایطی است که امروز می‌بینیم که دختران جوان به خاطر اعتراض به حجاب اجباری به صورت طولانی مدت زندانی می‌شوند. این وضعیت و ده‌ها مصداق دیگر چه تناسبی با استبداد دینی از نظر طالقانی دارد؟

جعفری: ابعاد اندیشه‌های آیت‌الله طالقانی را در این میزگرد و مراسم سالانه نمی‌توان بیان کرد. لذا ما امسال تصمیم گرفتیم به مناسبت چهل‌مین سال درگذشت آیت‌الله طالقانی یک همایش علمی پژوهشی برگزار کنیم که ان‌شاءالله در ۲۱ و ۲۲ آبان در کتابخانه ملی برگزار می‌شود. در ۲۰ اسفند ۵۷ امام خمینی پس از تظاهرات مردم برای حجاب به آیت‌الله طالقانی پیام داد که شما مسئله را حل کنید. ایشان بحث مفصلی درباره تاریخچه حجاب در ایران و الجزایر و کشورهای دیگر کردند و در آخر گفتند که حجاب به هیچ‌وجه اجباری نیست و اصولاً یک مسئله فردی است که نباید بزرگ شود. چندی بعد در ۴ خرداد ۱۳۵۸ آیت‌الله طالقانی را کاندیدای ریاست‌جمهوری کردند وقتی که آقای احمد جلالی در برنامه قرآن در صحنه از ایشان پرسید که موضع شما در برابر این کاندیداتوری چیست؟ ابتدا به شوخی گفت که من چند شب از خوش‌حالی خوابم نبرد و بعد با عصبانیت گفت این حرف‌ها چیست؟ ما باید برگردیم به همان منبر و محراب خودمان و کار ما هدایت و نظارت است و کار را باید به متخصصین و کارشناسان بسپاریم. ریاست‌جمهوری یک مسئله تخصصی است. کسی باید بیاید که قدرت اداره و خدمت به جامعه را داشته باشد. شاید ریشه معضلات کنونی همین باشد که دین را به‌عنوان ابزار قدرت قرار

سیاسی خطرناک‌تر می‌شود، چراکه استبداد دینی میلش به توتالیتریسم است. تفاوت استبداد دینی و سیاسی در این است که استبداد دینی تمایل به توتالیتر شدن و تمامیت‌خواهی دارد. فرق استبداد و توتالیتر در این است که استبداد در حوزه عمومی خصوصی و فردی مردم هم ورود می‌کند. این روش بنیان جامعه را سست می‌کند و پس از آن هیچ مرزی بین حوزه خصوصی و حوزه عمومی وجود ندارد. در فردی‌ترین و جزئی‌ترین امور شخصی هم دخالت می‌کند و می‌گوید چه چیزی درست است و چه چیزی غلط است چون مردم نمی‌توانند تشخیص دهند که چه چیز درست است و چه چیز غلط است. وقتی استبداد دینی با دولت و استبداد سیاسی ادغام می‌شود در واقع به‌عنوان حاکمیت الهی مطرح می‌شود. به‌عنوان مثال، سید قطب چنان حرف می‌زند که گویی خود خداوند آمده و حکومت می‌کند. نمایندگان خدا از رگ گردن به مردم نزدیک‌تر می‌شوند؛ بنابراین تجسس در زندگی خصوصی و حاکمیت خدا نه مردم. امر به معروف و نهی از منکر را دنیا در قالب نظارت عمومی مردم بر حاکمان از طریق احزاب، رسانه‌ها و شفافیت‌سازی عملیاتی نموده است. اساساً به معنای خدا، انسان تعطیل می‌شود. در واقع عقل انسان با طرح وحی تعطیل می‌شود و در ادامه شرع جای قانون را می‌گیرد. به نام شرع، قانون از بین می‌رود و پوشش قانونی هم به مسائل داده می‌شود و کنترل و اجبار به‌جای انتخاب و اختیار و اجماع می‌آید. نگاه عمودی و پدرسالارانه، تکثر و تحزب را از بین می‌برد و مسئله استبداد را تعمیق می‌کند و جامعه توده‌ای را به وجود می‌آورد. طالقانی می‌گوید: «در طول تاریخ خودکامگی منشأ و اساس هر نوع شرک و بت‌تراشی است. بت‌پرستی، خودپرستی‌های مستبد می‌باشند و هدف پیامبران مبارزه با خودسری و استبداد بوده است... هر مسلک اجتماعی که خودسران را محدود نماید، قدمی به هدف پیامبران و اسلام نزدیک‌تر است ولی مقصود و منظور نهایی اسلام نیست... مشروطیت و دموکراسی و سوسیالیسم به معنی حقیقی خود گام‌هایی پی‌درپی است که به هدف

مدنی: چرا آیت‌الله طالقانی می‌گوید استبداد دینی از هر نوع استبداد دیگر خطرناک‌تر است؟

**گفتمان شیعه با صفویه
تغییر می‌کند و بعد در پیوند
با دولت و توجیه دولت
و اینکه پادشاه مسلمان
است، شیعه است و مانند
این‌ها ادامه می‌یابد. تأیید
سلاطین مسلمان و حفظ
وضع موجود با وجود همه
مشکلاتی که این رژیم‌ها
داشته‌اند در تاریخ ایران تا
به مشروطه ادامه می‌یابد**

موثقی: طرح استبداد دینی که با کواکی شروع می‌شود و بعد از او مرحوم نایینی و سپس آقای طالقانی بر آن تأکید می‌کند، بیشتر بر زمینه مخالفت روحانیون سنتی با مشروطیت برمی‌گردد. نهادهای سیاسی جدید در ایران با مشروطیت بروز می‌کند. رویکرد استبداد دینی را از زمان صفویه می‌توان ردیابی کرد به این معنا که شیعه پروژه عدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی داشت. به قول مارکس در بستر تاریخی به افیون توده‌ها تبدیل می‌شود. برداشت من این است که پروژه‌های بشر است همان‌طور که مدرنیته این ادعا را دارد، ولی از نظر تاریخی دین افیون توده‌ها می‌شود... گفتمان شیعه با صفویه تغییر می‌کند و بعد در پیوند با دولت و توجیه دولت و اینکه پادشاه مسلمان است، شیعه است و مانند این‌ها ادامه می‌یابد. تأیید سلاطین مسلمان و حفظ وضع موجود با وجود همه مشکلاتی که این رژیم‌ها داشته‌اند در تاریخ ایران تا به مشروطه ادامه می‌یابد... ایدئولوژی هم به معنای آگاهی کاذب است. وقتی با دین پیوند می‌خورد عمیق‌تر می‌شود.

ادغام دین و دولت دین را سیاسی و ایدئولوژیک می‌کند و از محتوای خود تهی می‌کند و به یک سری علم و کتل محدود می‌شود و بعد توجیه‌کننده وضع موجود می‌شود. استبداد دینی نسبت به استبداد

عدالت قرار می‌داد. ایشان در کتاب پرتویی از قرآن، بارها به کتاب افلاطون استناد می‌کند و عدالت را پایه زندگی انسان می‌داند. عدالت قبل از اسلام و هر دینی بوده است، در واقع عدالت جزء فطرت بشری است.

وقتی که هیئت کوبایی به تهران آمده بودند به دیدار آیت‌الله طالقانی رفتند. در آن جلسه ایشان ضمن سخنانشان گفتند هر جا مبارزه بزرگ با ظلم است همان‌جا اسلام است. رئیس هیئت نمایندگی کوبایی گفت اگر اسلام این است پس من هم مسلمانم

قسط و عدل هر دو در قرآن فراوان آمده است. هر جا سخن از فسق است در موارد تعدی به حقوق افراد اجتماع استفاده می‌شود و به‌واقع مسائل و واقعیت‌های مادی که در زندگی است را در برمی‌گیرد، اما عدل بیشتر در خلیقات، احکام و شهادت آمده است. قرآن اقامه عدل را اولین منظور و هدف اجتماعی همه پیامبران می‌داند. در آیه ۴۷ سوره هود اشاره می‌شود که هر امتی پیامبری دارد، پیام‌رسانی دارد و وقتی این پیام‌رسان می‌آید، بر اساس قسط در میان آن‌ها داوری می‌کند و هیچ‌کس به این وسیله مورد ستم قرار نمی‌گیرد. یا در آیه ۲۵ سوره حدید اشاره دارد ما رسولان را بر آیین روشن‌تر فرستادیم و به آنان کتاب (اصول احکام و مسئولیت‌ها) و میزان (معیارهای تشخیص حق و باطل) نازل کردیم تا مردم خود به قسط قیام کنند.

این اساس مجتمع سالم و طبیعی است و هماهنگی با نظام جهان و زندگی که با اختیار و عقل و بینش و مکتبی شدن باید صورت بگیرد. انسان باید نخست عقل خود را به کار گیرد، آزاد باشد، بینش خود را به کار اندازد، مکتبی باشد یعنی با تکیه بر اصولی که اعتقاد دارد، اساس زندگی را تنظیم کند؛ بنابراین مجتمع قسط آن است که هرکس به حق خود از هر جهت برسد.

شده که به نظر شما رواج صفات اخلاقی منفی در جامعه چگونه بوده است؟ ۷۹/۴ گفته‌اند صفات اخلاقی منفی بیشتر شده است و بعد سؤال شده رواج صفات اخلاقی مثبت چگونه بوده که مجدداً ۷۱ درصد گفته‌اند که ترویج صفات مثبت در جامعه کمتر شده است؛ بنابراین وضعیت استبداد دینی را که آقای جعفری توضیح داده‌اند را می‌توان دید.

طالقانی، قسط و عدالت

مدنی: یکی از شاخص‌های مهم فکری آقای طالقانی تأکید بر قسط و عدل است، تأکید بر ضرورت بهبود زندگی محرومین است. در حال حاضر وضعیت اصلاً خوب نیست و نشان می‌دهد که شرایط در این مسیر حرکت نکرده است. شاخص ضریب جینی که شاخص میزان نابرابری است به حدود کمی بیش از ۴ درصد رسیده که در واقع یکی از بالاترین میزان خودش در سال‌های گذشته رسیده است. برآوردهای مرکز پژوهش‌های مجلس در سال ۱۳۹۷ بیان می‌دارد بین ۲۳ الی ۴۰ درصد جمعیت مردم ایران زیر خط فقر مطلق قرار دارند. قیمت اقلام خوراکی نسبت به سال گذشته ۱۵۶ درصد رشد داشته است. بر اساس برآوردهای انجام شده در تهران، حدود دو میلیون و ششصد هزار نفر زیرخط فقر قرار دارند که یک‌دهم جمعیت آن به حساب می‌آید؛ و این آمار در سیستان و بلوچستان حدود یک میلیون و هفتصد هزار نفر است. آقای جعفری، تأکید آقای طالقانی بر مسئله عدالت، آیا از موضع نفس‌ضرورت و حسن عدالت بوده یا از موضع دین بوده است؟

جعفری: قسمت آخر را ابتدا توضیح می‌دهم و سپس به سخنان ایشان درباره قسط و عدل استناد می‌کنم. وقتی که هیئت کوبایی به تهران آمده بودند به دیدار آیت‌الله طالقانی رفتند. در آن جلسه ایشان ضمن سخنانشان گفتند هر جا مبارزه بزرگ با ظلم است همان‌جا اسلام است. رئیس هیئت نمایندگی کوبایی گفت اگر اسلام این است پس من هم مسلمانم. عده‌ای بر آیت‌الله ایراد می‌گیرند که ایشان اسلام را بزک کرده است، اما این‌گونه نیست. ایشان برای عدالت اصالت قائل بود و اصل را بر

داده‌اند چه در دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس و چه پررنگ‌تر در دوره صفویه و چه بعد از انقلاب اسلامی ایران.

زمانی که دین ابزار رسیدن به قدرت و حفظ آن شد آن‌وقت اوضاع برعکس شد. افرادی که خود را متولی دین قیم مردم می‌دانند و می‌خواهند در همه جزئیات زندگی افراد دخالت و راهنمایی بکنند تا آن‌ها را به بهشت ببرند، نتیجه آن همین بحران اخلاقی فعلی می‌شود. آیت‌الله طالقانی اخلاق انسانی داشت. اخلاق انسانی فرادینی، فرامذهبی، فراجناحی؛ یعنی اگر یکی از نزدیک‌ترین افرادش قصد داشت از خود استبداد رأی نشان بدهد به شدت با او برخورد می‌کرد؛ چراکه از نظر آیت‌الله، دین‌داری به شعار و ترویج خرافات و به‌ظاهر توجه کردن تبدیل می‌شود. قبل از انقلاب برای امام حسین (ع) عزاداری می‌شد. با کمال اخلاص هم بود؛ اما وقتی که عده‌ای به نام مداح بر عزاداری حاکم بشوند و فقط امام را بکشند و مسائل خاص خود را بیان کنند، مردم از امام حسین و دین هم زده می‌شوند و می‌گویند حق با یزید بود. اگر امام حسین این است که شما می‌گویید یزید حق داشت چنین کسی را از بین ببرد. به هر حال توجه به ظاهر به خاطر حفظ قدرت خطرناک است و آیت‌الله طالقانی هم از همین می‌ترسید. چه پیامی دارد که آیت‌الله طالقانی در مجلس خبرگان بر زمین می‌نشیند؟ حرکت ایشان این هشدار را می‌دهد که شما که می‌خواهید قانون اساسی را تدوین کنید به چه چیزی توجه دارید به‌ظاهر و تشریفات؟ آیا قانون باید در خدمت مردم باشد یا مردم در خدمت قانون؟

بازتاب‌هایی که ما می‌بینیم در جامعه نخست دین‌گریزی شروع شد و اکنون دین‌ستیزی آغاز شده است. هر روز شبهاتی در مورد قرآن و امام علی و سایر مسائل دینی مطرح می‌کنند که نتیجه عملکرد سوء مدیران است که به نام دین و به نام قیم مردم انجام می‌دهند و باعث شده مردم در اصل دین هم شک کنند.

مدنی: برای اینکه بدانیم آثار و نتایج استبداد دینی چیست به نظرسنجی‌ای که وزارت ارشاد در سال ۹۵ انجام داده است اشاره می‌شود. در این نظرسنجی از مردم سؤال

مجتمع قسط مجتمع عدل نیست. این مجتمع قسط اساس عدل است. چون در مجتمع قسط هرکسی به فراخور استعداد

مرحوم طالقانی به نوعی سوسیال دموکرات است و ادامه افکار طالقانی را از افکار مهندس سبحانی می‌توان استخراج کرد که در واقع یک جووری سرمایه‌داری ملی را مطرح می‌کند. دیدگاه‌های فردریک لیست است

و اکتساب خود بهره می‌برد. اقامه قسط پایه‌گذار مجتمع سالم و مورد رسالت همه رسولان بوده است. اقامه عدل تکمیل‌کننده رسالت است. با شکل‌گیری اجتماع و تمدن اختلافات، تبعیض‌ها و طبقات پیش آمد. آنگاه پیامبران آمدند و برای اقامه قسط برانگیخته شدند تا آن جامعه را با جهان آفرینش هماهنگ کنند. پس از ارسال رسل و اكمال آن، این مسئولیت سنگین تاریخی را پیروان رسل و مؤمنان به آن‌ها باید بر عهده بگیرند؛ که گواهان اراده خدا و نمایندگان او هستند و باید با همه قدرت به پادارندگان و نگهبانان قسط باشند تا نظام اجتماع را با نظام جهان هماهنگ کنند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ
ملائکه قسط را در آفرینش به پا می‌دارند و اولی‌العلم با شهود و علم به تأویل در اجتماع انسانی قسط را به پا می‌دارند تا آن را با آفرینش هماهنگ کنند.

مدنی: آقای دکتر موثقی استنباطی که از مجموعه آثار آقای طالقانی و نظراتشان درباره قسط و عدالت مطرح می‌شود به کدام‌یک از مکاتب اقتصادی دیدگاه ایشان نزدیک‌تر است؟

موثقی: آنچه مشهود است به سوسیالیسم نزدیک‌تر است. من جملات طالقانی را

مطهری و طالقانی دید با مکتب اقتصادی سوسیالیسم و لیبرالیسم تفاوت دارد. بنابراین افرادی سوسیالیسم اسلامی را مطرح کردند که بعد ناصر آمد آن را عملیاتی کند. مرحوم طالقانی در واقع آن مبنای ماتریالیستی سوسیالیسم را و همچنین آن تضاد طبقاتی را قبول نداشت و دنبال نمی‌کرد. رژیم‌های چپ اساساً فاجعه بودند. همه رژیم‌های چپی که در کشورهای اسلامی و عربی شکل گرفتند از همان ناصر (که هم در سیاست‌های داخلی و هم خارجی فاجعه بود)، قذافی، رژیم‌های بعثی و یمن جنوبی با مشخصه‌های اقتصاد دولتی، رانتی همگی فاجعه بودند. اساساً چپ ضد توسعه می‌شود. به این معنا چپ ضد توسعه می‌شود که در جامعه پیشاکاپیتالیستی شما حرف از سوسیالیسم می‌زند، درحالی‌که خود مارکس سوسیالیسم را در ادامه کاپیتالیسم می‌آورد.

مرحوم طالقانی به نوعی سوسیال دموکرات است و ادامه افکار طالقانی را از افکار مهندس سبحانی می‌توان استخراج کرد که در واقع یک جووری سرمایه‌داری ملی را مطرح می‌کند. دیدگاه‌های فردریک لیست است. یک نوع ناسیونالیسم مرکانتیلیسم است. این رویکرد، توسعه‌ای است. حتی مرحوم طالقانی با استفاده از خطبه‌های امام علی تحلیلی که درباره انقلاب دارد این است که در انقلاب جایجایی‌های اساسی طبقاتی باید صورت بگیرد؛ یعنی گروه‌های دزد و غیرمولد به زیر کشیده شوند و گروه‌ها و طبقات مولد به روی کار بیایند. در واقع بر این مبنا می‌توان با کار کارشناسی به گونه‌ای عمل کرد که در چارچوب قانون، کار و سرمایه یک نوع کارپوراتیسم اجتماعی مثل کشورهای اسکانندیناوی و کشورهای آسیای شرقی ایجاد کرد که کار متشکل است و از حقوق خودش در چانه‌زنی با صاحبان سرمایه دفاع می‌کند.

برای اینکه مازاد و انباشت سرمایه شکل بگیرد گریزی از استثمار در کوتاه‌مدت نیست و مسئله اخلاقی آن را می‌شود این‌گونه حل کرد که اجازه بدهید مازادهایتان را چه به رضایت خود و چه

خوانده‌ام. در معنای درست به سوسیالیسم نزدیک است، اما با آن تفاوت‌هایی دارد. ضمن اینکه مقابله هم نیست. در متن کتاب و سنت و سیره ائمه ما موارد و آیه‌های زیادی را داریم که آیت‌الله به آن ارجاع می‌دهد. آیاتی که دکتر جعفری به آن اشاره کردند که اقامه قسط و فلسفه بعث انبیا مورد تأکید دائم آیت‌الله طالقانی بود. اینجا ما یک تفاوتی با مارکسیست‌ها داریم که مرحوم طالقانی حتی در اسلام و مالکیتش این‌طور نیست که مالکیت خصوصی را نفی کند، ولی به‌رحال شرایط و چهارچوبی باید دنبال شود. تفاوت طالقانی با مارکسیست‌ها در این است که او برخلاف نظر مارکس تضادی بین کار و سرمایه و کارگر و کارفرما قائل نیست. در واقع سرمایه به معنای درست کلمه کار انباشته شده را گویند؛ بنابراین ما از این مسئله می‌توانیم استفاده کنیم که مرحوم آیت‌الله به این معنا سرمایه را هم پاس می‌دارد. البته سرمایه باید مولد باشد و حاصل کار افراد باشد. این حرف آیت‌الله که مدام تکرار می‌کرد این بود که نیروهای زحمت‌کش و مولد جامعه باید بهره‌مند شوند و بهره‌کشی انسان از انسان نباید صورت بگیرد. این استثمار به این معنا است که حاصل کار افراد را دیگران به جیب زنند. زحمت را عده‌ای بکشند و درآمد را دیگری ببرد. آمار چند سال پیش به این صورت بود که ۱۵ درصد جمعیت ایران ۸۵ درصد ثروت و ۸۵ درصد جمعیت ایران ۱۵ درصد ثروت را در اختیار دارند. خط فقر مطلق که چندین سال پیش ۱۲ میلیون بود الان می‌رود که به حدود ۳۰،۴۰ و ۵۰ میلیون برسد. در رشد اقتصادی که البته با توسعه متفاوت است مازاد ایجاد می‌شود، ولی این مازاد به کسانی که خودشان در تولیدش نقش داشته‌اند نمی‌رسد بلکه کسانی در گلوگاه‌ها و اهرم‌های کلیدی هستند حاصل کار نیروهای مولد جامعه را به جیب می‌زنند.

مرحوم طالقانی با استناد به آیات قرآن مثل انفال و مستضعفین درصد بود سازوکاری بیندیشد که آن را باید از علم اقتصاد استخراج کرد. البته مکتب اقتصادی با علم اقتصاد تفاوت دارد. مکتب اقتصادی اسلام را که می‌توان در نوشته‌های مرحوم

است با این پول ما می‌توانستیم شش کشور اروپایی را تخریب کنیم و از نو بسازیم. این پول‌ها کجا رفته است؟ آقای دکتر راغفر

آقای طالقانی در مقدمه تنبیه‌الامه می‌گوید: «توحید متافیزیکی را باید تبدیل به توحید فیزیکی کرد.» توحید را باید در سطح جامعه آورد. این ایده‌آل بود طالقانی بود

می‌گوید سال گذشته بیش از ۵۰۰ هزار میلیارد تومان رانت ارزی به وجود آمده، مالیات اخذ شده در حد صفر است و آقای احمد خرم وزیر دولت اصلاحات می‌گوید تحریم‌ها ۱۰۰۰ میلیارد دلار به ایران لطمه زده است. آقای دکتر نبی، استاد دانشگاه و کارآفرین مشه‌دی، می‌گوید که زنان جنین‌فروشی می‌کنند، دختر ۲ میلیون تومان، پسر ۳ میلیون تومان و قیمت یک گوسفند ۶ میلیون تومان است. ارزش واقعی یارانه نقدی سال ۸۹ امروز ۳۵۰۰ تومان است. سالانه بین ۳۰۰ هزار تا ۵۰۰ هزار سقط جنین غیرقانونی داریم و رشد تولید مثل تأکیدی تحقق نیافته است. قائم‌مقام معاونت بهداشت دانشگاه علوم پزشکی مشهد می‌گوید: ۲۵ درصد مردم دچار اختلال روانی هستند و ۶۰ درصد آن‌ها خانم هستند. وزیر ارتباطات می‌گوید کابل‌دزدی آن‌قدر زیاد شده که در ششصد نقطه ایران ارتباط پسرقت کرده است. آقای ملکی رئیس دادگاه خانواده شهرستان گرمسار می‌گوید: ازدواج دائم در جامعه جوابگو نیست، چون به طلاق منجر می‌شود. ازدواج موقت باید رواج یابد. جوادی یگانه معاون فرهنگی شهرداری تهران و استاد جامعه‌شناسی می‌گوید: ۳۰ درصد مردم تمایل به زندگی در کشوری غیر از ایران دارند. کلیه‌فروشی

شاغل هستند و ۹/۳ نفر فاقد هرگونه شغل هستند. خانم مولاوردی مطرح می‌کند که وضع زنان ما پایین‌تر از زنان عربستان است. از سال ۲۰۰۶ که شکاف جنسیتی مطرح شده ما در میان ۶ کشور در قعر جدول قرار داریم. در سال ۲۰۱۸ شاخص فلاکت (ترکیبی از نرخ تورم و نرخ بیکاری) که متوسط جهانی آن ۸/۵ درصد بوده، در ایران این رقم ۳۸/۹ درصد بوده است. ۱۵ هزار نفر، ۵۲ درصد سپرده‌های بانکی را در اختیار دارند. سالانه ۳۰۰ هزار میلیارد تومان به این سپرده‌ها سود تعلق می‌گیرد که ۱۵۰ هزار میلیارد آن به این ۱۵ هزار نفر می‌رسد، یعنی هرکدام ۱۰ میلیارد تومان سود بانکی می‌گیرند. وزارت خزانه‌داری آمریکا که مسئول کنترل و رصد کردن تحریم‌های ایران در ۱۵ سال گذشته است بیان می‌دارد ۵ هزار و ۴۳۲ نفر از فرزندان مسئولان ایران در آمریکا حضور دارند که ۱۴۸ میلیارد دلار در حساب بانکی آن‌ها است. همچنین آمده است که ۳۵۴ نفر از آن‌ها تحصیلات دانشگاهی دارند اما ۳۹۴۷ نفر آن‌ها فاقد تخصص هستند و کار معمولی می‌کنند.

باستی هیلز در این چهل سال چگونه به وجود آمده است؟ چه کسی خواب بوده است؟ در لس‌آنجلس شهر زیبایی است در یک منطقه جنگلی و کوهستانی، به نام بورلی هیلز که بر پایه آن باستی هیلز را در لواسان طراحی کرده‌اند. امام‌جمعه لواسان می‌گفت یکی از مالکین آن‌ها به من گفته سال ۹۳ دوازده میلیارد تومان خلاقی داده‌ام. معاون اول رئیس‌جمهور می‌گوید بیش از یک هزار میلیارد تومان یارانه کم‌درآمدها نصیب ثروتمندان می‌شود. در یک نظرسنجی انجام گرفته، ۳۰ درصد مردم کشور گفته‌اند که تمایل دارند در کشوری غیر از ایران زندگی کنند. آیت‌الله جوادی آملی می‌گوید از ملتی که ستون فقرانش شکسته انتظار مقاومت دارید؟

یک نکته از درآمد‌های مملکت را بگویم. اتاق صنعت و معدن مشهد که تحقیق مفصل مستند ۴۰ ساله را انجام داده است بیان می‌دارد سه هزار میلیارد دلار از منابع نفت، گاز و پتروشیمی به اقتصاد ایران تزریق شده است. یک رهبر اروپایی گفته

به زور از شما بگیریم، اما نذریم و سپس این مازادها را هم در بخش خصوصی و هم در بخش دولتی در جریان اندازیم. درواقع اگر مازادها شکل بگیرد، انباشت سرمایه که کلید توسعه است ایجاد می‌شود؛ بنابراین قسط و عدلی که مرحوم طالقانی مطرح می‌کند مستقل فلسفی است، مستقلات عقلی است. درواقع گرایش‌های دوره ارتزاق است. از این بابت که اسلام با عدالت موافق است، اسلام خوب است. اسلامی که در آن عدالت نباشد چه اسلامی می‌تواند باشد؛ بنابراین مستقل، عدالت خوب است. درمجموع مرحوم طالقانی به مسائل نگاه توسعه‌ای دارد.

مدنی: طبق قرار ابتدای جلسه مبنی بر ارزیابی چهل سال پس از طالقانی با در نظر گرفتن دیدگاه آقای طالقانی در مورد عدالت، توسعه و توزیع درآمد، شما چه ارزیابی از وضعیت موجود دارید؟

رفیعی: آقای طالقانی در مقدمه تنبیه‌الامه می‌گوید: «توحید متافیزیکی را باید تبدیل به توحید فیزیکی کرد.» توحید را باید در سطح جامعه آورد. این ایده‌آل طالقانی بود. حال با این ایدئال باید ببینیم وضع جامعه چگونه است. همه آمارهایی که ارائه می‌شود رسمی است. حدود ۳۰ میلیون نفر زیر خط فقر زندگی می‌کنند، ۱۲ میلیون نفر حاشیه‌نشین که هر سال ۲۵۰ هزار نفر به آن افزوده می‌شود. در حوزه آموزش و پرورش بانک جهانی آمار می‌دهد که حدود ۱۱/۶ میلیون بی‌سواد در ایران وجود دارد و ۱۰ میلیون نفر زیر پنج کلاس هستند. متوسط سواد در ایران ۸ کلاس است درحالی‌که در عربستان ۹ کلاس است. نتیجه این شده که طبق محاسبه یکی از همکاران در دانشگاه شهید بهشتی هر سال ۱/۵ واحد آی‌کیو متوسط کشور پایین آمده است. ۸۷ درصد نورات برتر کنکور امسال در مدارس پولی و ۱۳ درصد در مدارس نمونه دولتی درس خوانده‌اند. مدارس معمولی هم قبولی در رشته‌های برتر نداشته است. از ۱۵۰ نفر فارغ‌التحصیل ریاضی دانشگاه شریف فقط یک نفر در ایران مانده است. مرکز آمار وزارت کشور گزارش داده است که از جمعیت ۱۶/۸ میلیون نفر متولدین دهه ۶۰، حدود ۷/۴

دنیا، افکار عمومی مردم دنیا است. آقای طالقانی بر سه عامل اول تأکید دارد و آن را باعث پایایی یک ملت می‌داند.

ما یک سند مهمی از آیت‌الله طالقانی داریم. این سند در واقع اولین سخنرانی ایشان بعد از انقلاب در مدرسه فیضیه قم است. در اردیبهشت ۵۸ یک عده آدم‌ربا فرزندان طالقانی را ربودند. آیت‌الله طالقانی احساس کرد که یک اتفاقاتی زیر پوست این مملکت در حال رخ دادن است. آقای طالقانی به یکباره غیبت کرد، لذا فضایی در جامعه ایجاد شد. بعد آقای خمینی احمد آقارا فرستاد دنبال ایشان تا تشنج جامعه را کنترل کند. ایشان رفت قم و با آقای خمینی ملاقاتی کرد. ما از دیدار آن‌ها نواری نداریم، ولی بعد از آن دیدار ایشان به مدرسه فیضیه آمد و سخنرانی معروف خودش را در مورد شوراها بیان کرد. قبل از صحبت به احمد آقا گفت بروید از آقای خمینی مجدداً پرسید که من مطرح کنم؟ گفتند بله مطرح کن. آیت‌الله طالقانی در مقدمه این سخنرانی به

حکم نامه امام علی به مالک اشتر اولین سند حقوق بشر در ۱۴۰۰ سال گذشته است. آن فرمان، فرمان حکومتی و نه فرمان یک روشنفکر است. حضرت علی(ع) نکاتی را می‌گوید: مردم من کارگزار شما هستیم. هیچ‌گاه نمی‌گویند با مؤمنین چنین کن بلکه می‌گویند با مردم این‌گونه رفتار کن این‌ها یا مثل تو مسلمان یا هم‌نوع تو هستند که باید آن‌ها را در امور مشارکت دهی؛ و این نشان می‌دهد که حضرت علی در حکومتش رفتار دموکراتیکی داشته است. آقای طالقانی بر روی این چند سال حکومت حضرت علی تأکید دارد.

نکته سوم که آقای طالقانی بر آن تأکید می‌نماید، تجربه بشری است. او از دهه ۱۳۲۰ به تجربه بشری اهمیت می‌داده است. در دهه ۱۳۲۰ کتاب مسائل اقتصادی (همان مطالبی که آقایان در مورد قسط و عدل مطرح کردند)؛ مالکیت در اسلام را مطرح می‌کند. او بسیار اهل مطالعه بود و می‌دانست جامعه‌ای پایدار است که همه

اعضای یک خانواده با عکس آن‌ها در جلو بیمارستان‌های اورولوژی و دادن اختیار به خریدار برای انتخاب دهنده کلیه، یک

نکته سوم که آقای طالقانی بر آن تأکید می‌نماید، تجربه بشری است. او از دهه ۱۳۲۰ به تجربه بشری اهمیت می‌داده است

روال عادی شده است. این درآمدهای ما و آن فقر و بدبختی ماست؛ و اینجاست که به جمله آقای طالقانی بار دیگر اشاره می‌کنم که گفت باید توحید متافیزیکی را به توحید فیزیکی تبدیل کنیم.

طالقانی و شوراهای مردمی

مدنی: در آغاز یاد می‌کنیم از آقای مهدی حاجتی که از مکتب طالقانی، سحابی و شریعتی آبروی نهاد مردمی شد. همچنین درود می‌فرستیم بر آقای مهدی مقدمی عضو شورای شهر اصفهان و سپنتا نیکنام عضو شورای شهر یزد که به جرم حمایت از مردم حکم زندان دریافت کردند. آقای دکتر رفیعی، آقای طالقانی بارها بر ضرورت مشارکت مردم تأکید کردند همچنین بر تشکیل شوراهای مردمی اصرار داشتند. این تأکید آقای طالقانی بر اساس کدام مبنای نظری تجربی و فکری بوده است؟

رفیعی: من سه منبع پیدا کردم که آقای طالقانی از آن‌ها بهره برده است. منبع اول قرآن است. سه آیه در قرآن: آیه ۳۸ سوره شورا، آیه ۱۵۸ سوره آل عمران و آیه ۲۳۳ سوره بقره درباره این موضوع است. آقای طالقانی تأکید می‌کند که یکی از سوره‌های قرآن به نام شورا است. نکته دیگری که آقای طالقانی توجه دارد دوره چهار سال و اندی حکومت حضرت علی(ع) است. یکی از مارکسیست‌های معروف گفته است:



آسیب‌شناسی انقلاب پرداخت. دروغ و خود سری، تحمیل شدن بر مردم، همه این‌ها راه انقلاب را می‌بندد و در طریق انقلاب؛ آلودگی، خودنمایی، خودبینی مرحله دیگری است که توقف و شکست انقلاب را پیش می‌آورد. فرد انقلابی باید خود را پاک نگه دارد. مبدا آلوده به گناه، آلوده به مال‌پرستی و آلوده به موضع‌گیری در برابر دیگران شود. مرحله خطرناک‌تر وقتی است که

مردم در ساختن آن نقش داشته باشند. امروز کارشناسان استراتژیک بین‌المللی می‌گویند امنیت ملی چهار پایه دارد: اول توسعه سیاسی (آزادی احزاب، روزنامه‌ها و سندیکاها)؛ دوم توسعه اقتصادی (توسعه فناوری، رفاه، تأمین معیشت مردم)؛ سوم رابطه انسانی با همسایگان و مردم جامعه؛ چهارم توسعه علوم و فناوری نظامی است. از نظر نوام چامسکی بزرگ‌ترین امپراتوری

آب در پوست انقلابی بیفتند، یعنی دچار غرور بشود. اینجاست که فرد انقلابی به ضدانقلاب تبدیل می‌شود. راه جلوگیری از آن تشکیل شوراهاست؛ یعنی قدرت را به مردم واگذارند. آقای خمینی هم پذیرفت و آقای طالقانی شش نفر را تعیین کردند، دو نفر سیاسی، دو نفر فقیه و دو نفر حقوق‌دان تا قانون شوراها را تدوین کنند. دولت موقت آن را تصویب می‌کند، شورای انقلاب هم آن را تصویب می‌کند. بعد اجرا نمی‌شود تا جایی که آقای طالقانی در ۱۷ شهریور بغض می‌ترکد.

قانون شوراها اجرا نشد که نشد تا اینکه آقای خاتمی بعد از بیست سال آن را اجرا کرد. در آن قانون شوراهایی که آیت‌الله طالقانی نوشته بود تمام امور شهر اعم از بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، فضای سبز و دیگر امور زیر نظر شوراها بود. بعد از بیست سال آن را مثله کردند و بالاخره شوراها تشکیل شد. الان می‌بینید شوراها خودشان منشأ فساد شده‌اند. یکی از پست‌های بسیار فاسد همین شهرداری‌ها و شوراها شده است. آن نظر آقای طالقانی بود و این چیزی است که اجرا شده است.

مدنی: چه موانع اساسی بر سر اجرای این اصل (قانون شوراها) که آقای طالقانی مدنظر داشت و همچنان هم تداوم دارد هست؟
جعفری: مانع اصلی همان بود که آقای طالقانی گفتند. برخی گفتند اگر شوراها تشکیل بشود پس ما چه کاری انجام دهیم؛ یعنی خود را قیم مردم می‌دانند و مردم را دارای رشد نمی‌دانند. از این جهت بود که آن شورای نیم‌بندی را هم که تشکیل شد مسخس کردند و به این صورت درآوردند که اگر فردی مثل مهدی حاجتی حرف حقی بزند باید به زندان برود. مرحوم طالقانی می‌گوید اساسی‌تر از شورا نداریم. برخی با من بحث می‌کردند و بر کلمه امر اشکال وارد می‌کردند که خداوند گفته با این‌ها مشورت کن و سپس تصمیم خودت را اتخاذ کن. گفتم که آیه می‌گوید به نتیجه شورا عمل کنید. در شورا بالاخره رئیس شورا جمع‌بندی می‌کند. خدا می‌فرماید وقتی خواستی تصمیم بگیری تردید نداشته باش. در احکام الهی که جای شور ندارد. منظور از امر در آیه اداره امور مردم است. در آیه

مذکور می‌فرماید مشورت کن تا به آن‌ها شخصیت بدهی و با خود همراز و هم‌نشین گردانی و در مسئولیت‌ها و در جنگ و صلح با آن‌ها مشورت کنی. مشورت آنان را از بند تقلید و ترس فکری بیرون می‌آورد و به آن‌ها شخصیت روحی می‌دهد. هرچند که طرف شور بی چیز و ناچیز آید. امیرالمؤمنین در جنگ صفین از ماه‌های حرام ذیقعد، ذیحجه و محرم استفاده کرد برای روشنگری مردم و این خطبه را مطرح کرد که هیچ‌کس اگر چه منزلتش در حق بالا باشد نباید خود را بالاتر از این بدانند که در امور اجرایی نیاز به مشورت دیگران نداشته باشد. هیچ‌کس از افراد مردم نیست که نتواند شما را با نظر مشورتی خود در امور اجرایی یاری کند. چون در مشاوره رأی بر انجام کار قرار گرفت باید عزم کنی و به خود تردید راه ندهی؛ زیرا خدا متوکلین را دوست می‌دارد.

مدنی: چهل سال پس از آیت طالقانی ارزیابی خود را از تحقق نقش مردم و حاکمیت ملی در اداره امور بیان کنید؟

فاضل میبیدی: من جمله‌ای از مهندس مهدی بازرگان نقل می‌کنم: نباید اختیار حکومت را به دست متولیان و مؤسسات مذهبی بسپاریم و اطاعت کورکورانه را باب کنیم. در دیکتاتوری و استبدادی که با پشتوانه الهی و دینی ادعایی، مطلق‌العنان‌تر است بدون اینکه صدای کسی درآید جهل عین علم می‌شود و باطل جای حق را می‌گیرد. ظلم جای عدالت و اسارت جای آزادی می‌نشیند و دروغ جلوه‌گری حقیقت را می‌نماید.

مرحوم طالقانی معتقد بود که استبداد در سه حوزه رخه می‌کند. ۱. حوزه اقتصاد؛ ۲. حوزه انسانیت انسان؛ و ۳. حوزه فرهنگ و دین است. مرحوم طالقانی روی استبداد و خرافات در دین خیلی حساس بود. لذا ایشان دو کتاب را زنده کرد، چون این دو کتاب روی این مسئله انگشت گذاشته بود. یک کتاب اسدالله خرقانی قزوینی بود با نام محال‌موهوم و صحوال‌معلوم یعنی از بین بردن خرافات و زنده کردن عقل‌ها که مرحوم طالقانی این کتاب را زنده کرد و بر آن مقدمه‌ای نوشت. بزرگ‌ترین آسیب پس از چهل سال در این سه حوزه انسانیت، ثروت و دین است و در این سه حوزه هیچ

پیشرفتی نداشته‌ایم. در توسعه انسانیت در جامعه می‌توان به رانندگی مردم اشاره کرد. در حوزه ثروت و اقتصاد این همه فساد وجود دارد. در حوزه دین و فرهنگ از صداوسیما ببینید که به نام دین چه چیزهایی مطرح می‌کنند. چیزهایی گفته می‌شود از قول مدحان که نه در دین یافت می‌شود نه جای دیگر، یک‌مشت خرافات عجیب مطرح می‌کنند. من از رادیو شنیدم که واعظی می‌گفت کسانی که بر امام حسین می‌گریند به سه چیز دست می‌بایند: ۱. تمام گناهان آن‌ها ولو به اندازه دریاها باشد ریخته می‌شود. ۲. در قیامت جزو شفاعت امام قرار می‌گیرد. ۳. خسیسین قرار می‌گیرد. شأن امام حسین پس از چهل سال در تلویزیون جمهوری اسلامی این است.

مرحوم طالقانی می‌فرماید چرا علمای دین این اندازه که روی کفر حساس بودند روی ظلم حساس نبودند. این سؤال ایشان است. درست هم هست. ما کتاب فقهی زیاد داریم ولی کتاب ظلم و عدل نداریم. اگر کسی از دین خارج شد بلافاصله حکم ارتداد او صادر می‌شود، ولی اگر کسی از عدالت خارج شد چه حکمی دارد؟ لذا اگر جایی اختلاسی صورت گرفت هیچ فریادی از هم لباسی‌های من شنیده نمی‌شود ولی اگر چهار تا موی خانمی پیدا شود فریاد و اسلامای همه بلند می‌شود. چرا باید در این مملکت این همه خرافات مذهبی باب شود؟

جهالت ملت به وظایف عمومی، یکی از چیزهایی است که باعث به وجود آمدن استبداد می‌شود. این است که مردم جهل دارند. فرق بین طالقانی و پاره‌ای از متفکران در این است که خیلی از حرف‌های آن‌ها جای نقد دارد حتی کتاب‌های مرحوم شریعتی اما حرف‌های طالقانی چنین نیست. آقای طالقانی به دنبال حکومت دینی به معنایی که ما امروز از آن می‌دانیم نبود. حکومت یک امر عرفی، تجربی، عقلایی و بشری است و هیچ ربطی به متون دینی ندارد. آن چیزی که متون دینی از ما می‌خواهد این است که در جامعه‌ای که شما زندگی می‌کنید ظلم نباشد و عدالت برقرار باشد. چگونه ظلم را از بین ببریم؟ چگونه اجرا کنیم؟ باید ببینیم که عقلای بشر چگونه این کار را انجام داده‌اند. ■

اسلام منهای خدا



مهدی غنی

روزنامه‌نگار

« همسالان من به یاد دارند وقتی مرحوم دکتر شریعتی اسلام منهای روحانیت را مطرح کرد، با چه واکنش‌هایی از سوی مدافعان روحانیت روبه‌رو شد. درحالی‌که مقصود او نفی روحانیت و از میان بردن این صنف نبود، بلکه می‌خواست اسلام را به‌عنوان یک مکتب مستقل و نه وابسته به یک صنف و طبقه و قشر معرفی کند. یا به‌طوری‌که از آثارش پیداست می‌خواست اسلام را از انحصار روحانیت آزاد کند تا همگان حق داشته باشند مستقل از روحانیت به بازشناسی و کشف حقایق این مکتب بپردازند؛ البته روحانیت از جهت علمی و اصولی با این نگرش نمی‌توانست مخالف باشد، چراکه در ابتدای رساله‌های عملیه، در باب تقلید تصریح شده بود که اصول دین امری تحقیقی است و نه تقلیدی و هر شخص خود باید با تحقیق به آن‌ها یقین کند. کارکرد روحانیت تبیین احکام بود که در رساله‌های مراجع تقلید منعکس می‌شد. با این وجود برخی روحانیون سخن شریعتی را بسیار خطرناک تشخیص داده و اسلام منهای روحانیت را اسلامی انحرافی و التقاطی دانستند. بعدها برای مرزبندی با افکار مشابه وی، عنوان اسلام فقهاتی طرح شد که مقصود اسلام با قرائت فقه و فقهات بود که روحانیت جزء لاینفک آن به‌شمار می‌آمد.

در چهار دهه گذشته تلاش شد اسلام فقهاتی در همه عرصه‌ها از جمله قانون‌گذاری، قضاوت و مناسبات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی تحقق یابد. در سال‌های اول پس از انقلاب مطابق قانون اساسی مردم نمایندگان مجلس را انتخاب می‌کردند و آن‌ها قوانینی مصوب می‌کردند، اما فقهای شورای نگهبان این مصوبات را با معیار شرع و فقهات می‌سنجیدند و چنانچه آن را مخالف موازین شرعی می‌یافتند، به مجلس عودت می‌دادند تا اصلاح شود. بعدها به این فکر افتادند که اساساً نگذارند کسی که با اسلام فقهاتی میانه ندارد به مجلس راه یابد. تصویب کردند که شورای نگهبان باید وضعیت کاندیداها را بررسی کند و تنها کسانی که صلاحیتشان مورد تأیید ایشان است بتوانند در انتخابات شرکت کنند. در این چهاردهه به‌تدریج برای همه امور عبادی و فقهی، سازمان‌ها، ستادها و تشکیلاتی راه‌اندازی شد. مثل ستاد اقامه نماز، ستاد نماز جمعه، سازمان امور مساجد، ستاد امر به معروف، گشت ارشاد، ستاد رؤیت هلال، سازمان حج و زیارت، حجاب و عفاف و... اینک ثمره همه این تلاش‌ها و نهادها چه بوده و اکنون وارث چه مناسباتی در جامعه هستیم، برای همگان قابل مشاهده است و مطلبی است در خور

تأمل که در وقت دیگر باید به آن پرداخت، اما در این نوشته به محتوای آنچه عرضه شده و اسلامی که بنا بود در جامعه محقق شود نگاهی می‌اندازیم. حدود بیست سال پیش در نشریه «پیام هاجر» از نگارنده مطلبی با عنوان «آن‌ها که به خدای زنده اعتقادی ندارند» منتشر شد که حاکی از این بود که بیش از هر مسئله‌ای در جامعه اسلامی، خداوند مورد بی‌توجهی است و به معنای کامل کلمه غریب و ناآشناست. اکنون بخشی از آن مطلب تشریح شده است.

احکام منهای خدا

عالی‌ترین محصول حوزه‌های علمیه و سیستم فقهات، مراجع تقلید هستند. مهم‌ترین اثر مرجع تقلید و به زبان امروزی تز دکتراي آن‌ها رساله‌عملیه آن‌هاست.

در رساله عملیه تمامی مسائل مربوط به احکام عبادی و فروع دین آمده است. مثلاً درباره روزه به موضوعی با عنوان «مبطلات روزه» برمی‌خوریم. فقها یکی از مبطلات روزه را دروغ بستن به خدا و پیغمبر و ائمه دانسته‌اند و حالات مختلف آن را بررسی کرده‌اند:

«مسئله - اگر بدانند دروغ بستن به خدا و پیغمبر (ص) و امام (ع) روزه را باطل می‌کند و چیزی را که دروغ می‌داند به آنان نسبت دهد روزهاش باطل می‌شود.

شود؟ مگر نه اینکه اعتبار همه ادیان و شریعت‌ها و احکام و عبادات به وجود خدای باری تعالی است؟ مگر نه اینکه

وقتی آگاهانه به خدا دروغ بستن را در زمره مسلمانی بشناسیم، آیا در این نگرش اسلامی اعتباری برای خدا باقی می‌ماند؟

هدف از همه عبادات و اجرای احکام تقرب به خداوند است؟ چطور می‌توان پذیرفت کسی شب‌ها به خدا دروغ و افترا ببندد و روزها روزه بگیرد و ما عبادات وی را مشروع و مقبول بشماریم؟ ۸- انصاف دهید وقتی ما برای مقدس‌ترین و مرکزی‌ترین بخش دین یعنی خدا حرمت و اعتباری قائل نباشیم و تهمت و دروغ بستن به او را نافی دین‌داری ندانیم، چگونه انتظار داریم دیگران حرمت متولیان دینی و روحانیان را نگاهدارند؟

حال به این مسئله توجه فرمایید:

مسئله ۱۵۹۹- «اگر بدانند دروغ بستن به خدا و پیغمبر (ص) روزه را باطل می‌کند و چیزی را که میدانند دروغ است به آنان نسبت دهد و بعداً بفهمد آنچه را که گفته راست بوده، روزه‌اش صحیح است.» شخصی عمداً به خدا دروغ می‌بندد و بعد متوجه می‌شود که در واقع نتوانسته چنین کند و آن دروغی که نسبت داده راست بوده است، چنین شخصی هیچ مشکلی ندارد و روزه‌اش هم درست است؛ البته برخی علما گفته‌اند روزه‌اش اشکال دارد، بعضی هم حکم بر بطلان روزه داده‌اند. اما به‌جز آقای دکتر صادقی کسی به نفس دروغ بستن به خدا توجه نکرده که چه کار زشت و به

شگفت سؤالات زیادی را برمی‌انگیزد: ۱- مگر می‌شود کسی مسلمان باشد و به خدا و پیامبر اعتقاد داشته باشد ولی عمداً و آگاهانه به آن‌ها دروغ و افترا ببندد؟

۲- از خدا و پیامبر بگذریم، آدمی نسبت به دوست یا خویشاوندش هم حاضر نمی‌شود تهمت و دروغی نسبت دهد، حتی نسبت دروغ به دشمن هم کار پسندیده‌ای نیست، تا چه رسد به خدا و پیامبر که جای خود دارد. چطور چنین کاری فقط مبطل روزه شمرده شده است؟

۳- گفته شده اگر افترا و دروغ به خدا در طول روز انجام شده باشد، روزه را باطل می‌کند، اما اگر شب که روزه نیست یا در غیر ایام ماه رمضان که روزه نیست چنین عملی مرتکب شود، مشکلی ایجاد نمی‌کند. نمازش هم درست است. آیا چنین نماز و روزه‌ای با ایمان به خداوند نسبتی دارد؟

۴- وقتی آگاهانه به خدا دروغ بستن را در زمره مسلمانی بشناسیم، آیا در این نگرش اسلامی اعتباری برای خدا باقی می‌ماند؟

۵- از سوی دیگر در رساله هیچ‌یک از مراجع برای این دروغ بستن هیچ حدومرزی به لحاظ تکرار و تعداد گذاشته نشده است؛ یعنی کسی می‌تواند در شب‌های ماه رمضان یا در طول ایام سال مرتب دروغ و افترا به خداوند نسبت دهد و جعل کند، در عین حال تمامی عباداتش مثل نماز و روزه و حجش صحیح و مشروع و مقبول باشد!!

۶- آیا اگر کسی در همین زمان دروغ و افترا بی به یکی از آقایان نسبت دهد، به همین راحتی از آن درمی‌گذرند؟ وقتی بی‌حرمتی به‌عکس و تمثال یک روحانی عالی‌مقام چنان واکنش‌های شدیدی به همراه دارد، این بی‌تفاوتی و تساهل نسبت به خدا و پیامبرش چگونه تفسیر می‌شود؟

۷- با این بی‌اعتبار شمردن خدا و پیامبر و ایمان و اعتقاد به آن‌ها، چگونه می‌توان توقع داشت نسل جوان برای چنین دین و دین‌داری حرمت و اعتبار قائل

«مسئله - اگر از قول خدا یا پیغمبر (ص) حرف راستی را بگویند بعد بگویند دروغ گفتم یا در شب دروغی را به آنان نسبت دهد و فردای آن روز که روزه می‌باشد بگویند آنچه دیشب گفتم راست است، روزه‌اش باطل می‌شود.»

در اغلب رساله‌های عملیه این مطلب با کمی تغییر آمده است. تنها یکی از مراجع تقلید مرحوم آیت‌الله دکتر محمدصادقی تهرانی (که در حوزه علمیه منزوی و مطرود بود) به اهمیت این موضوع توجه کرده و در رساله‌اش دروغ بستن به خدا و پیامبر را مبطل ایمان و نه صرفاً روزه دانست:

مسئله ۴۲۶: «دروغ بستن به خدای متعال و پیامبران و سایر معصومان پیش از باطل کردن روزه، ایمان را باطل می‌کند. چه خدا و پیامبر را تکذیب کنی و چه به آنان نسبت دروغ دهی، هر دو افترای بر خدای سبحان و بر حسب آیاتی چند کفر است»^۱.

آقای صادقی معتقد است کسی که به خدا و پیامبر دروغ می‌بندد، معلوم است که برای آن‌ها ارزش و احترامی قائل نیست و اساساً اعتقادی ندارد؛ بنابراین او باید توبه کند و به اسلام بازگردد و سپس مسائل عبادی و احکام روزه و نماز مطرح می‌شود.

به نظر می‌آید این استدلالی منطقی و قرآنی است و عجیب است که فقها از کنار آن گذشته‌اند، اما شگفتی‌مان دوچندان می‌شود وقتی مشاهده می‌کنیم در قرآن آیات زیادی داریم که به همین موضوع افترا و دروغ بستن به خدا پرداخته و صریحاً چنین کسی را ظالم و کافر دانسته است و حتی با شدت و غلظت او را ظالم‌ترین شخص نامیده است:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ * عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ * إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»؛ کسی ظالم‌تر است از آنکه به خدا دروغ نسبت دهد؟ (آیات ۶۸ سوره و ۲۱ سوره انعام)

با این شواهد چطور می‌شود از کنار چنین مسئله‌ای یعنی دروغ بستن به خدا به این راحتی گذشت؟ این تساهل

قول قرآن ظالمانه‌ترین کار است. این بی‌توجهی نسبت به خدا و ایمان به خدا ناشی از چیست؟ مگر هدف از روزه

به نظر می‌آید در فقه جاری به هدف و انگیزه و باطن ماجرا کاری ندارند، اصل شکل ظاهری احکام است که مطابق مقررات انجام شود. اینکه مجری چه قصدی دارد و از عمل به این حکم چه اثری می‌پذیرد و آیا توانسته با خالق خود رابطه‌ای برقرار کند، مدنظر نیست

گرفتن نزدیک شدن به خدا و پرهیز از کفر و نفاق نیست؟ چطور روزه گرفتن با عناد با خدا جمع می‌شود؟

به نظر می‌آید در فقه جاری به هدف و انگیزه و باطن ماجرا کاری ندارند، اصل شکل ظاهری احکام است که مطابق مقررات انجام شود. اینکه مجری چه قصدی دارد و از عمل به این حکم چه اثری می‌پذیرد و آیا توانسته با خالق خود رابطه‌ای برقرار کند، مدنظر نیست. آیا تزکیه نفس، پلایش روح، تقویت ایمان به خدا و درک حضور خدا ربطی به فقه و فقهات ندارد و تنها شکل ظاهری و انجام صوری یک سری اعمال مهم است؟

ستون دین

در قرآن مکرر امر شده است نماز برپا دارید و زکات بپردازید. به شکل‌های مختلف و به مناسبت‌های گوناگون به این دو امر تأکید شده است. در فایده نماز هم گفته شده است: «اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ * إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى * عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ * وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ * وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ» نماز از فحشا و منکرات افراد را باز می‌دارد. در روایات هم نماز را به منزله ستون دین شمرده‌اند.

نماز در واقع ارتباط با خداوند، گفت‌وگو

با خالق و نوعی نیایش معبود است و در طول روز پنج بار تکرار می‌شود که فرد به یاد خالق خود باشد. نماز نوعی مواجهه با خداست.

نماز منهای خدا

در رساله‌ها چندین صفحه درباره مسائل مربوط به نماز بحث شده است. مثل مکان نمازگزار، لباس نمازگزار، شکایات و سهویات، نماز قضا، مستحب و واجب، مکروهات و مبطلات نماز اما عنوانی درباره ضرورت تمرکز و حضور قلب در حین نماز نمی‌بینیم. اینکه نمازگزار چگونه خود را در محضر خدا ببیند و چگونه با خدا مواجه شود و حضور خدا را احساس کند، از مسائلی است که گویی ربطی به نماز نداشته است. به عکس مواردی که بیانگر بی‌توجهی نمازگزار به معبود و بی‌محتوا شدن این عبادت می‌شود به شکلی مورد اغماض قرار گرفته است. به این موارد توجه کنید:

مسئله ۱۱۵۲: «از مبطلات نماز کاری است که صورت نماز را برهم زند... ولی اگر کاری کند که صورت نماز را برهم نزند مثل اشاره کردن با دست اشکال ندارد».

مسئله ۱۱۶۷: «از مبطلات نماز آن است که برای کار دنیا عمداً با صدا گریه کند، ولی اگر برای کار دنیا بی‌صدا به گریه افتاد اشکال ندارد».

مسئله ۱۱۵۸: «مکروه است موقع خواندن حمد و سوره و گفتن ذکر، برای شنیدن حرف کسی ساکت شود. بلکه هر کاری که خضوع و خشوع را از بین ببرد مکروه است».

مسائل شکایات هم قابل تأمل است مثل اینکه بعد از سجده دوم شک کند دو رکعت خوانده یا چهار رکعت، یا بین سه و چهار و پنج شک کند، یا بین سه رکعت و پنج رکعت شک کند و... در همه این حالات با یک سجده سهو و یا نماز احتیاط مشکل حل شده و نماز مقبول می‌شود.

در حالی که این شکایات نشان می‌دهد نمازگزار چندان ذهنش متوجه عملش نیست و به چیز دیگری غیر نماز و نیایش

با خدا فکر می‌کند. اما صورت ظاهری نماز را انجام می‌دهد؛ یعنی شخص می‌تواند در حالی که عبارات نماز را بر زبان جاری می‌کند، حواس و توجهش به اطرافیان باشد و به حرف آن‌ها گوش دهد، حتی با اشاره دست به آن‌ها پیام بدهد. یا آن قدر حواسش پرت باشد که نداند چند رکعت نماز خوانده و الان در کجای نماز است. قابل توجه است که نگفته که حواسش به حرف‌های دیگران نباشد، می‌گوید برای گوش دادن به حرف آن‌ها ساکت شود، یعنی از ادای کلمات نماز باز ایستد. اما اگر در حین ادای کلمات گوشش و حواسش به حرف دیگران باشد، مشکلی ندارد و حداکثر اینکه کار مکروهی انجام داده است.

می‌دانیم اگر شما در مقابل یک مقام بشری ایستاده باشید و با او سخن بگویید و در عین حال توجهتان به اطرافیان بوده و با آن‌ها ارتباط برقرار کنید، این کار شما توهین به آن مقام به شمار می‌رود و اساساً چنین کاری نمی‌کنید؟ چطور در برابر خالق خود صرفاً با زبان کلماتی را می‌گویید (که اغلب به معنی آن هم کاری ندارید)، در حالی که چشم و گوش و دلتان جای دیگر است. آیا چنین نمازی فرد را از فحشا و منکرات باز می‌دارد؟ چطور چنین نمازی از نظر فقیه محترم مقبول و مشروع شمرده می‌شود؟

آیا اینکه نماز ستون دین است و بازدارنده از فحشا و منکرات است، صرفاً مربوط به همین صورت نماز یعنی خم و راست شدن و خواندن یک سری عبارات عربی و اذکار عربی بدون توجه به معانی است؟ یا مواجهه با خدای ناظر و حاضر و خود را در محضر او دیدن است که فرد را از بدی‌ها و پلیدی‌ها مصون می‌کند؟ چرا در رساله‌های عملیه در مورد نماز به چنین مسئله‌ای اساسی عنایتی نشده است؟ بلکه تأکید بر حفظ صورت و شکل ظاهری نماز است؟ نزدیک هفتاد مسئله درباره لباس نمازگزار و نزدیک یکصد مسئله مربوط به انواع شکایات و سهویات نمازگزار در رساله می‌بینیم، اما درباره اصل و انگیزه نماز یعنی مواجهه با

خدا چند مسئله بیان شده است؟

حجاب منهای خدا

وقتی صورت احکام اصل شد، طبیعی است که ظاهرسازی و فرم و قیافه به جای سلامت نفس و صداقت بنشینند. سال‌هاست بر حفظ حجاب بانوان تأکید می‌شود. برخی آن را مهم‌ترین شاخصه مسلمانی می‌شمرند، اما پس از گذشت چهار دهه هنوز نتیجه مطلوب حاصل نشده است. بیایید سری به آیه قرآن مربوط به حجاب بیندازیم. سوره نور آیات ۳۰ و ۳۱ درباره لزوم حجاب و عفت سخن گفته است. اولاً قبل از دستور پوشش عنوان شده است که باید چشم‌هایتان را پاک نگه‌دارید. «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ * ذَلِكَ أَزْكَى * لَهُمْ * إِنْ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» در این آیه ابتدا به چشم‌پاکی تأکید می‌کند و آن را مقدم بر حجاب شمرده است. اما چرا در جامعه ما این بخش از آیه اساساً مورد توجه نیست؟ چون برای رفع چشم‌چرانی به اخلاق و ایمان نیاز هست. با زور و چشم‌بند و بگیر و ببند این مسئله قابل کنترل نیست. چشم‌پاکی مسئله‌ای درونی و اخلاقی است. فرد باید با ایمان به خدا و درک حضور او خود را کنترل کند. کما اینکه در پایان همین آیه آمده است که خداوند به آنچه می‌سازید آگاه است (اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ)؛ یعنی به اعتبار این حقیقت و باور به آن است که شما می‌توانید عفت و پاک‌ی چشم و گوش و دل خود را حفظ کنید، اما چون ما کاری با خدا نداریم، از این بخش چشم‌پوشی می‌کنیم و به بخش دوم آیه می‌پردازیم که نیازی به ایمان و خداشناسی ندارد. می‌توان کافر و بی‌ایمان بود، ولی لباس ظاهری را مطابق دستور پوشید.

نکته دیگری که در بحث حجاب قرآن وجود دارد، ابتدا مردان را به پاک‌چشمی و حجاب دعوت کرده و بعد به بانوان اشاره دارد. به عبارتی اگر مردان در یک جامعه نگاه پاک‌ی به بانوان داشته باشند و چهارچشمی بر حرکات و اندام و شمائل آنان متمرکز نشوند، زمینه‌ای

برای خودنمایی و جلب‌توجه طرف مقابل نخواهد بود.

مروری بر گذشته جامعه ما نشان می‌دهد همه تأکید و تمرکز بر رفتار بانوان بوده است. گویی بخش اول آیه یعنی ضرورت چشم‌پاکی اساساً دیده و خوانده نشده است. همواره پذیرفته شده که چشم‌چرانی یک پدیده طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است و در فتاوا و نصایح، بانوان را از رفتاری که جلب‌توجه کند و یا تحریک‌آمیز باشد نهی کرده‌اند. در حالی که وقتی چشم و دلی جست‌وجوگر و حریص وجود داشته باشد، سوژه هم پیدا می‌شود. آشکار نباشد، در خفا؛ در عینیت نباشد، فضای مجازی؛ داخل نباشد، خارج کشور؛ به هر حال او از جست‌وجو بازخواهد ایستاد.

این بدان معنی نیست که اصلاح اخلاق جامعه کاری است غیرممکن، بحث بر سر آدرس غلط دادن و مسیر اشتباه رفتن است. همواره گفته شده بدحجابی موجب می‌شود جوان‌ها و مردان از راه منحرف شوند. گویی این مردان هیچ اراده‌ای و کنترلی بر رفتار و کردار و نگاه خود ندارند. عروسکی کوکی‌اند که به‌صرف دیدن یک منظره کوک می‌شوند. نگاهی به داستان یوسف به‌خوبی منظور نگارنده را آشکار می‌کند: در سوره یوسف شرایطی توصیف شده که زلیخا در اتاق را بسته و یوسف را به کام‌جویی دعوت می‌کند: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ * وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى * بُرْهَانَ رَبِّهِ * كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ * إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»؛ زلیخا آهنگ یوسف کرد و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید آهنگ او کرده بود، این‌چنین او را از بدی و فحشا بازداشتیم، او از بندگان مخلص ما بود. اینجا صراحتاً می‌گوید یوسف به دلیل اینکه یاد خدا افتاد توانست خود را کنترل کرده و از افتادن به دام زلیخا بازماند. طبعاً گفتن این داستان‌ها برای عبرت‌آموزی ما بوده، نه صرف داستان‌سرایی برای پر کردن اوقات فراغت.

این بیان با آنچه در سوره نور درباره چشم‌پاکی و حجاب گفته «اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» خدا بدانچه می‌سازند باخبر و آگاه است»، کاملاً همخوانی دارد. آنچه مانع انحرافات اخلاقی است، ایمان و پاک‌ی درونی و خود را در حضور هستی و وجود لایتناهی دیدن است؛ اما وقتی متولیان دینی و کسانی که باید باور مردم به خدا را تقویت کنند، چنانچه گفته شد خدا را از معادلات کنار می‌گذارند انتظار چه نتیجه‌ای جز آنچه هست را داریم؟! «

مروری بر گذشته جامعه ما نشان می‌دهد همه تأکید و تمرکز بر رفتار بانوان بوده است. گویی بخش اول آیه یعنی ضرورت چشم‌پاکی اساساً دیده و خوانده نشده است. همواره پذیرفته شده که چشم‌چرانی یک پدیده طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است و در فتاوا و نصایح، بانوان را از رفتاری که جلب‌توجه کند و یا تحریک‌آمیز باشد نهی کرده‌اند

تنها راه برای سالم شدن خودمان و جامعه، بازگشت به خدا و توبه به‌سوی اوست. تجدیدنظر در آموزش‌ها و تعلیمی است که نسبتی با ایمان و خدا ندارند. ستاد و نهاد و عوامل بیرونی هم اگر می‌خواهند مانع منکرات و مفاسد باشند، باید به تقویت ایمان مردم و ارتقای ارتباط آن‌ها با خداوند همت گمارند. منهای خدا و منهای باورمندی مردم، با داغ و درفش به‌جایی نمی‌رسیم.

پی‌نوشت:

۱- صادقی‌تهرانی محمد، رساله توضیح المسائل، انتشارات امید فردا، ۱۳۸۴، ص ۱۸۳ ■

ده روز

امید

پرورنده



درباره طفل گمشده امید



غم بیکران و می ارغوان

دیباچه‌ای بر پرونده امید



احمد هاشمی

روزنامه‌نگار

است! به نظر می‌رسد حال و اوضاع سعدی از این هم بدتر بوده است. غم زمانه خورم یا فراق یار کشم به طاقتی که ندارم کدام بار کشم بنده خدا افزون بر غم زمانه، بار اندوه فراق یار سفر کرده را هم به دوش می‌کشیده. مگر یک انسان چقدر توان دارد؟ این هم از قرن هفتم هجری. باید در همین جا توقف کنیم، چون هر چه پیش برویم، روزگار نامساعدتر می‌شود. المهم اینکه شرایط روزگار همیشه همین‌قدر ناگوار بوده است یا در واقع چیزی شبیه «برهه حساس کنونی» بوده است. موضوع این پرونده نشریه این است که چگونه می‌شود از تصور حساسیت برهه کنونی عبور کرد. برای این منظور باید در پی تبیین روندهای رو به رشد در جامعه باشیم.

حتماً راهی هست

همه ما از پیش‌بینی‌های علمی بدبینانه‌ای که هیچ‌گاه به وقوع نپیوسته اطلاع داریم. از آن جمله است نظریه مشهور مالتوس که می‌گفت رشد جمعیت به‌صورت تصاعد هندسی است و رشد تولید مواد غذایی به‌صورت تصاعد حسابی که نتیجه آن در آینده قحطی خواهد بود. دویست سال از آینده‌ای که مالتوس پیش‌بینی کرده بود گذشته است و حالا در دنیا مازاد

دربهدری دارد و بیماری‌های لاعلاج و بلایای طبیعی پای ثابت داستان‌های مادر بزرگ‌ها هستند. سال‌های پیش از آن را صادق چوبک در رمان سنگ صبور تصویر کرده که چیزی جز جهل و تهیدستی نیست. پیش از آن هم همه تاریخ این مملکت قحطی و غارت است و ناامنی و جنگ.

به این سروده حافظ شیرازی در قرن هشتم هجری بنگرید:

غم زمانه که هیچ‌ش کران نمی‌بینم
دواش جز می چون ارغوان نمی‌بینم
این بیت تقریباً چیزی معادل همان عبارت امروزی «دریای غم ساحل ندارد!» است. از قضای روزگار حال مرحوم حافظ هم شش قرن پیش شبیه یک جوان امروزی بوده که دیپلم گرفته و کار پیدا نمی‌کند و صبح تا شب سر کوجه می‌نشیند و تسبیح می‌گرداند. بعدش هم رفیق ناباب و مواد ناب و به قول حافظ دواش می‌ارغوان و باقی ماجراها. اوضاع زمانه حافظ شیرازی از احوال این روزهای ما هم بدتر بوده. ایشان در ادامه همین غزل می‌فرماید:

در این خمار کسم جرعه‌ای نمی‌بخشد
ببین که اهل دلی در میان نمی‌بینم
شاعر ما با وجود این همه غم، حتی یک رفیق اهل دل هم نداشته است، حال آنکه این روزها چیزی که زیاد پیدا می‌شود آدم اهل دل پای کار رفاقت

«گله از اوضاع نامساعد مملکت نقل معمول این روزهای دورهمی‌های حقیقی و مجازی است و نادره کسانی را ممکن است حسب اتفاق بیابیم که از شرایطشان راضی باشند، اما آیا واقعاً اوضاع همین‌قدر ناگوار است؟ اصلاً از چه زمانی اوضاع روزگار این‌گونه شده است؟»

«برهه حساس کنونی» همیشگی

آنچه نگارنده از حدود سی سال پیش به یاد دارد، صدای مارش حمله و آژیر خطر و تاریکی زیرزمین نمودر پناهگاه و صف ارزاق عمومی است. پیش از آن و در زمان کودکی پدرانمان خاطره‌ها دردناک‌تر است. هر قصه‌ای که می‌شنویم ماجرای از مرگ و

گله از اوضاع نامساعد
مملکت نقل معمول این
روزهای دورهمی‌های حقیقی
و مجازی است و نادره کسانی
را ممکن است حسب اتفاق
بیابیم که از شرایطشان راضی
باشند، اما آیا واقعاً اوضاع
همین‌قدر ناگوار است؟ اصلاً
از چه زمانی اوضاع روزگار
این‌گونه شده است؟

ظرفیت خود کار می‌کنند. اگر موفقیتی بوده، حتماً ظرفیتی وجود داشته و با شناخت بیشتر این ظرفیت‌ها حتماً موفقیت‌های بیشتری به دست خواهد آمد. برای نمونه کم نیستند کسانی که هنگام خرید از گرفتن کیسه نایلونی پرهیز می‌کنند.

هدف از پرونده پیش رو تأکید بر نگاه منصفانه به وضعیت موجود است. حتماً می‌شود مدام از همه چیز انتقاد کرد، آینده‌ای تاریک را ترسیم کرد و نومیدانه منتظر اتفاقات تلخ بود. راه دیگر این است که به دنبال راهی باشیم که در همین وضع موجود کاری انجام دهیم. به جای اینکه به تاریکی لعنت بفرستی شمعی روشن کن

یک نمونه دیگر فرهنگ رانندگی است که در سال‌های اخیر به طرز آشکاری بهبود یافته است. حالا دیگر وقتی کسی می‌خواهد خودرو خود را از پارک بیرون بیاورد، اگر ماشین اول و دوم از کنارش رد شوند، ماشین سوم می‌ایستد و با لبخند منتظر می‌ماند. همه این‌ها نتیجه رشد فرهنگ جامعه است که غالباً ارتباطی هم با آموزش‌های رسمی و فرهنگ‌سازی در رسانه‌های دولتی ندارند. امروزه تغییر با پویای مجازی و شبکه‌های اجتماعی صورت می‌گیرد و البته کم نیستند سازمان‌های مردم‌نهادی که حضوری فعال در بزنگاه‌ها دارند.

هدف از پرونده پیش‌رو تأکید بر نگاه منصفانه به وضعیت موجود است. حتماً می‌شود مدام از همه چیز انتقاد کرد، آینده‌ای تاریک را ترسیم کرد و نومیدانه منتظر اتفاقات تلخ بود. راه دیگر این است که به دنبال راهی باشیم که در همین وضع موجود کاری انجام دهیم؛ به جای اینکه به تاریکی لعنت بفرستی شمعی روشن کن. ■

عراق و افغانستان خودمان. گرچه یک قانون نانوشته وجود دارد که ما همیشه خودمان را با انگلیس و آلمان مقایسه کنیم، بنابراین حتی نام بردن از این دو کشور همسایه خاطرمان را مکدر می‌کند. از این به بعد از هر مقایسه‌ای با کشوری کمتر از ژاپن پرهیز می‌کنیم. احتمالاً حدس می‌زنید که ژاپن بزرگ‌ترین و مجهزترین مترو دنیا را دارد، اما واقعیت این است که مترو ژاپن خلوت‌ترین مترو دنیا نیست و اگر در ژاپن هم بودید در ساعت شلوغی همین فشار را در داخل واگن‌ها تحمل می‌کردید. از قضا دستفروش‌ها در مترو ژاپن هم هستند و البته سامان‌دهی شده‌اند و تحت قرارداد با یک پیمانکار فعالیت می‌کنند. واقعیت این است که حمل‌ونقل عمومی در کلان‌شهری مانند تهران به نسبت بسیاری از شهرهای دنیا رتبه پایینی ندارد، از نظر قیمت که از انگلیس و آلمان! خیلی کمتر است و از نظر کیفیت مترو و اتوبوس حداقل‌هایی از استاندارد را دارد. درباره تاکسی درستی و اینکه می‌شود با ۱۵ هزار تومان از غرب و شرق تهران به مرکز آمد حرفی نمی‌زنیم، زیرا این روند یکی حاصل یارانه هنگفت بنزین است که مبنای درستی ندارد و دیگری نتیجه استثمار راننده توسط شرکت‌های تاکسی اینترنتی است.

لزوم شناخت ظرفیت‌های بالقوه

درباره پیشرفت‌های زیادی می‌توان حرف زد، نه به این دلیل که افتخار کنیم و در باد غرور آن بمانیم، همچنین نه برای توجیه دولت و نادیده گرفتن اشتباهات، هدف شناخت وضعیت موجود است. شرایط نابه‌سامان بازار و نوسانات ارزی و به تبع آن افزایش قیمت‌ها فشار زیادی را به اقشار کم‌درآمد جامعه وارد کرده است، با این حال همین تهدید هم فرصتی را برای رشد صنعت ملی ایجاد کرده است. با افزایش قیمت ارز واردات بسیاری از کالاها مقرون به صرفه نیست، بنابراین تحرکی در فضای تولید ایجاد شده است و کارخانه‌هایی که در حال تعطیل شدن بودند حالا با تمام

مواد غذایی داریم. این روزها پیش‌بینی می‌کنند که در اثر گرم شدن هوای زمین اتفاقات ناگواری رخ خواهد داد، اما از طرفی برخی تحقیقات نشان می‌دهد که دمای خورشید در حال کاهش است. منظور این نوشته نادیده گرفتن هشدارهای علمی و تأیید تقدیرگرایی نیست، از قضا هرچه می‌کشیم از همین تقدیرگرا بودن است و بخش عمده عقب‌ماندگی‌ما به دلیل وجه تخریری فرهنگمان است. ما نیازمند عمل‌گرایی هستیم و در کنارش محتاج امید و خوش‌بینی. باید با قدم‌های کوچک در مسیر کارهای بزرگ حرکت کنیم و بدانیم که معنای استواری، رسیدن است.

هر آنکه جانب اهل وفا نگه دارد خداهش در همه حال از بلا نگه دارد

روشنی‌های نزدیک خانه‌های ما

مدرسه‌ای در همسایگی ما هست که در آنجا به بهانه‌های مختلف جشن می‌گیرند و بساط ساز و دهلشان همیشه به راه است. معلوم نیست همه مدارس امروزی این‌طور باشند، اما آشکار است که وضعیت مدارس به نسبت دو سه دهه پیش تغییر زیادی کرده است. قدیم‌ها مدرسه چیزی شبیه سربازخانه بود و تنبیه بدنی اگر هم در مناطقی شایع نبود، دست‌کم به عنوان یک ابزار ضروری در مواقع خاص استفاده می‌شد. چند روز پیش رفیقی تعریف می‌کرد به فرزندش بابت زیباترین خنده تقدیرنامه داده‌اند. قدیم‌ها اگر کسی یک وقتی ناغافل خنده‌اش می‌گرفت از توی صف می‌کشیدندش بیرون و دو نمره از انضباطش کم می‌کردند! برخورد دوستانه‌تر و استفاده از شیوه‌های نوین آموزشی مدارس را بگذارید کنار برخورد محترمانه‌تر و اصولی‌تر خانواده‌ها با فرزندان. حتماً کودکان امروز به نسبت کودکان دهه ۴۰ و ۶۰ روان‌سال‌تری دارند؛ البته بخش زیادی از این تغییرات در کنار پیشرفت‌هایی بوده که در سراسر دنیا رخ داده است، اما کشورهای زیادی هم هستند که همسو با اتفاقات دنیا رشد نکرده‌اند، دو تایش همین

با وجود همه مشکلات امیدوارم



مصطفی تاجزاده

فعال سیاسی

درون حاکمیت نیز نقطه امید به تضادی برمی‌گردد که دو نگاه تعامل با دنیا یا تقابل با جهان از یکسو و در نیز اداره آزاد جامعه یا اداره انتصابی بشود.

« اگر از رأس هرم اجتماع به مسائل نگاه کنیم وضع چندان امیدوارکننده نیست، زیرا در بخش‌های عظیمی از حاکمیت که نقش بیشتری هم در اعمال قدرت در جامعه ما ایفا می‌کند، شاهد این هستیم که متأسفانه دیدگاه‌ها و مواضعی دنبال می‌شود که حتی در دوران جنگ سرد هم به‌طور کامل قابل قبول نبود، چه رسد به جهان پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نیز دنیای پس از یازده سپتامبر. البته در



هیچ زمانی به اندازه امروز، ابهام از آینده و یأس و ناامیدی از وضع امروز در بین قشرهای وسیعی از مردم گسترش نیافته بود و یا دست کم من دوره‌ای را به یاد ندارم که تا این حد یأس فراگیر شده باشد. حقیقت مسئله آن است که مشکلات متعدد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حتی دینی روی هم انباشته شده و شرایط حاد و ویژه‌ای را برای کشور رقم زده است، به گونه‌ای که ادامه وضع موجود را تا حدود زیادی

- استصوابی رودرروی یکدیگر آرایش گرفته‌اند و به نظر می‌آید که باید به سمت نقطه‌ای حرکت کنند که حداقل منویات طرفین را پاسخ دهد، بدون آنکه همه مطالبات آن‌ها را جوابگو باشد. امید من اما به قاعده هرم اجتماعی یعنی مردم و نخبگان جامعه است. تجربه چهار سال گذشته بیشترین تأثیر را در ساختن هویت و شاکله فکری جامعه و به‌ویژه نسل جوان ایفا کرده است و نیز بهره‌مندی از تجربیات بهار عربی مردم ما را به بلوغ ویژه‌ای رسانده است، به گونه‌ای که شاید باز هم پرچم‌دار حرکت بزرگی دست کم بین مسلمانان جهان بشود

امید من اما به قاعده هرم اجتماعی یعنی مردم و نخبگان جامعه است. تجربه چهار سال گذشته بیشترین تأثیر را در ساختن هویت و شاکله فکری جامعه و به‌ویژه نسل جوان ایفا کرده است و نیز بهره‌مندی از تجربیات بهار عربی مردم ما را به بلوغ ویژه‌ای رسانده است، به گونه‌ای که شاید باز هم پرچم‌دار حرکت بزرگی دست کم بین مسلمانان جهان بشود

وضع موجود به خیابان‌ها بکشاند تا ترامپ بتواند به نام دفاع از ملت و ناراضیان حکومت به دخالت‌های

**حاکمیت در جمهوری اسلامی
نیز به رغم بهره‌مندی از
اختیارات بسیار زیاد و
بی‌نیازی به جلب افکار
عمومی برای تحقق منویاتش،
به دلایل مختلف قادر نیست
فاصله خود را با متن مردم
از حد مشخصی بیشتر
کند؛ هم چنانکه به هیچ‌وجه
مایل نیست استبداد عریان
را بر جامعه حاکم نماید.
این مسئله فضا و فرصتی
را فراهم می‌کند که عموم
دموکراسی خواهان و نه فقط
اصلاح طالبان، بتوانند از این
فضا حداکثر بهره را ببرند**

خود در امور داخلی ما بیفزاید امروز بسیاری به این نتیجه رسیده‌اند که تحریم‌ها بر غم اینکه فشار سنگینی بر ایران و ایرانی وارد کرده است، اما قادر به فروپاشی جمهوری اسلامی نبوده است. از سوی دیگر از آنجا که نه ترامپ و نه رهبران ایران هر کدام به دلایل مختلف خواهان جنگ با یکدیگر نیستند، بنابراین راهی به جز مذاکره برای حل و فصل مسئله ندارند و این هم یکی دیگر از نقاط امید است که می‌بینیم. به عبارت خیلی روشن به نظر من راه برای مذاکره طرفین برای دستیابی به توافقی همه‌جانبه و البته پاسخگوی منافع حیاتی دو کشور فراهم شده است یا باز شده است، اگرچه هنوز به مرحله تحقق کامل نرسیده است. طرفین جنگ نمی‌خواهند و ادامه وضع موجود را هم به مصلحت نمی‌دانند، بنابراین راهی به جز گفت‌گو و پذیر یکدیگر ندارند و این هم از نقاط قوت جامعه ماست. ■

۵- درس گرفتن از حوادث خونین و غمبار کشورهای همسایه و دیدن تجربه کشورهای که اپوزسیون آن‌ها به دلیل خطاهای مهلک دچار آشفتگی‌ها و حتی جنگ داخلی شده‌اند. منظوم خط‌هایی مثل ۱. دست بردن به خشونت ۲. راه را برای دخالت خارجی در امور کشور باز کردن ۳- دست زدن به اختلافات فرقه‌ای، قومی و قبیله‌ای برای بسیج طرفداران که البته نتیجه‌ای جز نزاع‌های خونین داخلی ندارد.

مهم‌ترین نقطه امید من این است که عموم مردم و حتی بسیاری از سیاسیون کشور اعم از موافق و مخالف جمهوری اسلامی در مجموع این سه خط قرمز را رعایت می‌کنند که اگر اپوزسیون کشورهایمانند سوریه و لیبی رعایت می‌کردند به چنین سرنوشت خون‌باری گرفتار نمی‌شدند.

حاکمیت در جمهوری اسلامی نیز به رغم بهره‌مندی از اختیارات بسیار زیاد و بی‌نیازی به جلب افکار عمومی برای تحقق منویاتش، به دلایل مختلف قادر نیست فاصله خود را با متن مردم از حد مشخصی بیشتر کند؛ هم چنانکه به هیچ‌وجه مایل نیست استبداد عریان را بر جامعه حاکم نماید. این مسئله فضا و فرصتی را فراهم می‌کند که عموم دموکراسی خواهان و نه فقط اصلاح طالبان، بتوانند از این فضا حداکثر بهره را ببرند و حتی آن دسته از اصول‌گرایان ناراضی از تداوم سیاست‌هایی که ایران را به وضعیت اسفناک کنونی سقوط داده است، نیز می‌توانند با بهره‌مندی از چنین فضای نیمه‌آزاد و نیمه‌بسته‌ای که وجود دارد منشأ خدماتی برای ملت شوند.

عنصر دیگری که نباید از ذهن دور داشت ناامید شدن تدریجی ترامپ و دولت او از تحقق منویات خود درباره ایران و به‌طور مشخص جمهوری اسلامی است. روش بگویم پیش‌بینی آنان برای فروپاشی اقتصادی کشور تاکنون موفق نبوده و مهم‌تر از آن توانست مردم را در اعتراض به

ناممکن کرده است. ایرانیان از یک سو وضعیت موجود به شدت ناراضی هستند و ترسی هم از بیان آن ندارند، اگرچه درباره علل این وضع نامناسب و نیز راهکارهای دستیابی به شرایط مطلوب اختلاف‌نظرهای زیادی بین قشرهای مختلف مردم دیده می‌شود. یکی از روشنی‌های جامعه ما این است که بین ناراضی‌تبی و تظاهر بیرونی آن -منظور اعتراضات و اجتماعات خیابانی است- فاصله‌ای افتاده است که این موضوع در کمتر جامعه‌ای که در آن ترس حرف اول را نمی‌زند و استبداد به‌طور کامل حاکم نیست، دیده می‌شود؛ به این معنا که مردم به دلیل اینکه نگران از آینده کشور هستند حاضر نیستند به هر قیمت اعتراضات خود را به خیابان‌ها کشانند و در قالب تظاهرات خیابانی بروز دهند، چون نگران سوءاستفاده دیگران از شرایط حاد کشور هستند و معتقدند ایران تحت هر شرایطی نباید به سوریه و لیبی و عراق و افغانستان تبدیل شود. خلاصه عرض بکنم دلایل اینکه با وجود همه مشکلات و ابهامات و فشارهای داخلی و خارجی من هنوز امیدوارم، موارد زیر است:

۱- رشد روزافزون آگاهی‌های عمومی
۲- فضای مجازی که امکان بیان مشکلات توسط خود مردم و تبادل اطلاعات و تحلیل و دیدگاه‌ها با یکدیگر را فراهم کرده است.
۳- فشار خارجی که البته نقشی دوگانه ایفا می‌کند؛ از یک سو اقتدارگرایی را تثبیت می‌کند، اما از سوی دیگر در مواردی که هم‌سو با مطالبات مردم قرار می‌گیرد، امکان حل برخی مشکلات را برای ایران فراهم می‌کند.

۴- رشد عقلانیت و نگاه‌های خردگرا در رأس هرم اجتماع به‌گونه‌ای که روزبه‌روز تعداد بیشتری از اصول‌گرایان به این نتیجه می‌رسند که با روش‌های پیشین قادر به اداره بهینه کشور نیستند و بنابراین راهی جز اصلاحات برای جامعه ما باقی نمانده است.

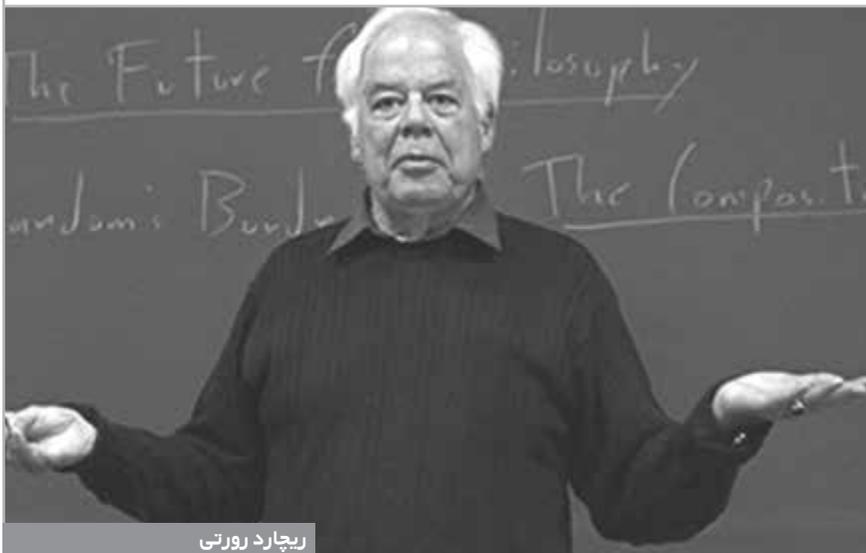
امید اجتماعی به مثابه استراتژی



آذر منصوری

فعال سیاسی

دیدگاه‌هایی را ارائه کرده‌اند. ما باید نشان دهیم که مفهوم امید اجتماعی یک سیاست است که نهادهای مدنی، سازمان‌های عمومی، دولت و تک‌تک پیتر برگر در ساخت اجتماعی واقعیت توضیح می‌دهد مراد می‌کنم، یعنی آن آگاهی که از درون زندگی روزمره مردم بیرون می‌آید.



ریچارد رورتی

امید اجتماعی در دنیای امروز مفاهیم جدیدی پیدا کرده است. امید اجتماعی در سال‌های اخیر به‌عنوان یک استراتژی و یک سیاست (policy) در دولت‌ها و ملت‌ها مطرح شده است، نه به‌عنوان یک امر صرفاً عاطفی که شاعرانه درباره آن حرف بزنیم. البته من نمی‌گویم که شاعرانگی امر بدی است؛ اما اگر شاعرانگی مانع از این بشود که شناخت درستی از مفهوم امید اجتماعی داشته باشیم و نتوانیم از این بحث‌ها به راهبردهای مشخصی در چشم‌انداز میان‌مدت و بلندمدت و یک رویکرد مشخص از امید برسیم، این بحث‌ها فایده‌ای ندارد، زیرا هنرمندان بهتر از عالمان علوم اجتماعی می‌توانند امید را تولید کنند. در شبکه‌های اجتماعی مدام متن‌هایی دست به دست می‌شود که از شاد بودن و مهربان بودن سخن می‌گویند. کاری که عالمان علوم اجتماعی می‌توانند صورت دهند، ارائه یک رویکرد است. ما اساساً امید را امری عاطفی و شاعرانه فهمیده‌ایم و در سطحی دیگر آن را یک امر فلسفی فهمیده‌ایم. درحالی‌که از شگفت روزگار اقتصاددانان بیش از جامعه‌شناسان و کسانی که با جامعه و فرهنگ سروکار دارند، درباره امید اجتماعی به‌عنوان یک سیاست عمومی برای بهبود شرایط مادی و معنوی مردم نظریه‌ها و

مردم می‌توانند در این استراتژی مشارکت کنند و همه بازیگران خرد، میانی و کلان اجتماعی در شکل دادن، اجرا و بهره‌وری از این سیاست مداخله استفاده کنند. ما به کمک مفاهیم کلیشه‌ای که در ذهنیتان شکل گرفته نمی‌توانیم کار جدی بکنیم. امید اجتماعی نوعی از اندیشیدن و آگاهی و دانش و شیوه‌ای از زیستن و بودن تازه است. آگاهی را در اینجا به معنایی که

از نظر رورتی امید یعنی اینکه در آینده چه چیز ممکن است و امید اجتماعی یعنی امید مشترک یک ملت؛ یعنی یک ملت به چه وجه آینده ممکن باور دارد. او معتقد است برای ارزیابی میزان امید اجتماعی در یک جامعه باید دید که آن ملت چه داستان یا سناریویی برای آینده خود در نظر می‌گیرد. این داستان یا سناریو خود از دل تاریخ یک ملت در زندگی روزمره استنباط می‌شود. زمانی

نیز در انتخاباتی که در این نزدیک به چهل سال پس از انقلاب برگزار شده است، فرصتی برای گروه‌های محذوف

مفهوم امید اجتماعی می‌خواهد مناسبات سه سطح سیستم (بحث از مدیریت و سیاست)، ساختار (بحث از قواعد و منابع اجتماعی) و سوژه (بحث فرد و روان‌شناختی) را توضیح دهد

فراهم شد که در روند تغییرات اثرگذار باشند. در واقع تحولات سیاسی باعث شد که گفت‌وگوی عمومی راجع به منافع ملی و نیز منافع عمومی افزایش پیدا کند و همین گفت‌وگوها ظرفیتی شد برای نمود و بروز محذوفینی که در بزنگاه‌های دیگر این فرصت در اختیار آن‌ها قرار نداشت. یکی از دلایل اصلی اینکه ایران دچار بحران جدی داخلی نمی‌شود، فضایی است که انتخابات در اختیار طبقات و گروه‌های مختلف قرار می‌دهد تا نیازها و مطالبات خود را در عرصه عمومی مطرح کنند و به بحث و گفت‌وگو پردازند.

در اصل ششم قانون اساسی آمده است در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکا آراء عمومی اداره شود از راه انتخابات؛ انتخاب رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراهای و نظایر این‌ها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد. در اصل هفتم این قانون نیز به نقش شوراهای در اداره کشور پرداخته شده است. در نزدیک به چهار دهه پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی تقریباً هر سال یک انتخابات (البته قبل از تجمیع) برگزار شده است. انتخاب خبرگان رهبری، ریاست

اشکال گوناگونی شده است، به خصوص در شرایطی که امید اجتماعی شرایط شناسایی پیدا کرده است. البته چنین نبوده که ساختارهای سیاسی تمایل داشته باشند که شرایط شناسایی را برای گروه‌های اجتماعی فراهم کنند، بلکه آنچه رخ داده یا در نتیجه ظهور فتاوری‌ها یا در نتیجه توسعه ارتباطات جهانی یا در نتیجه تحولات اقتصادی رخ داده است، یعنی پیامدی ناخواسته مجموعه‌ای از این‌هاست که شرایط شناسایی را برای گروه‌های فرودست فراهم آورده است. برای مثال فتاوری‌های ارتباطی اعم از رسانه‌های اجتماعی و شبکه‌های مجازی و شبکه‌های تلویزیونی دولتی و منطقه‌ای و رادیوها و اینترنت و دیگر پیشرفت‌های رسانه‌ای در ده سال اخیر این شرایط رسانه‌ای را فراهم کرده‌اند. گفته می‌شود ایران بالاترین میزان استفاده از تلگرام را در جهان دارد. مجموعه این فتاوری‌های ارتباطی امکان ابراز وجود گروه‌های مختلف را فراهم می‌کنند و کمابیش می‌توان گفت هیچ صدایی در فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران نیست که گفته یا شنیده نشود و به سخن و ایماژ تبدیل نشود. نکته مهم در این زمینه امکان مشارکت فعالانه و مولد همه گروه‌های اجتماعی است. برای نمونه جوانان یا نوجوانان یا کودکان به‌طور گسترده‌ای در کار تولید ایماژ و پیام فعالیت می‌کنند. از طرف دیگر نمی‌توان نقش نظام آموزشی و آموزش عالی و نیز گسترش شهرها و شهرنشینی و آشنایی شهروندان با حقوق شهروندی را در این شناسایی نادیده گرفت. اما روی سخن این نوشتار بر تأکید و شناخت ظرفیت‌های سیاسی است که می‌تواند موجب ارتقاء امید اجتماعی شوند. با پیشینه تاریخی که به برخی از آن‌ها به‌اختصار اشاره شد، انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران و نیز انقلاب اسلامی ظرفیتی را برای شناسایی و ابراز وجود مردم و تأثیر نقش آن‌ها در سیر تحولات ایران بودند. در انقلاب اسلامی و پس از آن جنگ و

می‌توان از امید اجتماعی سخن گفت که این داستان یا سناریو خوش باشد. خوش‌بینانگی از دید دورتی عمل‌گرایانه است و قرار نیست خوش‌بینانگی به لحاظ علمی اثبات شود، یعنی بحث از این است که از دید یک ملت چه چیز می‌تواند بهتر تلقی شود. آنچه معیار اصلی برای واقع‌گرایی یا خوش‌بینانگی سناریو است.

آپادورای این پرسش را مطرح می‌کند که آیا می‌توان سناریویی از جامعه طراحی کنیم که نوعی خوش‌بینی متقاعدکننده برای طبقات فرودست ایجاد کند یا خیر؟ پاسخ آپادورای این است که امید و آرزو یک خیال‌پردازی نیست، بلکه یک ظرفیت فرهنگی است به این معنا که گروه‌های فرودست جامعه در شرایطی قرار بگیرند که بتوانند با هم صحبت کنند و شرایط شناسایی بیابند. به تعبیر آپادورای امید زمانی شکل می‌گیرد که شرایط شناسایی امکان‌پذیر شود، یعنی وضعیتی که ما بتوانیم به گروه‌های مختلف فرصت دهیم و آن‌ها فرصت بیابند درباره خواسته‌ها و هویت و تاریخ و موقعیت اجتماعی‌شان امکان دیده شدن پیدا کنند؛ بنابراین مفهوم آرزومندی از دید آپادورای یک موقعیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است که به گروه‌های فرودست فرصت شناسایی دهد. مهم‌ترین جایی که ناامیدی در یک جامعه پدید می‌آید، جلوگیری از رسمیت یافتن سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی گروه‌ها و ممانعت از این است که ایشان بتوانند ابراز وجود کنند. این وضعیت یأس اجتماعی پدید می‌آورد. بدون شناخت ظرفیت‌های امید اجتماعی در ایران نمی‌توان به راهکارهایی برای افزایش امید دست یافت. شناخت این ظرفیت‌ها، درکی واقع‌بینانه از آن‌ها در اختیار قرار می‌دهد.

مفهوم امید اجتماعی می‌خواهد مناسبات سه سطح سیستم (بحث از مدیریت و سیاست)، ساختار (بحث از قواعد و منابع اجتماعی) و سوژه (بحث فرد و روان‌شناختی) را توضیح دهد. به نظر من در جامعه ما از مشروطه تا الآن

توجه به راهکارهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی به‌تنهایی به تقویت امید اجتماعی نخواهد انجامید.

در این مقاله سعی شد که به همه راهکارهای سیاسی که می‌تواند به قوام امید اجتماعی کمک کند اشاره شود. بخشی از این راهکارها به احزاب و کنشگران سیاسی و نیز ارکان جامعه مدنی برمی‌گردد و برخی دیگر به رویکرد و عملکرد ساختار حقیقی و حقوقی قدرت در کشور ارتباط پیدا می‌کند. نوشته فوق ممکن است در حد پیشنهادهایی راهگشا به دو مجموعه فوق به کار آید. درنهایت می‌توان به مواردی مشخصی به‌عنوان راهکارهای سیاسی ارتقاء امید اجتماعی اشاره نمود:

۱- تقویت احزاب به‌عنوان نهادهای سیاسی در کنار نهادهای منتخب دموکراتیک که در خدمت به تفاهم ملی و جلوگیری از شکاف‌های اجتماعی و ایجاد یکپارچگی اجتماعی و نیز آموزش‌های عمومی و جریان سازی گفت‌وگوهای بیشتر بتوانند مقدمات تقویت امید اجتماعی را فراهم کنند.

۲- برخورداری از سطح توسعه اقتصادی و بالا رفتن رشد اقتصادی و توزیع عادلانه‌تر ثروت که می‌تواند موجب کاهش تعارض‌ها و تنش‌های اجتماعی و در نتیجه افزایش امید شود.

۳- مجموعه احزاب و جریان‌های سیاسی، باید در جهت کاهش فشارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی خارجی در جهت رشد اقتصادی داخلی و نیز تقویت آرامش و مصالحه داخلی تلاش کنند.

۴- باید احزاب فعالین سیاسی و مدنی و نیز حاکمیت ظرفیت برخی خصیصه‌های فرهنگی مانند مدارا و تساهل را که امکان‌پذیرش تنوعات و چندگانگی‌های فکری و سیاسی را در افراد جامعه افزایش می‌دهد، افزایش دهند تا از این همه طبقات و گروه‌های اجتماعی و قومی و مذهبی و سیاسی امکان دیده شدن و شناسانده شدن را داشته باشند. به‌طور قطع توجه به پیشنهادها و اصلاحی کنشگران این عرصه می‌تواند در این مسیر راهگشا باشد. ■

غلبه بیشتری پیدا کرد شاهد افت مشارکت مردم در مقایسه با مجلس ششم بودیم. نگاه حذفی به گروه‌ها و جریان‌های سیاسی سبب حضور نیافتن و شناسانده نشدن و دیده نشدن بخشی از شهروندان می‌شود که طبق قانون اساسی باید از حقوقی برابر برخوردار باشند. یکی از این حقوق حق آزادانه انتخاب شدن و انتخاب کردن است؛ بنابراین انتخابات یکی از ظرفیت‌های سیاسی است که می‌تواند زمینه تقویت امید اجتماعی را در کشور فراهم کند که بستگی مستقیم به دایره انتخاب مردم دارد. هر قدر این دایره وسیع‌تر باشد اعتماد و امید مردم به تغییرات مطلوب نیز افزایش خواهد یافت؛ اما این انتخاب به‌تنهایی نمی‌تواند تغییری تعیین‌کننده و مستقل در حفظ و استمرار امید اجتماعی باشد.

در این نوشتار کوشیدم ضمن برشمردن مؤلفه‌ای تأثیرگذار در تقویت امید اجتماعی، به‌طور مشخص به راهکاری سیاسی که می‌تواند زمینه ارتقاء امید اجتماعی را فراهم کند، بپردازم. نزدیک به یک قرن از آغاز فرآیند مدرنیسم در ایران می‌گذرد، اما همچنان با اغماض می‌توان ایران را جزء کشورهای در حال توسعه قلمداد نمود. تاکنون شش برنامه توسعه در ایران پس از انقلاب اسلامی نوشته شده است که پنج برنامه آن اجرا شده است؛ اما تا رسیدن به توسعه پایدار، متوازن و درون‌زا که با مشارکت آحاد مردم ایران باشد، فاصله قابل توجهی داریم؛ به عبارت دیگر و بنا به دلایل متعدد هنوز برای همه ایرانیان فرصت برابر در فرآیند توسعه ایجاد نشده است. از طرف دیگر نمی‌توان شاخص‌های توسعه را جدای از یکدیگر دید. توسعه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مانند چرخ‌های یک خودرو می‌ماند که باید با یکدیگر حرکت کنند. اگر هر یک از این چرخ‌ها بنا به دلایلی قادر به حرکت نباشد، موتور توسعه در کشور حرکت نخواهد کرد. به همین دلیل پرداختن به راهکارهای سیاسی ارتقاء امید اجتماعی نیز بدون

جمهوری، مجلس شورای اسلامی و شوراهای اسلامی شهر روستا در واقع فرصتی است که مردم هم در عرصه

در این نوشتار کوشیدم ضمن برشمردن مؤلفه‌ای تأثیرگذار در تقویت امید اجتماعی، به‌طور مشخص به راهکاری سیاسی که می‌تواند زمینه ارتقاء امید اجتماعی را فراهم کند، بپردازم

تصمیم‌گیری قدرت سیاسی در کشور مشارکت می‌کنند و هم نمایندگانی را برای حضور در نهادهای انتخابی قدرت برمی‌گزینند که از ظرفیت و توان بیشتری برای پیگیری مطالبات و خواسته‌های آن‌ها برخوردار باشد. پر واضح است که هر قدر دایره انتخاب مردم در انتخابات وسیع‌تر باشد، گروه‌ها و طبقات بیشتری فرصت شناسایی و دیده شدن پیدا می‌کنند. این دایره وسیع‌تر ظرفیت طرح دیدگاه‌های آنان در حوزه عمومی و گفت‌وگوهای بیشتر را فراهم خواهد آورد. میزان مشارکت و طرح دیدگاه‌ها با مطالبات و نیز شناسانده شدن گروه‌های محذوف که تصور نادیده شدن دارند ارتباط مستقیم دارد. در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ و نیز انتخابات ۱۳۸۰ شاهد بالاترین میزان مشارکت گروه‌ها و طبقات اجتماعی در انتخابات بودیم. دلیل آن می‌تواند از یک‌سو برگزاری انتخاباتی رقابتی و از سوی دیگر حضور کاندیدایی دانست که در شعارها و برنامه‌های مطالبات گروه‌ها و طبقاتی که کمتر دیده شده بودند را مطرح کرد. در مقابل انتخاباتی مانند انتخابات دور هفتم مجلس شورای اسلامی که نگاه سلبی به حضور گروه‌های سیاسی توسط شورای نگهبان

چرا «امید»؟



مهدی معتمدی‌مهر

فعال سیاسی

در روزگاری که شانه‌های مردم، خسته از فشار معیشت و وامانده از به ثمر نرسیدن مبارزات یکصد ساله آزادیخواهانه و عدالت‌طلبانه است و نگاه‌هایشان فروافتاده و محزون از راه نه پیش و نه پستی است که جاماندگی از دستیابی به حاکمیت قانون و آرمان‌ها و مطالبات حداقلی‌شان را رقم زده است و آمارها از انباشت ناامیدی و بی‌اعتمادی عمومی حکایت دارند، «امیدواری» کار آسانی نیست. در جامعه‌ای که نمودار رشد «نامیدی» روند فزاینده‌ای را نشان می‌دهد و در عین حال که می‌دانی بدین سبب که هنوز به خوش‌بینی و خوش‌خیالی امیدوار هستی و چه‌بسا ممکن است که به تأیید «نظم جاری» یا رضایت از «وضع موجود اجباری» متهم شوی، دشوار است از «امید» سخن گفتن و دشوارتر، ایمان داشتن به «امید» است.

پاسخ به این سؤال بزرگ که «چرا امید؟» را نباید و نمی‌توان به پاسخی کوتاه وانهاد؛ طبیعی است که حالات کیفی انسانی از جمله «امیدواری» یا «بأس» رابطه‌ای مستقیم با جهان‌بینی، زاویه نگاه و منطقی دارد که از کیفیت حیات فردی و اجتماعی بشر ارائه می‌دهیم. نویسنده این متن با پذیرش دشواری‌های پاسخ به پرسش بنیادین یادشده بر آن است تا به‌عنوان عضوی از نهضت آزادی ایران و شهروندی مسلمان، ایرانی و مصدقی، از دلایل امیدواری خود به «فردای ایران» بگوید:

الف. آموزه‌های قرآنی

۱. قرآن کریم به‌عنوان کتاب بنیادین مسلمانان، حاوی آموزه‌ها، قانون‌مندی‌ها و مفاهیم اساسی مرتبط با زیست فردی و اجتماعی بشر است. زوایای نگرش قرآن بر مقولاتی مانند خدا و آخرت، متمرکز بر عناصری است که «رحمت» و «عدالت» پروردگار هستی را بازگو می‌کند. بیش از صدها آیه در قرآن به‌طور مستقیم به مسئله «رحمت» می‌پردازد. تکرار بی‌بدیل این مفهوم در سوره‌ها با تعبیر ساختاری «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به انگیزش محتوم این پرسش بنیادین ختم می‌شود که چرا از میان این همه صفات الهی، به «رحمت» تأکید و تکرار بیان می‌شود.

طرح مفهومی «قیامت» که در آیات متعدد مورد تصریح قرار گرفته است و حتی درک ایمانی نسبت به مقولاتی مانند «بهشت» و «دوزخ» در

راستای «عدالت» و «رحمت و اسعه» صاحب‌اختیار جهانیان تبیین شده است. قرآن هدف اصلی خلقت را «خداوند» می‌داند و مقرر می‌دارد که تمام جهت‌گیری‌ها به‌سوی اوست که معنا می‌گیرند، اما موضوع اصلی خلقت در کتاب قرآن، «انسان» است. باور به «خداوند عادل رحیم» که مدعای «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^۱ دارد و حتی، تقدیر بر ذات خداوندی خویش را مبتنی بر عنصر «رحمت» استوار ساخته است و صراحتاً می‌فرماید: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»^۲ بن‌مایه ناگزیر امیدواری به فرجام بشری است که هم او، موضوع اصلی «هستی» قرار داده است. این نگاه در گستره لایتناهی هستی، منفذی برای تردید و جایی برای حضور باس و ناامیدی باقی نمی‌گذارد.

۲. قرآن کریم خبر قطعی از پایان هر دشواری [الشرح، آیات ۵ و ۶] و پیروزی نهایی مستضعفان در جایگاه «وارثان زمین» دارد و به فرجامی مبارک در چارچوب نظام‌مندی قانون سرمدی «تدریج» بشارت می‌دهد: [قصص، آیه ۵] و با قطعیت و صراحتی شگفت‌انگیز، «نامیدی» را در راستای «اسراف بر نفس» برشمرده و از ویژگی‌های انکار حقیقت، کفرورزی و گمراهی مطلق می‌داند و بشر کمال‌جو و راهجو را از «خستگی» و «ناامیدی» منع کرده و به ایمان تردیدناپذیر به «امید» فرامی‌خواند: - یوسف، آیه ۸۷

از رحمت خداوند نومید مباش که از رحمت خدا تنها انکارورزان نومیدند.

- زمر، آیه ۵۳

ای پیامبر اعلام کن: ای بندگان من [خطاب عمومی به بندگان است و نه فقط مؤمنان] که به زیان خویش زیاده‌روی کرده‌اید، از رحمت خداوند نومید مباشید.

- حجر، آیه ۵۶

[ابراهیم] گفت: جز گمراهان چه کسی از رحمت صاحب‌اختیار خویش ناامید می‌شود؟

ب. ایرانیت

۱. همان‌گونه که در سخنرانی زنده‌یاد مهندس بازرگان در جلسه تأسیس نهضت آزادی ایران آمده است: «ایرانی هستیم ولی نمی‌گوییم که هنر نزد ایرانیان است و بس. ایران‌دوستی و ملی بودن ما ملازم با تعصب نژادی نیست و بالعکس مبتنی بر قبول نواقص و معایب خود و احترام به فضائل و

حقوق دیگران است»؛ بنابراین طرح عنصر ایرانیت و تکیه بر ناسیونالیسم ایرانی در راستای دستیابی به دلایل متقن برای امیدواری، نباید به‌مراتب شوونیستی و مظاهر خودشیفتگی جمعی فروکاسته شود.

۲. شاخص دیگری که منجر به برداشت امیدوارانه در قبال بحران‌های ساختاری جامعه ایران می‌شود، تاریخ طولانی و پرفرازونشیب سرزمینی است که در طول قرن‌ها و هزاره‌ها به‌رغم سیل حوادث خونین و فجایع بی‌شمار، در تمامیتی به نام «ایران» بر جای مانده است. قدمت چندین هزار ساله ایران، ناخودآگاه تاریخی مترکمی را رقم زده است که در پاگردهای گوناگون توانسته از پس بحران‌ها و تهدیدات ساختاری برآید. این خصلت بر نهادهای خرد یا کلان اجتماعی ایران نیز اثرگذار بوده و به شکل‌گیری گونه‌ای از ظرفیت «سازگاری محیطی و بقای اجتماعی توأم با زیست بحرانی» منجر شده است.

مرحوم مهندس بازرگان در فرازی دیگر از همان سخنرانی تاریخی یادآوری می‌کند: «این اختلاف محیط و شرایط زندگی ما بین ایران و همسایگان، از یک طرف و «شهری» و «کوهستانی» بودن ایران از طرف دیگر باعث شده است که تاریخ ایران و زندگی ایرانی پیوسته توأم با حملات و هجوم‌هایی گردیده که به قصد چپاول و غارت کاروان‌ها و آبادی‌ها صورت می‌گرفته است.»

۳. تحلیل جامعی از شرایط کنونی ایران حامل نتایجی است که از جمله آن می‌توان به بازگشت‌ناپذیر بودن فرآیند دموکراسی در ایران اشاره داشت. از یک‌سو، تداوم سرزمینی متکثر از اقوام و فرهنگ‌های گوناگون و ضرورت‌های عینی مواجهه با بحران‌ها و تهدیدات، طی شدن روند دموکراتیزاسیون در ایران را ناگزیر ساخته است؛ به عبارت دیگر، بقای ایران منوط به پذیرش زیرساخت‌های دموکراتیک در حوزه‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی است و فقدان واقع‌بینی در این راستا می‌تواند فراتر از تغییرات ساختار شکنانه سیاسی، موجب فروپاشی همه‌جانبه شود و از سوی دیگر، حافظه تاریخی و ناخودآگاه جمعی ایرانیان که در برابر چنین تهدیداتی، تجربیاتی اندوخته دارد، از ظرفیت بازسازی و

سازگاری مؤثر بر این مخاطرات، برخوردار است. **ج: زمینه‌های سیاسی، تاریخی و اجتماعی**

۱. بنا بر تحقیقات گسترده در حوزه علوم اقتصادی و اجتماعی، «امید» مهم‌ترین متغیری است که کاهش یا افزایش آن بر میزان و کیفیت «سرمایه اجتماعی» و «توسعه ملی» اثرگذار است؛ بنابراین هر شهروند ایرانی که به پیشرفت و بهبود اوضاع کشورش معتقد است و در این مسیر، مبارزه و تلاش می‌کند، در واقع و چه بسا بدون آنکه گاهی توجه داشته باشد، حامل سلول‌های امید است. «امید» ماده حیات اجتماعی است، همان‌گونه که «آب» یا «هوا» عامل حیات زیستی به‌شمار می‌روند.

۲. پژوهش‌های روان‌شناختی در سراسر جهان که بر روی مبارزان به «خودکشی» یا موارد «خودزنی» به عمل آمده‌اند، مؤید این واقعیت‌اند که افسردگی و ناامیدی در بروز این آسیب‌ها عامل تعیین‌کننده‌ای ارزیابی می‌شود. چه بسیاری قربانیانی که جایگاه اجتماعی و شغلی مناسبی داشته و از تحصیلات و ظاهر مناسبی برخوردار بوده‌اند، اما ابتلای به ناامیدی، ایشان را به ورطه سقوط اخلاقی کشانیده و به ارتکاب تهدید ساختاری علیه تمامیت جسمانی خویش، رهنمون و وادار ساخته است.

در مناسبات اجتماعی نیز همین قاعده پابرجاست. رشد اجتماعی ناامیدی، منجر به کاهش تلاش‌های سازنده جامعه می‌شود و در مواردی به اتخاذ تصمیمات مهلک و مخرب می‌انجامد که می‌توان از آن با تعبیر «خودزنی اجتماعی» نام برد. اصولاً پوپولیسم در بستر ناامیدی اجتماعی شکل گرفته و از شانس موفقیت برخوردار می‌شود. ایجاد و هژمونی جنبش «نظامی‌گرایی» و بروز اجتماعی «فاشیسم» و «نازیسم» در اروپای پس از جنگ جهانی اول، در چنین بستری رقم خورد. مردم اروپا خسته از وعده و وعیدهایی تحقق‌نیافته‌ای بودند که احزاب متمایل به گرایش‌های چپ و راست در طول دهه‌ها مطرح کرده بودند.

برآمدن جریان موسوم به «آبادگران» و نیروی مخربی مانند دولت احمدی‌نژاد نیز در سایه رشد فزاینده ناامیدی که متأثر از ترویج تحریم انتخابات و پروژه‌های مبهم امنیتی مانند «عبور از خاتمی» یا «مرگ اصلاحات» بودند، به‌مثابه خط سوم عمل کرده و منجر به پیروزی کم‌هزینه پوپولیسم با آرای چند ده هزار نفری در شهر ده میلیونی تهران شد. متأسفانه این وضعیت پس از وقایع ده‌ماه ۱۳۹۶ نیز در حال بازتولید است. شعار «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا دیگه تمومه ماجرا» در همین راستا قرار دارد.

۳. در برابر امواج مخرب ناامیدی و بی‌اعتمادی که روزه‌روز گسترده‌تر شده و سرمایه اجتماعی کشور را هدف گرفته است، طرح تاریخی بحران‌ها و تهدیداتی که جامعه ایران در طول قرن‌ها و هزاره‌ها از آن برخوردار بوده است، می‌تواند یادآور «ضرورت»

و «امکان» امید در جامعه کنونی ایران باشد. ضربات سخت و فجایع انسانی که در خلال جنگ‌های خانمان‌سوز و حملات وحشیانه اقوام مهاجم همسایه به دفعات تکرار شده است، تاریخ مستمر سلطه استبداد بر ایران، قحطی‌های بزرگ، مرگ‌ومیرهای ناشی از بیماری‌های واگیردار مانند وبا و طاعون که گاهی از یک شهر، جز تعدادی انگشت‌شمار آدمیان و تلی از خرابه‌ها و خانه‌های سوزانده‌شده از هراس انتقال بیماری بر جای نمی‌گذشت، به ما می‌گوید که بحران‌های جاری نیز می‌گذرند و حتی می‌توانند به فرصت‌هایی برای رشد اقتصادی و توسعه متوازن بدل شوند؛ مشروط بر آنکه «مقاومت» و «تلاش» برای «بهبود» از بین نرود؛ امید، زیرساخت و پیش‌نیاز هرگونه تحول سازنده است.

۴. ترسیم دقیق شرایط کشور و ارزیابی نهادهای مؤثر بر ساختار قدرت نیز گویای میل به تغییر در درون این نهادهاست. روحانیت و سپاه، دو نهاد مؤثر بر ساختار قدرت در ایران هستند که از بحران‌های کلان ساختاری تأثیر پذیرفته‌اند.

رشد بخش اقتصادی سپاه، نیاز ساختاری به برخورداری از شرایط زیست متعارف و احترام از عملکرد منجر به افزایش «نظام تحریم بین‌المللی» را به ضرورتی عینی و اجتناب‌ناپذیر بدل ساخته است. «اقتصاد» منطق خودش را دارد و ناچار از مناسباتی است که زیرساخت‌های آن را «سیاست» فراهم می‌آورد. از همین روست که حتی جریان‌های تندروی سیاسی که گاهی نسبت به «نظامی‌گری» اظهار علاقه می‌کنند هرگز به «حکومت نظامی‌ها» روی خوش نشان نمی‌دهند و حتی به‌صراحت از ممنوعیت دستیابی به هرگونه تسلیحات هسته‌ای دفاع می‌کنند. این جریان فقط خواهان یک پیروزی نظامی، جهت داشتن دست بالاتر در مذاکرات سیاسی پیش‌روست و فقط می‌خواهد که ابتکار عمل در داخل ایران را به دست گیرد.

ارزیابی روحانیت ایران به‌مثابه یک نهاد اجتماعی و فراتر از اقلیتی از روحانیون که در رأس امور مدیریتی قرار دارند، گرایش به تغییرات ساختاری و اصلاح کارکردی در راستای انتقال عرصه حضور و نقش‌آفرینی، از حوزه رسمی (حاکمیت) به حوزه عمومی (مردم) را نشان می‌دهد. افشای ردیف‌های فرهنگی بودجه سالیانه، حکایت از واقعیاتی ناخوشایند برای نهاد حوزه دارد که در طول تاریخ، هرگز متکی به بودجه‌های دولتی نبوده و اکنون بدون این بودجه‌ها قادر به مدیریت حداقلی خویش نیست. فراگیر شدن این «آگاهی صنفی» بی‌تردید به تغییرات عمیق هوشمندانه توأم با ابتکار و اراده نهاد روحانیت منجر خواهد شد.

۵. چنانچه دموکراسی را فراتر از نیت‌ها و تلاش‌های دموکراسی‌خواهان و به‌مثابه فرآیندی ارزیابی کنیم که متناسب با وضعیت یا وضعیت‌های دموکراتیک

به دست می‌آید، به‌رغم مقاومت‌های تمامیت‌خواهانه برخی اجزای هیئت‌حاکمه، شرایط کنونی جامعه ایران به‌گونه‌ای رقم خورده است که ساختار قدرت سیاسی قادر به یک‌دست‌سازی و اجماع مطلق نظام تصمیم‌سازی و سیاست‌ورزی نیست. از همین رو ساختار کلان نظام، تن به ساختاری دوقطبی داده است که هیچ‌یک از جریان‌های سیاسی مستقر در بستر قدرت، قادر به حذف دیگری نیست؛ اگرچه بارها از شیوه‌های ضد اخلاق سیاسی، خواستار حذف فرصت‌های رقابتی طرف دیگر بوده است.

تجربه مبارزات دموکراسی‌خواهانه جهان گویای این واقعیت است که چنانچه به این وضعیت زمان داده شود، کم‌کم هر دو طرف خواهند پذیرفت که نه‌تنها قادر به حذف یکدیگر نیستند، بلکه حیات سیاسی و اجتماعی هر یک از دو رقیب اصلی قدرت، منوط به حیات طرف دیگر است و افزون بر آن، هر دو جناح می‌فهمند که بدون همکاری با هم و بدون هم‌افزایی اجتماعی با دیگر ظرفیت‌های مؤثر اجتماعی و سیاسی اقلیت، قادر به اداره کشور نیستند. زمینه‌های ذهنی و ضرورت‌های عینی این فرآیند پس از انقلاب اسلامی در حال نشو و نما بوده‌اند. گاهی ضربات سختی بر آن وارد شده است، اما همچنان ادامه دارد.

پایان سخن

- دفاع از «امید» و طرح زمینه‌های امید به آینده نباید نافی بحران‌ها و موجب نادیده انگاشتن تهدیدات جاری شود، بلکه ضروری است تا ضمن درک وضعیت واقعی جامعه و در راستای افزایش سرمایه اجتماعی و به‌عنوان پیش‌نیاز دستیابی به راه‌حل‌های مؤثر کاربردی، «امید» را ترویج کرد.

- آموزه‌های ایمانی قرآن، بنیان‌های متأثر از ایرانی‌ت و نیز تجربیات تاریخی و توشه‌گیری از روند تحولات سیاسی و اجتماعی و ضرورت یافتن راه‌حل‌های سازنده معطوف به خود که نافی هرگونه فرافکنی یا تقدیرگرایی سیاسی و فرهنگی و متکی به تقویت روحیه مسئولیت‌پذیری است، می‌تواند در مصون ماندن فردی و اجتماعی از ابتلا به طاعون ناامیدی مؤثر باشد.

- پیشگامان نهضت آزادی ایران مانند زنده‌یادان مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی و دکتر سجایی با ایمان به آیه کلیدی «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَتْ حَتَّىٰ يَغْيُرُوا مَا بَأْنَفْسِهِمْ»^۱ که سرلوحه مبارزات فکری و سیاسی جریان روشنفکری دینی از ۱۳۲۰ خورشیدی به این سو تلقی می‌شود، امید به تغییرات بهبودگرایانه را منوط به پذیرش آگاهانه و تلاش‌های خودانگیخته اجتماعی دانستند و نیز تمامی پیشگامان جنبش دموکراسی‌خواهی و دفاع از حقوق بشر در ایران که منشأ فعالیت‌ها، فداکاری‌ها و تحولات کیفی بوده‌اند، در اوج دشواری‌ها و ابتلائات، همواره مجزبه به نیروی امید بوده‌اند. ■

امید؛ پنجره‌ای به روشنایی



منیژه نویدنیا^۱

جامعه‌شناس

به این ترتیب، اختیار و اختیارداری را می‌توان شاه‌کلید وجود آدمی در نظر آورد که درهای اراده و انتخاب را به روی انسان و زندگی می‌گشاید.

اختیارداری؛ شور و شوق می‌آفریند، چراکه انسان مختار می‌تواند بر موانع، محدودیت‌ها، کاستی‌ها و کمبودها فائق آید و زندگی را به اختیار خویش سامان دهد؛ بنابراین، دو بال عقل و احساس انسان با انرژی و شوق اختیارداری به حرکت می‌افتد و پرواز آدمی در آسمان هستی صورت می‌گیرد.

که با اختیار به آن می‌پردازد. درواقع، اختیار حلقه واسط اراده و انتخاب است.



اراده؛ انرژی و کوشش را به جریان می‌اندازد و انتخاب راه دستیابی به خواسته‌ها را ممکن می‌کند و در این میان، اختیار امکان و قوه‌ای است که اراده را برای انتخاب به خدمت می‌گیرد و توانمندی انسان را برای تحقق بخشیدن به خواسته‌ها فراهم می‌کند. اختیار و درک مختار بودن، به اراده جان می‌دهد و انتخاب‌گری را شوق می‌بخشد.

اختیار داشتن به اراده‌گری معنا داده و اهمیت انتخاب را آشکار می‌کند. اختیار، انتظارات و توقعات را به اراده گوشزد می‌کند و ضرورت انتخاب را شکل می‌دهد.



« چگونه «اختیار» می‌تواند موجب حفظ «امید» باشد؟ این سؤال است که در این مطلب به آن پاسخ داده شده است. «امید» نیروی مؤثر برای غلبه بر سختی‌ها و مشکلات است و از سوی دیگر، شور و اشتیاق را به کار می‌گیرد و انرژی لازم را برای تغییر شرایط و دستیابی به شرایط مطلوب فراهم می‌کند. لذا، هر انسان نیازمند «امید» است که با «اختیارگری» می‌تواند آن را حفظ و حراست کند؛ راهکاری که در مطلب حاضر به آن پرداخته شده است.

انسان موجودی اجتماعی است که مثلث وجودی‌اش را «اراده - اختیار - انتخاب» می‌سازد: اراده را در فراز و نشیب زندگی به کار می‌گیرد تا انتخاب سخت و سهل زندگی را به اختیار خویش به انجام برساند. اراده را می‌توان از همان روزهای تولد در دست و پا زدن نوزاد به نظاره نشست، تلاش و کوشش که از عزم و جدیت وجودی برای حیات ریشه می‌گیرد. هنوز چند صباحی از نوزادی سپری نشده است که انتخاب‌ها سر برمی‌آورند و خنده‌ها و گریه‌های کودکانه را پدیدار می‌کنند؛ و این روال آغاز تا پایان زندگی که کهنسالی نام دارد، ادامه دارد. انسان در لحظه‌لحظه زندگی با اراده خود به انتخاب می‌رسد

انسان موجودی اجتماعی است که مثلث وجودی‌اش را «اراده - اختیار - انتخاب» می‌سازد: اراده را در فراز و نشیب زندگی به کار می‌گیرد تا انتخاب سخت و سهل زندگی را به اختیار خویش به انجام برساند

اندیشه، خرد، تفکر، عقل و حسابگری از یک‌سو و اشتیاق، شور، هیجان، احساس ... از سوی دیگر، وقتی به غلیان

بیرونی - نیروهای درونی) با همدیگر «امید» را می‌سازند، ولی سهم هر یک با توجه به وضعیت وجودی افراد متفاوت است.

فردی که خویش و زندگی‌اش را با تکیه بر شرایط بیرونی و صرفاً تأکید بر اوضاع

گفتن و دانستن اختیارداری یک طرف، تجربه و در زندگی یافتن اختیارگری در طرف دیگر، موجب می‌شود که امید به فرداها برای رسیدن بیشتر و بیشتر به خواسته‌ها فزونی گیرد.



اختیارداری نیز به مانند هر امر انسانی دیگر بر دو جنبه تکیه دارد:

۱- اختیار به‌عنوان قوه درونی و ظرفیت وجودی؛

۲- اختیار به‌عنوان توان بیرونی و اجرایی؛ همین‌طور اختیارداری مانند هر امر زندگی دو جهت دارد:

۱- اختیارداری بر امور خوش، لذت آفرین، شادی‌بخش، مثبت؛

۲- اختیارداری بر تلخی، سختی، درد، رنج؛

از درهم‌آمیزی این دوگانه‌ها، امید به اشکال گوناگون پدیدار می‌شود.



با توجه به نمودار، انسان اختیارداری خویش را به اتکای نیروهای درونی و بیرونی می‌سازد.

بنابراین، همه شرایط بیرونی و هم پرورش توانمندی درونی و پتانسیل‌های وجودی حائز اهمیت هستند.

به این نسبت، امید هم می‌توان از شرایط بیرونی ناشی شود یا از حال و هوای درونی ریشه گیرد.

البته امری روشن است که هر دو (عوامل

می‌افتند و کمر به ساخت و پرداخت زندگی می‌کنند که «اختیار» مسند امور را به دست گرفته باشد.

اهمیت و جایگاه «اختیار» چنان رفیع و چنان گسترده است که می‌توان آن را به‌منزله «هوا» دانست. انسان بدون غذا روزها زنده می‌ماند، ولی بدون هوا فقط چند لحظه‌ای!

دقیقاً اگر اختیار را از انسان بگیری، فقط چند لحظه‌ای حیات او باقی است!

چراکه انتظارت، خواسته‌ها، عشق، مهربانی، کمک ... همه و همه آنچه در زندگی انسان وجود دارد با «اختیار» و اختیارداری انسان پدیدار می‌شود.

انسان مختار می‌تواند عشق بورزد و عاشق شود.

انسان مختار می‌تواند مهربانی کند و مهربان باشد.

انسان مختار است که می‌تواند بخواهد و دنبال خواسته‌اش باشد.



لذا، می‌توان نتیجه گرفت که هر جا انسان از حرکت بازمی‌ایستد، هر جا که تلاش را خاتمه یافته می‌پندارد، هر جا که از مطالبه‌گری دست می‌کشد ... اختیارگری را در مخاطره دیده است.

در این راستا، امید داشتن و امیدوار بودن نیز مستثنی نیستند.

امید با تکیه به میزان اختیار تموج می‌گیرد. هر چه انسان اختیار بیشتری را برای خویش در نظر آورد، به همان نسبت امید بیشتر در وجودش جریان می‌گیرد.

هرچه انسان اختیارگری را در عرصه‌های مختلف زندگی بیشتر تجربه کند، به همان میزان شور و شوق امید در جان‌ش بیشتر شعله می‌گیرد.

امید با تکیه به میزان اختیار تموج می‌گیرد. هر چه انسان اختیار بیشتری را برای خویش در نظر آورد، به همان نسبت امید بیشتر در وجودش جریان می‌گیرد.

بیرونی رقم می‌زند، امید نیز در او به شرایط بیرونی متکی است و کسی که با اتکای به هدف خویش و خواسته‌هایش به زندگی‌اش سر و سامان می‌دهد، مسلم است که امید نیز از هدفمندی و پتانسیل درونی‌اش شکل می‌گیرد.

مثال: کسی که می‌خواهد قهرمان ورزشی باشد، نیرو و امید را از هدف خود می‌گیرد و سعی می‌کند حتی بر کمبودها غلبه کند و امید به قهرمانی را در خویش زنده نگه می‌دارد.

اما کسی که شرایط ورزشی را مهیا می‌طلبد تا برای قهرمانی اقدام کند، به اندک ناملازمات شرایط، امید از دست می‌دهد.



کلیدی را برای جان‌بخشی به انتخاب‌ها و هموار کردن ناملایمات به عهده دارد. «اختیار» بر قوه درونی و توان اجرایی استوار می‌گردد که هر دو با یکدیگر حوزه اختیارات آدمی را تعیین می‌کنند. از آنجا که «امید» وابسته و تحت تأثیر «اختیار» است. هر چه فرد اختیارگری بیشتر در تغییر شرایط و دستیابی به اهداف داشته باشد، امید شدت بیشتری می‌گیرد و بالعکس هر چه دایره اختیارگری را انسان کوچک‌تر بباید، «امید» نیز کم سو و بی‌رمق خواهد بود.

اگر امید را از دست بدهیم، دیگر هیچ شرایطی و تغییری ممکن نیست؛ بنابراین، امید را انسان با اختیارگری برای هدف‌یابی، هدف‌سازی، معنابخشی و معنایابی برمی‌گزیند نه برای آنکه دلخوشی واهی بسازد، برای آنکه توان تغییر شرایط را برای خود «اختیار» کند

«امید» نیروی عظیمی است که وجود آدمی به اتکای آن قادر به مقابله با سختی‌ها و رنج‌ها می‌شود، لذا زنده نگه داشتن «امید» یکی از انتخاب‌هایی است که انسان با «اختیارگری» خویش می‌تواند آن را برگزیند...

پی‌نوشت:

۱. دکتری جامعه‌شناسی. نظریه‌پرداز در حوزه امنیت اجتماعی که منتج به اولین کتاب درباره امنیت اجتماعی در ایران شد و مبتکر و معرف جامعه‌شناسی تحلیلی در جامعه‌شناسی با نگارش شش جلد کتب جامعه‌شناسی تحلیلی، استاد دانشگاه آزاد اسلامی و مؤسس سایت جامعه‌شناسان جوان.

- سایت امنیت اجتماعی

<https://www.societalsecurity.com/en/home>

- سایت جامعه‌شناسان جوان

<https://youngsociologists.com>

- ایمیل

navidnia@hotmail.com

شور و شوقی است چنان بزرگ و قوی که امکان پیمودن سختی‌ها و ذوب شدن مشکلات را فراهم می‌کند.

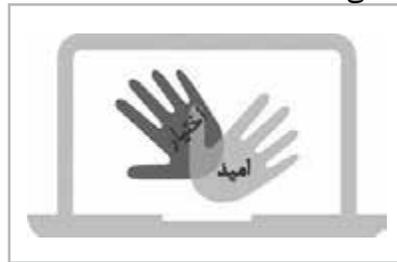


امید یعنی آنچه اختیار می‌کنم هرچند سخت و سهمگین، قابل دستیابی و رسیدن است. امید از هدف برمی‌خیزد تا از وسایل دستیابی به هدف.

امید از معنا داشتن ناشی می‌شود تا شرایط و امکانات.

امید از جهت داشتن، برنامه داشتن، چیزی را دنبال کردن، ریشه می‌گیرد تا از آنچه هست.

بنابراین، انسان می‌تواند با «اختیار» برای رسیدن به اهداف و خواسته‌های وجودی خویش «امید» را برگزیند و با «اختیار» تا رسیدن به قله‌های زندگی، «امید» را در کوره‌راه‌های سختی و تلخی حفظ کند.



خلاصه:

انسان موجودی قدرتمند و توانا است که می‌تواند با اراده به انتخاب‌های خود واقعیت ببخشد. زندگی را با دستان خویش بسازد و جهت امور را در اختیار گیرد و با کنترل ناخواسته‌ها بر شرایط سخت و دردآور مسلط شود. همه این توانمندی‌های انسان از «اراده - اختیار - انتخاب» ریشه می‌گیرد که پایه‌های خویش‌دستان انسان بر آن‌ها استوار است.

در میان، «اختیار» حلقه واسط بین اراده و انتخاب است که نقش مهم و

این به آن معنا نیست که می‌توان شرایط بیرونی را نادیده گرفت، اصلاً و به هیچ عنوان نمی‌توان از شرایط بیرونی صرف‌نظر کرد، اما می‌توان اختیارداری را به میدان آورد و با اتکا به اختیارگری، امید را زنده نگه داشت تا بتوان شرایط بیرونی را سر و سامان بخشید یا بر تنگناها و محدودیت‌های شرایط بیرونی غلبه یافت، چون با امید می‌توان بر وضعیت و موقعیت ناهموار و ناسازگربه غلبه کرد. همچون ورزشکارانی که بدون هیچ امکانات ورزشی چنان به ورزش خویش ادامه دادند که بالاخره باشگاه‌های ورزشی را به‌سوی خود کشانند.

اما اگر امید را از دست بدهیم، دیگر هیچ شرایطی و تغییری ممکن نیست؛ بنابراین، امید را انسان با اختیارگری برای هدف‌یابی، هدف‌سازی، معنابخشی و معنایابی برمی‌گزیند نه برای آنکه دلخوشی واهی بسازد، برای آنکه توان تغییر شرایط را برای خود «اختیار» کند.



امید را می‌توان نوری در نظر آورد که بر تاریکی می‌تابد و راه رفتن را روشن می‌کند. طبیعی است نور که بر راه می‌افتد، همچنان که کوه و جنگل و زیبایی را عیان می‌کند، سختی‌ها و طول راه را نیز آشکار می‌کند. لذا، امید به معنای نداشتن سختی، فقدان رنج و درد، عاری از ترس و خطر نیست. بلکه به معنای انرژی و نیرویی است که جان را برای تحمل همه آنچه برای رسیدن به اهداف لازم است، آماده و مهیا می‌سازد. امید فقط شادی و لبخند نیست، بلکه

روان‌شناسی امید



عقیله سلطان‌پور

کارشناسی ارشد
روان‌شناسی بالینی

نشان داده‌اند. اگر اختلافات داخلی اجازه دهد، فشارهای بین‌المللی (و بیش از آن سخنانی که بیشتر جنبه تحریف و تبلیغات فشارهای بین‌المللی است و نیروهای داخلی بیشتر به آن دامن می‌زنند) نخواهد توانست امید به آینده را در مردم ما کم‌رنگ کند. با توجه به روح جمعی و آگاهی‌هایی که در قشر تحصیلکرده ما در حال اتفاق افتادن است چشم‌انداز این است که علی‌رغم همه فشارهای بین‌المللی می‌تواند مطلع خیری باشد برای سازندگی فردی و امیدواری و انسجام برای حل تعارضات و ایجاد راهی

صنعتی چه فرهنگی و اقتصادی، امروزه از سمت اروپا و آمریکا به سمت آسیا در حال انتقال است، ایران در مرکز آسیا می‌تواند بازیگری تعیین‌کننده در این میدان باشد. اگر همه عوامل گفته‌شده با نوعی وحدت سران حکومتی همراه باشد، می‌تواند ما را در زمانی کمتر از آنچه فکر می‌کنیم به‌سوی یک پایداری نسبی و رو به پیشرفت دعوت کند. از منظر روان‌شناسی یا جامعه‌شناسی هر وقت کشور ما در چالش‌های مهمی به‌خصوص در تعارض با کشورهای خارجی قرار گرفته‌اند، مردم همدلی بیشتری از خود

با توجه به پتانسیل‌های موجود در کشور چه از نظر منابع انسانی، موقعیت ژئوپلیتیک، منابع خدادادی (نفت، معادن و ...) آینده کشور را بسیار روشن می‌بینم، اما این ناامیدی که در جامعه دیده می‌شود بخش عمده‌ای از آن ناشی از دوگانگی موجود در حاکمیت کشور است؛ یعنی همواره بخشی از حاکمیت می‌خواهد بخش دیگر را ناموفق جلوه دهد و بالعکس؛ اگر این مشکل برطرف شود، ایران در مسیر رشد فوق‌العاده‌ای قرار خواهد گرفت و با توجه به اینکه توسعه بشری چه از نظر

از دیدگاه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی به نظر می‌رسد هر زمان که کشور ما در تعارض با یک نیروی خارجی بوده نیروهای داخلی با آگاهی و بینش نسبتاً بالایی به یک وحدت جمعی رسیده‌اند. این امر را در تاریخ چند سال گذشته کشور بارها و بارها تجربه کرده‌ایم



خود و جامعه سرعت بیشتری بخشند. گرچه فشارهای بین‌المللی و تبلیغات داخلی علیه باورها و سران حکومتی به شدت رواج دارد، ولی پیشرفت‌ها در زمینه‌های گوناگون مانند حقوق زنان، حمایت از محیط زیست و حقوق حیوانات و مسائلی از این دست، (هرچند اندک) اتفاقات مبارکی بودند که در سال‌های اخیر به وقوع پیوسته‌اند که در کمتر کشوری در میان کشورهای جهان سوم این اتفاق به این سرعت و شدت رو به پیشرفت و امیدوارکننده بوده. همه این‌ها این نوید را می‌دهد که آینده روشن و قابل تأمل می‌تواند در انتظار ما و جوانان ما باشد. صرف‌نظر از همه فشارها و اتفاقات و نامالیامات هریک از ما مسئول امیدبخشی به خود و تربیت و ارتقای اخلاق فردی و اجتماعی‌مان هستیم. هر نوع عامل خارجی نامطبوعی، بهانه‌ای است برای افرادی که نمی‌خواهند روی شخصیت خود سرمایه‌گذاری کنند. در بسیاری از کشورهایی که به مراتب وضعیتی بدتر از ما داشته و دارند افراد موفق سرآمد و رهبران امیدوارکننده به‌پا خاستند و شرایط کل جامعه را عوض کردند؛ بنابراین بر ماست که به شکل انفرادی و جمعی، در راه ارتقای شخصیت اجتماعی و فردی خود تلاش کنیم و کمک کنیم دیگران نیز در اطراف ما روزبه‌روز پیشرفت کنند و باورهای انسانی و جمعی خود را بهبود بخشند. ■

به‌خصوص نسل تحصیلکرده و کتابخوان ما را به بی‌تفاوتی کشانده است. امید من آن است که با اتفاقات اخیر مثل تحریم‌ها و جلوگیری از ورود کالاهای خارجی ملت ما به‌جایی برسند که با تولید داخلی و نشاطی که حاصل از این اتفاق می‌موند و مبارک رخ می‌دهد و به نظر می‌رسد مسئولان کشور آن را جدی گرفته‌اند از لحاظ اقتصادی چشم‌اندازهای تازه‌ای را شاهد باشیم که به رشد و خودباوری جوانان ما منجر شود. از سوی دیگر به نظر می‌رسد باز مسئولان کشور مجاب شده‌اند با شفافیت بیشتری با مردم برخورد کنند. اگر این اتفاق رخ دهد و ادامه داشته باشد و نهادینه شود، به نظر من به‌عنوان یک روان‌شناس، در آینده نه‌چندان دور در کشور، اقشار تحصیلکرده به ثبات عاطفی و خودباوری خواهند رسید و بین حاکمیت و قشر تحصیلکرده و مولد جامعه یک وفاق ملی شکل خواهد گرفت. من به این ماجرا اعتقاد و اعتماد دارم. کشور ما از لحاظ مسائل داخلی امتیازات بسیاری در صحنه بین‌المللی دارد و پتانسیل‌های بسیاری برای رشد و داشتن امید برای بهبود چندوجهی وضعیت خود دارد و تنها میزانی از عقلانیت و برنامه‌ریزی برای رسیدن به آن ثبات که کشورهای دیگر سال‌هاست به آن رسیده‌اند، کفایت می‌کند تا مردم ما دلگرم و امیدوار شوند و به بالندگی

برای چشم‌اندازی زیباتر که تنها با یک فرایند فردی قابل اتفاق است؛ یعنی اگر بستر جامعه به‌نوعی فراهم شود که مردم بتوانند به آگاهی‌های شفافت‌تری از مشکلات حکومت قرار بگیرند می‌توانند همدلی بیشتری از خود نشان دهند و با امید و اتکا به توانمندی‌های داخلی و فردی، پیشرفت‌های فردی را بیشتر دامن بزنند و این پیشرفت‌های فردی روح جمعی را برای رسیدن به یک وحدت ملی و پیشرفت ملی ایجاد می‌کند. به‌خصوص با توجه به تحریم‌های اخیر و قوانینی که باعث شد اجناس خارجی کمتر وارد کشور شود ما شاهد نوعی رونق تولیدات داخلی هستیم می‌توانیم امیدوار باشیم که این تولیدات و حرکت ملی ما را به یک فرایند رشد بیشتر برساند.

از دیدگاه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی به نظر می‌رسد هر زمان که کشور ما در تعارض با یک نیروی خارجی بوده نیروهای داخلی با آگاهی و بینش نسبتاً بالایی به یک وحدت جمعی رسیده‌اند. این امر را در تاریخ چند سال گذشته کشور بارها و بارها تجربه کرده‌ایم.

آنچه در کشور ما تأمل‌برانگیز است و در سال‌های اخیر روند رو به رشدی داشته، متأسفانه تعارض نیروهای داخلی بوده، به شکلی که حتی وفادارترین نیروهای داخلی با هم درگیر شدند و این ناامیدی مردم و



صرف‌نظر از همه فشارها و اتفاقات و نامالیامات هریک از ما مسئول امیدبخشی به خود و تربیت و ارتقای اخلاق فردی و اجتماعی‌مان هستیم. هر نوع عامل خارجی نامطبوعی، بهانه‌ای است برای افرادی که نمی‌خواهند روی شخصیت خود سرمایه‌گذاری کنند

ما مردم، خودمان، مهمترین امید حال و آینده خود هستیم، اگر قدر داشته‌هایمان را بدانیم!



سعید حاتم تهرانی

فعال سیاسی

« به نام آنکه هستی را قلم زد به نورش، عالمی این‌سان، رقم زد این روزها، در جو غالب فضای مجازی هر روز با اخبار ناگواری از تحریم‌ها، مشکلات عدیده کشور، بحران‌ها و فرابحران‌ها، و انواع و اقسام رویدادهای ناامیدکننده، روبه‌رو هستیم و انعکاس این حجم از اخبار آشفته‌کننده، موجب شده است شرایط ذهنی جامعه نیز به‌جای آنکه متکی بر همه واقعیت‌های شیرین و تلخی باشد که با آن‌ها روبه‌رو هستیم، بیشتر مبتنی بر داده‌های یک‌جانبه این فضای مجازی است. حال آنکه در شرایط واقعی، زندگی با همه معضلات و بحران‌هایی که مردم با آن‌ها دست به‌گریبان هستند، در جریان است. این سؤال جدی برای بسیاری از اقشار مختلف جامعه و از گروه‌های سنی متفاوت مطرح است که در میان این‌همه غلغله ناشی از رویدادهای ناگوار، روزه‌های امید در کشور ما کدامند؟ نگارنده این سطور خود را در مقام و موقعیتی نمی‌داند که برای پاسخ دادن به نگرانی‌ها و دغدغه‌های دلسوزان جامعه و نیز آسیب دیدگان از این اوضاع، به برشماری روزه‌های امید از دید خود بپردازد، شاید هم به امیدهایی که این عضو کوچک جامعه بزرگ ایران به آن‌ها می‌نگرد، از سوی کسانی که همواره عادتشان بیان نقاط ناامیدی است، توجه زیادی معطوف نشود؛ اما برحسب احساس مسئولیت خویش و عشق به مردم و میهنم و نیز باور و تعلق خاطر عمیق به دستگاه فکری و اعتقادی‌ام، و همچنین به‌افتخار تاریخ پر از درس و تجربه کشورم، و نیز به محبتی که در دل نسبت به همه انسان‌های هستی، و

بلکه بالاتر از آن، به همه موجودات ریزودرشت این عالم پهناور دارم، در این یادداشت کوتاه سعی نموده‌ام از دو شخصیت نامدار تاریخ معاصر ایران و جهان، در ابتدا و انتهای این نوشتار، سخنانی را نقل نموده و در میانه این دو سخن، به پنجره‌ای واقعی از امید در جامعه ایران امروز، اشاره مختصری نمایم، تا هر کس به‌اندازه قدرشناسی خود از خویشتن خویش و به‌پاس از داشته‌های گران‌قدری که دارد و داریم، خود به داوری بنشیند

سخن اول: بیانی از شاعر نامی معاصر، مرحوم فریدون مشیری

باری، اگر روزی کسی از من بپرسد

چندی که در زمین بودی چه کردی؟

من می‌گشایم پیش رویش دفترم را

گریان و خندان، برمی‌افرازم سرم را

آنگاه می‌گویم که بذری نوفشاندن ست

تا بشکفد، تا برهد، بسیار مانده است.

در زیر این نیلی سپهر بی‌کرانه

چندان که یارا داشتیم، در هر ترانه

نام بلند عشق را تکرار کردم

با این صدای خسته، شاید، خفته‌ای

در چارسوی این جهان بیدار کردم

من مهربانی را ستودم

من با بدی پیکار کردم

پژمردن یک شاخه گل را رنج مردم

مرگ قناری در قفس را غصه خوردم

وز غصه مردم شمی صدمبار مردم

شرمنده از خود نیستم گر چون مسیحا،

آنجا که فریاد از جگر باید کشیدن،

من، با صبوری، بر جگر دندان فشردم!
شب‌های بی‌پایان نخفتم
پیغام انسان را به انسان، باز گفتم
حرفم، نسیمی از دیار آشتی بود
در خارزار دشمنی‌ها.

آنچه مرحوم مشیری در این بیان کوتاه به آن اشاره می‌کند، نمونه‌ای از انواع مشکلات زمان زیست اوست که امروز نیز در جامعه زمان ما نمونه‌ها مشابه آن وجود دارد، اما او در لابه‌لای کلمات و جملاتش، به رویکردهای خود نسبت به این امور، اشاراتی کرده است که امروز نیز می‌تواند، برای همه نسل‌های موجود در جامعه ما، قابل تأمل و بررسی باشد: «حرفم نسیمی از دیار آشتی بود، در خارزار دشمنی‌ها»

جامعه‌ای ما در کنار انواع و اقسام بحران‌ها و ابر بحران‌ها، از جمعیتی برخوردار است که ۷۰ درصد آن بین سنین ۱۵ و تا ۶۴ هستند و حدود یک‌سوم جمعیت آن نیز بین ۲۵ تا ۴۰ سال دارند. بنا به اظهار نظر کارشناسان جمعیت‌شناسی، هنگامی که حداقل ۷۰ درصد جمعیت در بازه سنی ۱۵ تا ۶۴ سال (سنین فعالیت یا کار) باشند، اصطلاحاً آن جامعه در شرایط «فرصت جمعیتی» به‌سر می‌برد. کارشناسان می‌گویند، نقطه شروع بسیاری از کشورهایی که توسعه را تجربه کرده‌اند، همین نوع فرصت جمعیتی بوده است. از طرف دیگر جامعه مدنی ایران، علی‌رغم آنکه راه درازی در پیش دارد تا بتواند به‌عنوان یک نیروی اثرگذار در کنار ساختار قدرت و ثروت، عمل کند، اما در این سال‌ها، از رشد نسبتاً خوبی برخوردار شده و امکانات فضای مجازی نیز، بر

است که با زندگی آدمیان درآمیزد. دانش را نیز با همین شور و شوق طلب کرده‌ام و پیوسته آرزو داشته‌ام که از راز دل آدمی باخبر شوم و سر تایش ستارگان را دریابم و کوشیده‌ام تا اعداد فیثاغورسی که بر جهان کون و فساد حاکم‌اند بشناسم و در این راه، به اندک بهره‌ای دست یافتم

عشق و دانش، این دوشوق نخست، بدان قدر که از آنان بهره یافتیم، مرا به سوی آسمان سوق داده‌اند، اما احساس شفقت و همدردی با رنج‌های آدمیان، پیوسته مرا به زمین بازگردانده است. پژواک فریادهای دردآلود در قلبم به اهتزاز درمی‌آید. کودکان قحطی‌زده، قربانیان شکنجه‌های جلادان ستمکار، کهن‌سالان ناتوان و بیچاره‌ای که خود را، بار منفوری بر دوش فرزندان احساس می‌کنند و تمامی دنیای تنهایی و فقر و رنج، طنز تلخی است که آرمان‌های بلند انسانی را ریشخند می‌کند. در دلم بوده است که از شدت رنج‌ها و کثرت شرور در جهان بکاهم، اما توفیقی نیافتم و خود نیز از این بدی‌ها، رنج بردم.

این راهی است که من در زندگی پیموده‌ام. آن را شایسته زیستن یافته‌ام و اگر بار دیگر، مهلت زندگی عطایم شود، با خوشحالی، همین راه را خواهیم پیمود. ■

با ورود به منازعات و پیرانگر، این فرصت تاریخی را برای استفاده از توانایی چنین جمعیتی، و در راستای توسعه ملی، از دست ندهد. این یادداشت را به جملاتی از فیلسوف معاصر، برتراند راسل، پایان می‌برم.

سه شور ساده اما به‌غایت نیرومند، بر زندگانی من فرمان رانده‌اند: یکی سودای عشق، یکی طلب دانش و دیگری احساسی تحمل‌ناپذیر از شفقت و همدردی با آلام بشری. این سه حس، چون بادهای تند، مرا خودسرانه به این سوی و آن سوی کشانده و بر اقیانوسی از غم تالاب گرداب ناامیدی پیش رانده‌اند.

نخست جویای عشق بودم از آنکه عشق وجد و شادی می‌آفریند، وجدی آن چنان ژرف که حاضر بوده‌ام برای به دست آوردن چند ساعت از آن شادی شگفت، باقی عمرم را نثار کنم. دیگر بدان خاطر که عشق، آدمی را از رنج و تنهایی می‌رهاند، تنهایی هولناکی که در آن، انسان لرزان و ترسان، در مرز هستی، به دره بی‌انتهای نیستی می‌نگرد. سرانجام عشق را بدان خاطر جویا بوده‌ام که در اتحاد عشق، بهشتی را که در خیال قدیسان و شاعران گذشته است، در یک مینیاتور عرفانی به چشم دیده‌ام. این هاست آنچه در عشق جست‌وجو کرده‌ام و یافته‌ام، هر چند که عشق خوب‌تر از آن

توان تأثیرگذاری آن بسیار افزوده است. استفاده از این امکانات، هم نیازمند اعتماد به نفس بوده و هم محتاج روحیه مسئولیت‌پذیرانه از سوی تک‌تک اعضای جامعه مدنی ایران است. فراموش نکنیم که آن دسته از اعضای جامعه ایران که از سنینی بالاتر از ۶۴ سال نیز برخوردارند، درست است که از دیدگاه این نظریه، به‌عنوان فرصت جمعیتی محسوب نمی‌شوند، اما همه آن‌ها سرمایه‌های تجربی جامعه ما هستند و هر کدام از آن‌ها وجود ذی‌قیمتی می‌باشند که در کنار جمعیت فعال ۷۰ درصدی، می‌توانند نقش تاریخی خود را ایفا کند

با برخورداری از چنین سرمایه عظیمی، نقش امید به آینده، برای بهره‌برداری از این سرمایه، بسیار تعیین‌کننده است، زیرا در هر تلاشی که برای هر تغییر اجتماعی صورت می‌گیرد، و هدف از آن، برخورداری از زندگانی عالی‌تر و آگاهی و دانایی بیشتر است، وجود امید، عاملی بی‌اندازه تأثیرگذار است. آنچه جامعه مدنی ما می‌تواند و لازم است بر آن پای فشرده، این است که اسیر سوداهای افراطیون داخلی و انحصارگرایان جهانی نشده، و با بهره‌گیری از هوش جمعی خویش و به اتکای تجربه تاریخی خود، و با تکیه بر فرهنگ غنی دینی و ملی، عزمی بلند نماید، تا کشورمان،



با استراک، سام ابراهیم را همراهی کنید



حق استراک سالانه داخل کشور
یا هزینه پست

شهرستان ۱۲۰۰۰۰ تومان
تهران ۸۰۰۰۰ تومان

نام و نام خانوادگی

نشانی

تلفن

کد پستی

حساب سیبا شماره ۰۱۰۶۵۷۴۴۷۰۰۷ بانک ملی به نام مدیر مسئول

تهران: خیابان انقلاب، خیابان سعدی شمالی، خیابان هدایت (شهید بهرگان قلندی)

تلفن: ۷۷۵۳۷۰۲۲

پعد از ظهر اسلام، پلاک ۱۲۹

پست الکترونیکی: info.payamebrahim@gmail.com

سیر روشنفکری در ایران

بخش ششم



علی قاسمی

پژوهشگر تاریخ

هیچ چیزی ثبات نداشته است. در یک جامعه وجود مجلس و نهادهای دیگر به برقراری ثبات کمک می‌کنند و در صورت



میرزا کوچک خان جنگلی

فقدان این‌ها و زیر سؤال رفتن قدرت پادشاه وضعیتی حاکم می‌شود که در چنین وضعیتی گفتار و دالی که ضرورت می‌یابد، دال امنیت است. این دوره مقارن است با انقلاب بلشویکی در روسیه که خود این عامل برای مردم جامعه ایران نویدبخش است.

زمانی که احمدشاه قاجار به سن قانونی می‌رسد بر تخت پادشاهی می‌نشیند تا مایه وحدت ملی شود. وثوق‌الدوله

گرفته بود. علت مقبول افتادن رضاخان از طرف گرایش‌های سکولار و مذهبی به خاطر شرایطی بود که جامعه ایران در آن به سر می‌برد و این شرایط هم مرهون زمینه‌های اجتماعی، تاریخی و سیاسی ایران بود. این شرایط چه بود که زمینه را برای آمدن رضاخان هموار می‌نمود؟ از سال‌های ۱۲۸۷ (به توپ بستن مجلس) تا کودتای ۱۲۹۹ این حوادث در ایران به وقوع پیوست:

دستگاه دولتی قاجاریه ناکارآمد بود. از آنجا که در ایران ملوک‌الطوایفی و ساخت ایلداری حاکم بود ما شاهد وضعیت واگرایی از مرکز بودیم و ایلات به وسیله قدرت‌های خارجی از جمله روسیه، انگلیس و آلمان مسلح می‌شدند تا در روابط قدرت بتوانند تأثیرگذاری داشته باشند. پادشاهان قاجار به واسطه این که منابع خزانه به پایان رسیده بود از خارجی‌ها وام می‌گرفتند، بنابراین بیش از پیش دچار وضعیت وابستگی شده بودند.

در این دوره سیزده ساله، ۳۶ کابینه به قدرت می‌رسند. به گفته یک محقق، از ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۹ تقریباً هر سه ماه یک بار دولت تغییر پیدا کرده است. در دوره اول مشروطه ایران از مجموع ۱۶ دولت، دوازده دولت آن عمری کمتر از یک ماه داشته است، ۱۷ دولت عمری از یک تا سه ماه و بیست دولت، سه تا شش ماه عمر داشته است. در واقع در این دوره

در شماره قبل به مشخصه‌های دوره اول روشنفکری اشاره‌ای داشتیم و در این شماره دوره دوم روشنفکری را با مشخصه‌های آن از نظر می‌گذرانیم.

زمینه‌های به قدرت رسیدن رضا خان

از مشروطه تاکنون سه جریان روشنفکری وجود داشته است: جریان استقلال‌خواه، جریان عدالت‌خواه و جریان آزادی‌خواه که در سه صورت ملی، مذهبی و مارکسیستی به حیات خودشان در بیش از یک قرن ادامه داده‌اند و پیروانی و مخالفانی یافته‌اند.

جریان عدالت‌خواه که در صورت مذهبی متبلور شده بود در حقیقت خود را و مدار جریان استقلال‌خواه می‌دانست که در قالب مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری ادامه حیات می‌داد. به عنوان مثال جنبش جنگلی‌ها و شخص میرزا کوچک خان و محمد خیابانی تحت تأثیر افکار سیدجمال و شعار اتحاد اسلام او بودند.

از شهریور ۱۳۲۰ در جامعه گرایش‌هایی به وجود می‌آید که سعی دارد با بازخوانش قرآن، صورت‌بندی از آموزه‌های اسلامی ارائه دهد که بتواند در نسبت با مدرنیته و علم، تضاد و دوگانگی‌ها را حل کند. علت به وجود آمدن این گرایش‌ها هم این بود که در دوره رضاشاه الگوی تجدد از بالا به صورت فرمایشی در قالب نهادی انجام

می‌شد. افرادی همچون بازرگان و سحابی نگاهشان این بود که با تکیه بر همین منابع معرفتی می‌توانند یک نسبت جدید

بعد از انقلاب مشروطه، در مجلس اول به خاطر قدرت داشتن نیروهای انقلابی حدود ۷۹ درصد از ترکیب مجلس را تجار و روشنفکران تشکیل می‌دادند و ۲۱ درصد دوم ملاکان از ۲۱ درصد به ۳۰ درصد رسیدند؛ یعنی به میزانی که مشروطه با ضعف‌هایی مواجه می‌شود

بین علم و دین برقرار کنند. ایشان بر این باور بودند که اگر دینی باشد که با این آموزه‌ها بخواند قطعاً میزان حقانیت و عقلانیتش بیشتر می‌شود و پذیرش آن برای مردم ممکن‌تر می‌شود. در بین این روشنفکران رویکرد کیهان‌شناختی به گیتی قوی‌تر بود. همچنین عقل‌ابزاری، مسلط و غالب بود؛ عقلی که واقعیت را تکه‌تکه می‌کند و با تلبورش در صورت فناوری می‌تواند به استیلای سوزنه بر ابژه بیانجامد؛ به عبارت دیگر، عقل آنچه را در بیرون خودش می‌بیند به تملک می‌گیرد. اینان همچنین در فهم واقعیت‌ها و پدیده‌ها از روش‌های پوزیتیویستی و تجربه‌گرایانه استفاده می‌کردند و تلاش می‌شد در فهم آموزه‌های دین هم از همین شیوه استفاده کنند. در تفسیر قرآن هم سعی بر تفسیری عقلی و علمی بود.

از منظر سیاسی اینان بیشتر به‌نوعی آزادی‌خواهی لیبرال تمایل داشتند. از منظر خاستگاه طبقاتی عمدتاً از طبقات شهری بودند که با تسامح می‌توان گفت از خرده‌بورژوازی لیبرال و از طبقات متوسط مرفه برخاسته بودند. در جریان ملی شدن صنعت نفت، آن‌ها ملیت‌گرایی را با مذهب پیوند زدند و به نوعی ناسیونالیسم مذهبی معتقد بودند که البته از آنجایی

دوم ملاکان از ۲۱ درصد به ۳۰ درصد رسیدند؛ یعنی به میزانی که مشروطه با ضعف‌هایی مواجه می‌شود. در ادوار بعدی تعداد ملاکان در مجلس بیشتر می‌شود و به ۵۰ درصد می‌رسد. تعداد نمایندگان بازاریان و اصناف در مجلس اول حدود ۴۱ درصد و در ادوار بعدی به ۱۰ درصد، ۷ درصد و ۴ درصد کل نمایندگان می‌رسد و این نمایانگر این مسئله است که وقتی در جامعه‌ای شکل‌بندی طبقات به‌گونه‌ای باشد که طبقه غالب و مسلط بتواند استراتژی خودش را پیش ببرد به‌صورت مانعی در برابر نیروی انقلابی و تحول‌خواه ظاهر می‌شود و در روابط قدرت تأثیرگذاری می‌کند. به شکلی دیگر، ملاکان با بورژواها با هم به وحدت می‌رسند و این بورژوا ملاک تکیه‌گاه دولت می‌شود. رضاشاه یکی از این دولت‌هاست که استراتژی خود را بر پایه امنیت‌محوری گذاشته بود.

پارادایم نسل دوم روشنفکری

جنبش زمانی به پیروزی می‌رسد که مشخصه‌های زیر را داشته باشد: جنبش باید گسترده باشد؛ محلی و قومیتی نباشد، چراکه اگر جنبش بخواد از محدوده خودش خارج شود و در گستره ملی بتواند همه لایه‌ها را پوشش دهد دالش باید آن‌قدر وسیع باشد تا بتواند همه لایه‌ها و قشرهای اجتماعی را پوشش دهد.

جنبش باید استمرار داشته باشد. از آنجایی که جنبش مشروطه یک جنبش شهری بود، خیلی راحت بورژوازی ملاک علیه روشنفکران و خرده‌بورژوازی تجاری ملی ایستاد و آن‌ها را حذف کرد. بزرگ‌ترین چالشی که روشنفکران دینی در دوره رضاشاه با آن مواجه بودند چالش سنت و مدرنیته است که در قالب علم و دین و عقل و دین خودش را نمایش می‌دهد. درواقع عقل و دین صورتی از همان تضاد تجدد با سنت است.

بعد از پارادایم احیاگرانه نسل اول روشنفکری، پارادایم نسل دوم (بعد از شهریور ۲۰)، تأثیرپذیری از علم و فناوری غرب است. علم در نزد اینان به‌مثابه مرجع نهایی، قطعی و متقن قلمداد

قرارداد ۱۲۹۸ را با انگلیس امضا می‌کند و در پی آن واگذاری‌هایی انجام می‌گیرد. شورش‌ها و قیام‌هایی از جمله قیام کوچک خان در گیلان، خیابانی در تبریز و پسیان در استان خراسان صورت می‌گیرد. همچنین در مسجدسلیمان در سال ۱۲۸۷، نفت کشف می‌شود و این مسئله موقعیت استراتژیکی ایران را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و انگلیس در پی این است که اوضاع را به‌گونه‌ای سامان دهد تا بتواند حداکثر استفاده را از این ذخایر ببرد. آیت‌الله بهبهانی هم کشته می‌شود و وضع روحانیت آشفته می‌شود. بین جریان‌های تحول‌خواه دودستگی ایجاد می‌شود و همدیگر را متهم به این ترورها می‌کنند.

شرایط ترسیم‌شده، دال امنیت را در اذعان همگان ضروری می‌ساخت. درواقع این دال ترجمان امیال، خواسته‌ها، افکار و گرایش‌ها و منافع مردم جامعه ایران بود. جامعه ایران آماده پذیرش فردی با خصوصیات رضاخان بود.

رضاخان پیشینه ایلی و اشرافی نداشت و بنابراین منقطع و گسسته از آن چیزهایی بود که در ذهن مردم منفی بود. بعد از صفویه، رضاخان اولین فردی بود که یک دولت غیرقبیله‌ای را بر سر کار آورد. رضاخان وقتی به قدرت می‌رسد دست تمام قدرتمندان قدیم را کوتاه می‌کند. رضاشاه با به قدرت رسیدن اصلاحاتی را از بالا در قالب نهادهای مدرن انجام می‌دهد. او بر سه نهاد تکیه دارد: ارتش، دستگاه بوروکراسی و طبقاتی که از آن به بورژوازی ملاک تعبیر می‌شود. درواقع بعد از مشروطه، بورژوازی که در شهرها بودند در واحدهای صنعتی رشد و نمو کرده بودند و صاحب منافع شده بودند. بخشی از این‌ها از طریق خرید زمین‌های خالصه تبدیل به ملاکان شده بودند و یک بافت ترکیبی بورژوا ملاک را درست کرده بودند.

بعد از انقلاب مشروطه، در مجلس اول به خاطر قدرت داشتن نیروهای انقلابی حدود ۷۹ درصد از ترکیب مجلس را تجار و روشنفکران تشکیل می‌دادند و ۲۱ درصد از ملاکان بودند. در مجلس

مسخ‌شدگی و روابط نابرابر خارج شوند و بنابراین شاهد رشد جنبش‌های آزادی‌بخش ملی در فاصله دو جنگ جهانی اول و دوم بودیم.

رویکرد نهضت آزادی این بود که پشتوانه ایدئولوژیکی داشته باشد. مهندس بازرگان، مهندس سحابی و آقای طالقانی درصدد بودند با تکیه بر عنصر مذهب و ملیت هویت دیگری بسازند که این هویت جدید در ادامه مبارزات بتواند به کمک آزادی جامع‌ه بیاید. خوانش این‌ها از اسلام خوانشی نو بر پایه دستاوردهای علمی و متدولوژیک بود. به‌عنوان مثال مهندس بازرگان سعی می‌کرد بعضی از واقعیت‌ها را از زاویه ترمودینامیک شرح دهد یا با تکیه بر دستاوردهای علمی مطهرات در اسلام را توضیح دهد. همچنین آقای سحابی درباره خلقت آفرینش انسان در قرآن تلاش داشت با تکیه بر دانش زمین‌شناسی و داروین‌سیسم آفرینش آدم را توجیه علمی کند. آقای طالقانی نیز در تفسیرهای قرآن همین مشی را دنبال می‌کرد. در واقع همه به نحوی تحت تأثیر پارادایم زمانه که علم بود قرار داشتند و سعی می‌کردند مذهب را به شکلی توجیه عقلانی کنند و این مسئله نشان‌گر این بود که خود این گرایش علمی، صورت دیگری از جریان تجدد بود و همین تضاد بین سنت و تجدد را به وجود آورد.

پس از واقعه پانزده خرداد و سرکوب شدید رژیم شاه، افرادی از درون نهضت آزادی به این نتیجه رسیدند که با مشی کنونی نهضت نمی‌توان حرکت کرد، بنابراین افرادی چون حنیف نژاد و بدیع‌زادگان از نهضت آزادی جدا شدند و با طرح‌اندازی نو در زمینه‌های ایدئولوژیک، تشکیلاتی و سیاسی سعی کردند مشی جدیدی را به کار ببندند که رادیکال‌تر باشد و در چارچوب‌های پارلمان‌تاریستی نباشد. مشی این‌ها از نظر ایدئولوژیکی، تکیه روی هستی‌مذهب بود. از نظر روش، هم از علم بهره می‌بردند و هم از میانی مارکسیسم که در واقع از آن به فن مبارزه تعبیر می‌کردند. تشکیل اردوگاه و بلوک در جهان قطعاً تأثیر زیادی بر روی بینش و روش افراد مبارز داشت. ■

و هویت داده بودند دوباره در ادامه همان الگوها و پارادایم‌های قبلی به‌رغم فشارهای وارده به آن‌ها سعی کردند با جمع‌بندی از گذشته به یک صورت‌بندی جدیدی از فعالیت‌های مبارزاتی سیاسی دست بزنند.

به‌عنوان مثال از حزب توده افراد و جریان‌اتی سر برآوردند که معترض این بودند که علی‌رغم آن‌همه سازمان نظامی عریض و طویل و سرسپاری به شوروی چرا این حزب در مقابل کودتا کاری انجام نداد و این مسئله هم در بین پیروان آن حزب و هم بین نیروهای مبارز تأثیر منفی گذارد. از درون حزب توده که این کم‌کاری‌ها و تأخیرها را نسبت به جریان کودتا مشاهده کردند سعی کردند مشی مبارزاتی‌شان را به صورتی دیگر صورت‌بندی کنند. افرادی چون بیژن جزنی و جریان‌اتی مثل احیائون و جریان طوفان که با تکیه بر چین و دوری از شوروی به‌عنوان شاخه‌های مارکسیستی مطرح شدند. بعدها جزنی با احمدزاده‌ها و پویان توانستند جریان فدائی‌ها را با تکیه بر مشی چریکی پایه‌گذاری کنند. نهضت آزادی جریان دیگری بود که در چهارچوب جبهه ملی فعالیت می‌کرد و به این نتیجه رسیدند که برای یک مبارزه ثمربخش نیاز به تکیه‌گاه‌های ایدئولوژیک قوی‌تری دارند. انتخاب این مشی به این دلیل بود که جبهه ملی ایدئولوژی نداشت و فقط بر یک مشی الگوی ناسیونالیستی بنا شده بود و جبهه ملی هم ترکیبی از عناصر، محافل و احزاب مختلفی بود که تنها مخرج مشترک آن‌ها حفظ منافع ملی، هویت ملی و پاسداری از جامعه و جغرافیای سیاسی در قالب شعار ملی شدن صنعت نفت بود. البته جریان‌اتی مثل پان‌ایران‌سیسم هم بودند که با تکیه بر گرایش‌های بعضاً باستان‌گرایی یا شووینستی سعی می‌کردند که این گرایش‌های ملی‌گرایانه را با تکیه بر مبانی ایدئولوژیک هویت بخشند.

تقابل دو جبهه متحدین و متفقین بر سر منافع این امکان را برای تنفس کشورهای جنوب باز کرد تا این‌ها از استعمار و

که شناسه‌های ملیت، جغرافیای سیاسی و زبان با محتوای مذهبی سازگار نبود و اصولاً مذهب تشیع بر پایه امت بنا شده تعارض‌ها و دوگانگی‌هایی را به وجود می‌آورد.

این طیف روشنفکران در حوزه حل تضادهای اجتماعی، به سمت الگوی وفاق و وحدت حرکت می‌کردند؛ یعنی تا جایی که میسر بود در پی حل تضادها بودند. به‌عنوان مثال بازرگان و ملیون به مشی پارلمنتاریسم گرایش داشتند و بر این باور بودند که در خانه ملت می‌توان با استفاده از خرد جمعی به حل تعارض‌ها فائق آمد.

به‌طور مختصر می‌توان ویژگی‌های پارادایم دوم روشنفکری را موارد زیر دانست:

تکیه بر رویکرد پوزیتیویستی و تجربه‌گرایانه در فهم پدیده‌ها؛ تکیه بر کیهان‌شناختی در مقابل هستی‌شناختی؛ تقدم فردگرایی در مقابل جمع‌گرایی؛ تکیه بر الگوی وفاق در مقابل الگوی ستیز؛ استعمارستیزی؛ پیوند ملیت با مذهب؛ تأویل و تفسیر قرآن با علم پوزیتیویستی. روشنفکران این دوره متأثر از پارادایم زمانه خود بودند که پارادایم پیشرفت، ترقی و تحول‌خواهی بود و همان الگوی روشنفکری قرن ۱۷ رو ۱۸ اروپا بود.

دوره سوم روشنفکری؛ پارادایم انقلابی‌گری، ایدئولوژی‌اندیشی و رادیکالیسم

پارادایم دوره سوم روشنفکری عمدتاً از بعد از کودتای ۲۸ مرداد مطرح شد. در باب دلایل روی آوردن به این پارادایم باید گفت که وقتی در جامعه‌ای مجموعه کنش‌های فردی جمعی و گروهی و سازمانی ارائه شده برای تغییر و تحول کارساز نمی‌افتد، طبیعتاً نسل‌های پس از آن سعی می‌کنند با رویکردها و طرح‌اندازی‌های جدید بتوانند جامعه را از آن وضعیت عقب‌مانده و استبدادزده نجات دهند.

سه جریان روشنفکری که از زمان مشروطه همچنان در حیات اجتماعی سیاسی ایران به صورت‌های مختلف با گرایش‌های گوناگون خودشان را صورت‌بندی کرده

پیدایش فلسفه علم و راهبردهای آن



ابراهیم خوش سیرت

پژوهشگر

«موضوع پیدایش فلسفه علم» در مجله شماره سی و یکم اسفندماه سال ۱۳۹۷ از دو منظر به ریشه‌یابی آن پرداخته است. از منظری چگونگی خردورزی به شیوه سوپژکتویته یا انتزاعی اندیشیدن در فلسفه پیشامدرن که عمدتاً در فلسفه یونان باستان و در نگاهی دیگر نحوه اندیشندگی علمی بر پایه سازوکارهای پراکسی مدرنیته و از این دو رویکرد شکل ارتباط میان فلسفه کلاسیک با فلسفه پسامدرن که بسیاری از متفکران فلسفه جدید به این نظریه پاسخ مثبت نشان نمی‌دهند. هرچند عده کثیری از فیلسوفان معاصر از رابطه آن‌ها سخن می‌گویند و بنا به دلایل علمی پای بر آن می‌فشارند. در بحث پیشین در حد توان فکری خود تلاش گردید تا به نسبت میان فلسفه سنتی و فلسفه جدید و مدرن با دلایل علمی و روانی بر این رابطه تأکید شود. این در حالی است که برخی از پوزیتیویست‌های منطقی با هر نوع رویکرد سوپژکتیو و متافیزسیون موضع منفی گرفته و بر پایه همان نگاه منفی‌گرایانه در خصوص علت‌العلل غایی و قانون علیت نظام حاکم بر جهان را که خالقی مدبر، هدایتگر است، نقد می‌کنند.

نقد اندیشه‌های دوران مدرنیته در واقع از نیمه اول قرن بیستم به‌عنوان مکتب‌های قالبی و ایدئولوژیک که در نظرگاه‌های فیلسوفان قبل از آن آغاز شده بود، شکل گرفت. در

این راستا نوعی بازگشت انسان به پیدایش فلسفه علم و راهبردهای آن جهان هستی و طبیعت و همزیستی مسالمت‌آمیز که خود جزئی از هسته‌های آن به شمار می‌رود در دستور کار جنبش‌های روشنفکری قرار گرفت؛ اما حاکمان خودکامه و نمایندگان نهادهای قدرت سیاسی و اجتماعی همواره در این بازگشت از طریق سازوکارهای فشار و تهدید به‌عنوان موانع در برابر آن صفا‌آرایی کردند. در اثبات این ادعا نظراتان را جلب می‌کنیم به مواضع متفکرانی چون فرانسیس بیکن که در رویارویی با غایت‌مندی مبتنی بر مدیریت الهی بر جهان و جهان‌پدیدارهاست، در واقع اهتمام آنان مبنی بر این است که تمام میدان را باید برای ماشینی (مکانیکی) کردن عالم، صرفاً تحت سیطره ریاضیات باز شود.^۱ به هر حال در نوشتار حاضر قصد بر این است که افزون بر تحلیل‌های نظری که قبل از این در فلسفه علم آمده است، بیشتر به نقش کارکردها و راهبردهای فلسفه پرداخته شود. نقش‌هایی که فیلسوفان و نخبگان علمی مغرب زمین بر پایه پروتستان‌تیسیم، در فرایند اصلاحات عقیدتی و مدرنیزه کردن جامعه‌ها در رویارویی با تفکرهای دگماتیسیم کلیسایی حاکم بر قرون وسطی و چالش‌هایی که متفکران علمی، اجتماعی و سیاسی برای تحقق یک جامعه هدفمند مدرنیته هزینه‌های بس سنگینی را متحمل گشته‌اند، بنا نهادند.

طرح این موضوع به این دلیل است که اکنون ما با جهانی مملو از کانال‌های دیجیتالی، شبکه‌های الکترونیکی و اینترنتی مواجه هستیم و به‌سرعت در حال شکافتن و درنوردیدن مرزهای سختی جغرافیایی بوده و حتی با عبور از مرزهای زمینی به کرانه‌های کرات آسمانی در حال صعود می‌باشیم و به از سویی به جهان وطنی و یا جهان شهروندی می‌پیوندیم و در سویی دیگر به زیستی فرازمینی راه پیدا می‌کنیم؛ لذا در پیگیری راهبردهای فلسفه علم لزوماً باید به فلسفه تحلیلی مراجعه کنیم. پردازش به فلسفه تحلیلی به این خاطر است که اساساً فلسفه از نوع کلاسیک و حتی فلسفه علم‌بخشی از مبانی آن بر پایه رویکرد سوپژکتیو (انتزاعی‌نگری) و کلی و کلان تفسیر می‌شود؛ این در حالی است که فلسفه تحلیلی به طریق تجربه‌گرایی منطقی، اولاً به صورت‌بندی شاخه‌های علوم جهان می‌پردازد، ثانیاً در هر عرصه علمی به آنالیز کردن آن اهتمام می‌ورزد، که در هر دو حال اُبژه‌گرایی است. واژه تحلیل، به معنای تجزیه، تفکیک و خرد کردن اجزایی از یک بافت ترکیبی متشکل اطلاق می‌شود. برای مثال: در آناتومی پزشکی جهت کالبدشکافی هریک از بافت و یا ارگانیزم حیاتی ساختمان بدن انسان که متشکل از قلب و عروق، کلیه، کبد، سیستم‌های عصبی و هورمون‌هاست، در مفهوم تحلیل علمی قرار می‌گیرند.

به کمک عقل (فلسفی و حسابگر) تا بدین وسیله بتوانیم در فرایند منطقی به دستیابی حقایق علم مورد تحقیق فائق آییم.

با این تعبیر به نظریه نقد و نقادی در فلسفه تحلیلی از یک سو می توان با رویکرد هرمنوتیکی به قرائت و بازنگری متنوع و متکثر علوم دقیقه و علوم جهان پرداخت و در نگره دیگر به آنالیز کردن علوم در هر عرصه‌ای به راهبردهای لازم آن‌ها پیگیر شد.

کاسیرر: یکی از متفکران نقاد دوره مدرنیسم، در پیوند و یگانگی فلسفه با نقد ادبی و زیباشناسی می نویسد: «میان مسائل اساسی فلسفه سیستماتیک و مسائل اساسی نقد ادبی همواره رابطه نزدیک موجود بوده است و پس از نوزایی روح فلسفی در دوره رنسانس که مدعی زایش دوباره علوم و هنرها بود این رابطه به تأثیری متقابل و

که محدود بودند؛ بسیار زیاد هستند. به طوری که اکنون در میان هزاران فلاسفه آکادمیک دنیا تنها ده هزار نفر در خود امریکا هستند که کارهای فلسفی و علمی انجام می دهند. از میان آن مجموعه که کار فلسفه تحلیلی کرده‌اند عبارت‌اند از: جرج ادوارد مور، لودویگ ویتگنشتاین، هرک اسلوگا، گوتلوب فرگه، جان آستین، ویلارد کواین و... در زمره فیلسوفان تحلیلی قرن بیستم به شمار می آیند.

این فیلسوفان و متفکرانی که به عنوان پوزیتیویست یا تجربه‌گرایی منطقی محسوب می شوند، به طور اعم فارغ از نظریه پردازی، تلاش آنان بیشتر در فلسفه تحلیلی با رویکرد علوم تجربی و اثباتی تعیین می گردید. از این روی چنان که در مقدمه بحث هم آمده است برای کاربردی نشان دادن فلسفه علم به چند مؤلفه مهم پرداخته می شود.

نمونه‌هایی از ترکیبات شیمیایی از جمله: اسیدها، بازها، نمک‌های معدنی و آلی، عناصر تشکیل دهنده آن مصادیقی است در توضیح و فهم از رویکرد تحلیلی.

تعریف فلسفه تحلیلی؛ آنالیز کردن و یا بسط نمودن موضوعات و مؤلفه‌های یک متن و یا متون فلسفه علمی را فلسفه تحلیلی گویند. از دیدگاه ویتگنشتاین درباره فلسفه تحلیلی: «رسالت فیلسوفان این است که واژه‌های فلسفه را از کاربرد متافیزیکی به کاربرد روزمره برسانیم.» ویتگنشتاین در رساله پژوهشی فلسفی خود می نویسد فلسفه یک علم فعالیت انسانی است که به مسائل هنجار گذارانه و مسائل ارزشی می پردازد.^۲

هرک اسلوگا در نگرش خود از فلسفه تحلیل به جای غور و فرورفتن در ذات فلسفه به مفاهیم و عناصر تشکیل دهنده فلسفه علم توجه و تأمل دارد؛ تا آنجا که این نظریه

”
تعریف فلسفه تحلیلی؛
آنالیز کردن و یا بسط نمودن
موضوعات و مؤلفه‌های یک
متن و یا متون فلسفه علمی
را فلسفه تحلیلی گویند. از
دیدگاه ویتگنشتاین درباره
فلسفه تحلیلی: «رسالت
فیلسوفان این است که واژه‌های
فلسفه را از کاربرد متافیزیکی
به کاربرد روزمره برسانیم.»



لودویگ ویتگنشتاین

حیاتی میان این دو قلمرو انجامید»^۴ نیز در تعریف و نقش کاربردی نقد می نویسد: «نقد می‌کوشد که بر سایه و روشن تأثیرات حسی و ذوق، پرتوی نفوذناپذیر بتاباند بی آنکه به سرشت آن‌ها آسیبی برسد؛ آن‌ها را با نور شناخت ناب پژوهش کند».^۵

ز این استدلال کاسیرر در امر نقدیابی استنباط می شود که بسیاری از مسائل پیچیده ذات رایانه هستی و هستنده‌های جهان را می توان به کمک نقد و قوای شناخت‌شناسانه شفافیت و تجزیه و تحلیل

واژه نقد: مؤلفه نقد در فلسفه جدید غرب بی تردید کلیدی‌ترین مباحثی هست که بدون استثنا همه متفکران پسامدرن در تبیین مسائل نظری و تحلیلی خود به آن پرداخته‌اند. مفهوم نقد و نقادی در تعبیر عرفی و عامیانه به‌ویژه در فرهنگ‌ها و ادیان سنتی رایج، چندان مثبت ارزیابی نمی شوند و بسا بعضاً با رویکرد منفی گرایانه و بازدارنده به آن می‌نگریستند.

تعریف نقد علمی: درواقع معیار و سنجشی است برای تشخیص درستی‌ها از نادرستی‌ها، کج‌روی‌ها و انحراف‌ها

بسیاری از پژوهندگان فلسفه تحلیلی را به خود جلب کرده است.

اسلوگا می نویسد: برآمد این همه آن است که کوشش برای تعیین ذات فلسفه تحلیلی ممکن است بی فایده باشد و فلسفه تحلیلی را باید بر پایه دایره‌های همپوشان شباهت‌های خویشاوندی مشخص کرد و نیز بر پایه روابط علی «تأثیر» که در همه راستاها و به یقین بس دورتر از مرزهایی که امیدواریم رسم کنیم، گسترش می‌یابند.^۳ پایه‌گذاران فلسفه علم و فلسفه تحلیلی به‌رغم فیلسوفان یونان باستان و سنتی

هولمز در باب اخلاقی مبتنی بر قانون طبیعی و قانون بشری می‌گوید: «گاهی سنت قانون طبیعی از واژه طبیعت، کل نظام طبیعت را مراد می‌کند؛ چیزی که می‌توانیم آن را «طبیعت کیهانی» بنامیم و نیز گاهی مرادش از طبیعت، طبیعت بشر است. به‌طور خاص غالباً تصور می‌کنند که خداوند واضع و منشأ قانون طبیعت است؛ بنابراین سنت اخلاق بخشی از نظام طبیعی اشیاست، پاره‌ای چیزها، مهم‌ترین

در سده‌های آغازین عصر مدرنیته و تحول‌خواهی متفکرانی که پایه‌گذار قانون‌مداری و تحکیم قانون در حوزه‌های خصوصی و عمومی کارکردگرایی بودند و در این زمینه بیشتر نام و نشانی دارند منتسکیو است که از جهاتی بر تحولات و نظم و نظام جامعه‌های متمدن و مترقی سایه افکنده است. از آن جمله تدوین قوانین مدنی توسط منتسکیو و برخی از حقوقدانان غرب سبب گردید

نمود و بدین شیوه تمامی فراگیری‌های علمی فیلسوفان کلان‌نگر و سوژه‌گرا را از آسمان اندیشه و عوالم ذهنیت‌گرایی به زمین آورد و کار آمدشان کرد، بدانسان که پس از رنسانس علمی متفکران جهان اعم از فیلسوفان، جامعه‌شناسان، روان‌شناسان و... عمدتاً در غرب به این رسالت بزرگ دست یازیده و هنرها و تمدن‌های درخشان و بسیار ارزشمند آفریدند. پدیدۀ قانون: قانون‌مداری در جهان‌بینی



ارنست کاسیرر

در سده‌های آغازین عصر مدرنیته و تحول‌خواهی متفکرانی که پایه‌گذار قانون‌مداری و تحکیم قانون در حوزه‌های خصوصی و عمومی کارکردگرایی بودند و در این زمینه بیشتر نام و نشانی دارند منتسکیو است که از جهاتی بر تحولات و نظم و نظام جامعه‌های متمدن و مترقی سایه افکنده است

چیزها در کردار فردی و اجتماعی طبیعتاً و مستقل از افکار و اعمال آدمیان درست و یا عادلانه‌اند».^۲

جان کلام اینکه علم فلسفه هم لزوماً می‌بایست نظیر سایر علوم جهان در زندگی بشر تأثیری مستقیم و همه‌جانبه ایفا کند.

پی‌نوشت:

۱. نظم دین و طبیعت، سید حسین نصر، ص ۱۴۰، ترجمه: انشاءالله رحمتی

۲. همان، ص ۱۵

۳. فلسفه تحلیلی در قرن بیستم ص ۱۰، ترجمه: فریدون فاطمی

۴. کتاب فلسفه روشنفکری، ص ۴۱۹، نویسنده: ارنست کاسیرر، برگردان: یدالله مؤمن

۵. همان، صفحه ۴۲۰

۶. سوره حدید، آیه ۲۵

۷. مبانی فلسفه اخلاق، صص ۱۸۸-۱۸۷، نویسنده: رابرت آل هولمز، برگردان: مسعود

علیا ■

که قانون‌های اساسی ملت‌های پیشرفته و دموکراتیک دنیا و مصوبات قانون‌های سازمان ملل متحد از روی آن تدوین و گسترش یابد.

حاکمیت قانون از لحاظ کاربردی در حوزه‌های دادگاه‌های عمومی، جنایی و خانواده مهم‌ترین ابزار و سازه‌های نظارت و کنترل بر خلاف‌کاران و عاملان جنایت‌های فردی و اجتماعی محسوب می‌گردد. طرح پروژه قانون و قانون‌مداری افزون بر نظریه‌پردازان دنیای پس از حاکمیت دموکراسی و شکل‌گیری جامعه‌های مدنی، پیشینه تاریخی دارد. چنانکه به‌عنوان مثال: تمامی انبیا تاریخی برای اجرای قسط، عدالت و موازین اخلاقی به استناد آیه: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» در میان امت‌های خود مبعوث شده‌اند. و سرانجام در اهمیت این گفتمان نظر تان را به دیدگاه رابرت آل هولمز جلب می‌کنیم؛

فلسفی مدرن از جمله بزرگ‌ترین دستاوردهای جامعه مدنی بشر به شمار می‌آید. وقتی بحث از قانون‌مداری می‌شود، در واقع مقصود همان حاکمیت و رعایت حقوق عامه و خاصه است و همین‌طور جهت دادن رفتارهای رادیکالیستی و پوپولیستی به قانون‌مداری و نظارت بر اقتدارطلبانی که در حوزه‌های قدرت فراتر از قانون بر مردمان جامعه خویش اعمال قدرت می‌نمایند. به همین علت هرگاه که پای قانون در هر عرصه‌ای به میان می‌آید فوراً موضوع عدالت و وجدان پاک بشر همسنگ و به‌موازات قانون بر صفحه جامعه مدنی می‌درخشد.

قانون و عدالت از منظر کارکردگرایی آن است که در برابر هر نوع تبعیض قومی، دینی، نژادی و جنسیتی موضع منفی گرفته و همواره خواهان منافع برابر به دور از هرگونه سهم‌خواهی فردی، گروهی و طبقاتی برای عام شهروندان است.

لزوم مستدل بودن باورها و اعتقادات



علی قنبریان^۱

دانشجوی دکتری
دانشگاه تهران

را پیشنهاد می‌کنم: خودتان را بشناسید، بگذارید باور از خود مراقبت کنند». خودفریبی به قدری اهمیت دارد که حتی مورد توجه فیلسوفان بزرگ اولیه بوده است. چنان‌که مشهور است افلاطون گفته است:

«خودفریبی بدترین نوع فریب است»
The worst of all deceptions is Self-deception (Plato)



ریچارد ایمزبری

مؤلف، مبحث اخلاق باور را در ذیل دو نظریه مطرح و بررسی می‌کند: الف) مدعای اخلاقی:^{۱۱} به این معنا که باور داشتن چیزهایی که فرد به آن‌ها سزاوار نیست، نادرست است؛

مقاله ایشان با عنوان «فضیلت باور: شکل‌گیری اخلاق باور بدون قرائن»،^۵ درباره اخلاق باور^۶ است که توسط ویلیام کینگدن کلیفورد^۷ -ریاضیدان و فیلسوف قرن نوزدهم- مطرح شده است. مقاله مذکور در ۲۸ مارس ۲۰۰۷ جهت داوری ارسال شده و در ۲۶ ژوئن ۲۰۰۷ پذیرفته شده و در ۳ آگوست ۲۰۰۷ به صورت آنلاین منتشر شده و در مجله بین‌المللی فلسفه دین (Int J Relig)^۸ در سال ۲۰۰۸ میلادی منتشر شده است. مجله مزبور ۶۳ صفحه بوده و مقاله ایمزبری در صفحات ۲۵ تا ۳۷ درج شده است. شناسه دیجیتال (DOI)^۹ مقاله برای دانلود آن از اینترنت عبارت است از: (۱۰.۱۰۰۷/۱۱۱۵۳/۱۰۰۷-۰۰۷-۹۱۳۹). مقاله در بخش اخلاق مدرسه الهیات کلارمونت^{۱۰} نگاشته شده است. مؤلف (ریچارد ایمزبری) در مقاله، مسئله خودفریبی^{۱۱} را به میان کشیده و آن را به معرفت‌شناسی پیوند زده است. ایشان پس از طرح مباحثی در این زمینه با این عبارت زیبا مقاله را به پایان می‌رساند: «پیدا کردن راه برون‌رفت از جنگل تاریک خودفریبی، سخت است. این کار نیازمند این است که ما نه تنها به "قرینه" بلکه به خودمان هم توجه داشته باشیم، هم به بیرون و هم به درون خودمان بنگریم. به نظر من اخلاق باور را هر چند بسیار مهم است- نمی‌توان به‌آسانی بیان کرد، اما اگر به شعاری نیاز داشته باشد من این

در قرن هفدهم ادعا شد، لمس استخوان‌های یک قدیس در فلورانس باعث شفا می‌شود. زیست‌شناسی تصادفی کشف کرد که آن استخوان متعلق به یک بز است! اما استخوان‌ها همچنان شفا می‌داد! انسان‌ها نه نادان به دنیا می‌آیند و نه احمق. احمق شدن نیاز به آموزش دارد! بزرگ‌ترین دشمن سعادت و آزادی انسان‌ها، دفاع کورکورانه از عقاید و باورهای غلط است. برتراند راسل دو ماهنامه پیام ابراهیم، شماره ۳۲، اردیبهشت ۱۳۹۸، سال ششم، ص ۶۷.

خودفریبی به قدری اهمیت دارد که حتی مورد توجه فیلسوفان بزرگ اولیه بوده است. چنان‌که مشهور است افلاطون گفته است: «خودفریبی بدترین نوع فریب است»

۱. معرفی ریچارد ایمزبری و مقاله «فضیلت باور»

پرفسور ریچارد ایمزبری^۲ استاد اخلاق دانشگاه زوریخ در کشور سوئیس بوده و در آنجا مدیریت مؤسسه‌ای را در اخلاق اجتماعی^۳ بر عهده دارد.^۴

مسئولیت آن‌ها را بر نمی‌دارد، بلکه چون آن‌ها از مسیر نادرستی به این باور رسیده بودند، چنین باوری زمینه را برای مجرم شناخته شدن آن‌ها فراهم می‌کند.^{۲۶}

مشهور است که ویلیام کینگدن کلیفورد گفته: «اعتقاد بر اساس شواهد ناکافی همیشه، همه‌جا، و از سوی هرکسی که باشد کاری نادرست است»

آیا اگر کشتی به سلامت به مقصد می‌رسید صاحب آن بی‌گناه شمرده می‌شد؟ آیا اگر مسافران تریلی با خوش‌شانسی مواجه می‌شدند و در سفرشان به‌سوی شمال [آنگزاس] زنده می‌ماندند، راننده تریلی مورد سرزنش نبود؟ به نظر کلیفورد جواب منفی است. درستی یا نادرستی یک باور بسته به چگونگی رسیدن به آن است، نه بسته به اینکه آیا مطابق با واقعیت هست یا نه. اگر از روی عدم صداقت او بدون دلیل [چنین باوری پیدا بشود، نادرست خواهد بود، هرچند به‌طور اتفاقی مطابق با واقعیت باشد، حتی اگر مسافران زنده می‌ماندند باز هم صاحب کشتی و راننده مجرم بودند. «آن‌ها بی‌تقصیر نبودند، تنها جرمشان فاش نمی‌شد.»^{۲۷}

علت مجرم بودنشان این است که آن‌ها باورشان را بر پایه درستی بنا نکرده بودند. به‌جای اینکه به‌صورت بی‌طرفانه شواهد را بررسی کنند، هرگونه شک و تردیدی را که به‌طور طبیعی ممکن بود داشته باشند، کنار زده و بی‌محبا بدون در نظر گرفتن عواقب نادرست، عمل کرده بودند. اعتقاد آن‌ها، حتی اگر صادقانه باشد، از روی بی‌توجهی و منفعت‌طلبانه بوده است. به نظر کلیفورد این یک «وظیفه همگانی»

که ویلیام ک. کلیفورد مقاله مشهور خود در سال ۱۸۷۶ میلادی با عنوان «اخلاق باور»^{۲۸} را با آن شروع می‌کند. در مثالی که کلیفورد بیان می‌کند و می‌توان حدس زد تا حدودی مرتبط با حقایق دوران خودش هست،^{۲۹} صاحب یک کشتی آماده می‌شود که کشتی‌اش را با محموله‌ای از افراد مهاجر که به‌دنبال خانه‌ای جدید بودند راهی دریا کند. کشتی قدیمی است و صاحبش نسبت به ایمنی آن تردید دارد. او احتمال می‌داد، شاید کشتی نیاز به تعمیر اساسی داشته باشد، هرچند این کار هزینه زیادی برایش به‌دنبال خواهد داشت.^{۳۰} به هر ترتیب او موفق می‌شود، این تردیدها را کنار بگذارد، با این استدلال که همه‌چیز مثل قبل به‌خوبی پیش خواهد رفت؛ بنابراین چنان‌که کلیفورد به ما می‌گوید، او شاهد حرکت کشتی با قلبی خوشحال و آرزوی موفقیت برای مهاجران در وطن جدیدشان بود و زمانی که کشتی به قعر اقیانوس رفت، پول بیمه‌اش را گرفت و چیزی از ماجرا نگفت.^{۳۱}

در دسامبر ۲۰۰۶ راننده تریلی به‌خاطر ۵۸ فقره قاچاق متهم شناخته شد و در ژانویه ۲۰۰۷ به حبس ابد محکوم شد. هیئت‌منصفه چنین نتیجه‌گیری کردند که حتی اگر او درواقع، درباره گرفتاری مسافران بی‌اطلاع بوده، با این حال سزاوار سرزنش است. عقیده به اینکه مشکلی وجود ندارد رافع مسئولیت او نسبت به آنچه واقع شده نیست، چراکه باورهایی که وی مبتنی بر آن‌ها عمل کرده یا باعث عدم اقدام او شده حتی اگر صادقانه باشد - چیزی نبوده که وی عقلاً سزاوار اتکا به آن‌ها باشد.

اگر کلیفورد بود، با این دیدگاه موافقت می‌کرد. در اشاره به صاحب کشتی، او نوشته: ما در مورد او چه باید بگوییم؟ مطمئناً او در مرگ آن افراد مقصر بوده است. می‌پذیریم که او واقعا به سالم بودن کشتی‌اش باور داشته، اما صادقانه بودن باور او فایده ندارد، چون او حق نداشته چنان‌که شواهد نشان می‌دهد چنین باوری داشته باشد.^{۳۲} نه تنها باور راننده و صاحب کشتی

(ب) مدعای معرفت‌شناختی:^{۳۳} به‌معنای اینکه سزاوار بودن، همیشه تابع قرائن تأییدکننده است.

نکته حائز اهمیت اینکه، مؤلف (ریچارد ایمزبری) در نوشتار حاضر، مسئله خودفریبی^{۳۴} را به میان کشیده و آن را به معرفت‌شناسی پیوند زده است.

۲. منتخبی از مقاله «فضیلت باور»

مشهور است که ویلیام کینگدن کلیفورد گفته: «اعتقاد بر اساس شواهد ناکافی^{۳۵} همیشه، همه‌جا، و از سوی هرکسی که باشد کاری نادرست است.»^{۳۶} از اخلاق باوری که او مطرح می‌کند چنین فهمیده می‌شود که دیدگاه وی شامل دو نظریه متمایز از هم می‌شود:

اول: مدعای اخلاقی:^{۳۷} به این معنا که باور داشتن چیزهایی که فرد به آن‌ها سزاوار نیست نادرست است؛

دوم: مدعای معرفت‌شناختی:^{۳۸} به‌معنای اینکه سزاوار بودن، همیشه تابع قرائن تأییدکننده است.

در یک بعدازظهر^{۳۹} گرم در ماه مه ۲۰۰۳ میلادی، حدود صد (۱۰۰) مهاجر ثبت‌نشده را سوار یک تریلی یخچال‌دار در جنوب تگزاس می‌کنند. به راننده ۷۵۰۰ دلار داده شده بود تا این محموله انسانی را از یک ایست بازرسی مرزی آمریکا عبور دهد، اما دما در داخل تریلی با در بسته شروع به بالا رفتن کرد و رطوبت به‌سرعت به ۱۰۰ درصد رسید. نقطه‌ای که در آن بدن انسان دیگر نمی‌تواند با تعریق خود را خنک کند و شروع به داغ شدن می‌کند. زمانی که راننده توقف کرده و در تریلی را باز می‌کند، هفده مسافر جان خود را از دست داده بودند و دو نفر دیگر هم پس از انتقال به نزدیک‌ترین بیمارستان جان خود را از دست دادند.

دادستان‌ها استدلال کردند که راننده به فریادها و ضربه زدن‌های مسافران به بدنه تریلی توجهی نکرده، اما وکیل مدافع او گفت موکل او نمی‌دانسته چند نفر داخل تریلی بوده‌اند و اینکه تقاضای کمک به زبان اسپانیولی بوده که راننده آن را بلد نبوده است.^{۴۰} او فکر نمی‌کرده مشکلی وجود داشته باشد و در نتیجه چنین ادعا شد که مسئولیتی در قبال مرگ مسافران نداشت است. این فاجعه غم‌انگیز مشابه داستانی است

است که «همه چیزهایی که به آن‌ها باور داریم» را مورد پرسش قرار دهیم. مطمئناً بسیاری از باورهای ما محصول فرهنگ است نه تجربه دست‌اول. البته «هدف

به نظر کلیفورد این یک «وظیفه همگانی» است که «همه چیزهایی که به آن‌ها باور داریم» را مورد پرسش قرار دهیم. مطمئناً بسیاری از باورهای ما محصول فرهنگ است نه تجربه دست‌اول. البته «هدف اصلی سنت این است که برای ما امکانات طرح سؤال، آزمایش و بررسی را فراهم کند.»

اصلی سنت این است که برای ما امکانات طرح سؤال، آزمایش و بررسی را فراهم کند.^{۲۸}

احترام شایسته به گذشته به این نیست که حکمتی که از گذشتگان به ما رسیده را منزه از انتقاد بدانیم، بلکه به این است که آن را مورد ارزیابی جدی و شکیبانه قرار دهیم. عدم موفقیت در این امر، باعث تهی کردن منابع فرهنگی‌ای می‌شود که آیندگان به آن‌ها نیاز خواهند داشت. چراکه فرهنگ ما «میراثی است که هر نسلی به‌عنوان یک ذخیره گران‌بها و امانت مقدس به ارث برده و آن را به نسل بعد از خود انتقال می‌دهد، البته نه بدون هیچ تغییری، بلکه با آثاری ماندگار از هنر خود آن را توسعه داده و پالایش می‌کند.»^{۲۹}

کلیفورد اولین فیلسوفی نبود که مسئله لزوم تناسب باور با شواهد را مطرح کرد.^{۳۰} کاری که وی انجام داد این بود که با نتیجه‌گیری مشهورش که «باور پیدا کردن بر اساس شواهد ناکافی برای همه، در همه‌جا و همه‌وقت کار نادرستی است»،^{۳۱} آن را به‌صورت روشن و قدرتمند بیان کرد. توجه داشته باشید که کلیفورد نمی‌گوید، باور پیدا کردن بر اساس شواهد ناکافی

غیرعقلانی است - این تکرار مکررات است، بنابراین فرض که «ناکافی» به معنای «ناکافی برای سزاوار بودن به باوری به لحاظ عقلانی» باشد - بلکه می‌گوید این کار نادرست است. در اینجا «نادرست» به معنای اخلاقی آن مراد است که عنوان مقاله هم به همین مطلب اشاره دارد.

این بُعد اخلاقی، نتیجه این حقیقت است که باور نه یک مسئله شخصی صرف است، و نه مسئله‌ای که بتوان آن را از سایر ابعاد زندگی جدا کرد. باورهای یک فرد همان‌گونه که برای خودش آثاری را به دنبال دارد برای دیگران نیز پیامدهایی دارد. آن‌هایی که کلیفورد را عمدتاً به‌عنوان نشان‌دهنده نقطه مقابل در مقاله ویلیام جیمز^{۳۲} با عنوان «اراده معطوف به باور» می‌شناسند،^{۳۳} شاید متعجب شوند که بدانند اخلاق باور او در واقع بر مدعایی بنیان نهاده شده که با تصور عملکرد گرایانه جیمز از باور هماهنگ است و در واقع آن را به دنبال دارد؛ یعنی هیچ چیزی که آن را باور بنامیم، سزاوار وجود نیست، «مگر اینکه اثری بر اعمال فرد دارای آن باور داشته باشد.»^{۳۴}

کلیفورد به‌خوبی این ارتباط درونی میان باور و عمل را درک کرده که می‌گوید: «کسی که قلباً به چیزی باور دارد، او را به عملی وامی‌دارد، طوری به آن عمل نگاه می‌کرده که تبدیل به آرزوی وی شده، و در واقع قبلاً آن را در قلبش انجام داده است.»^{۳۵} به‌علاوه کلیفورد اظهار می‌کند که استمرار عدم توجه به وظایف معرفت‌شناختی، شخصیت فرد را فاسد کرده، باعث می‌شود نتواند برای به وجود آوردن «دنمایی که آیندگان در آن زندگی می‌کنند» اثرگذاری مثبتی داشته باشد.^{۳۶}

آثار کلیفورد بدون پیچیدگی و مهیج است. منتقدان او اغلب می‌گویند او در مورد اخلاق باور مبالغه می‌کند. به‌عنوان مثال در مقاله «اراده معطوف به باور»، جیمز از «احساسات» زیاد در کلام کلیفورد گلایه می‌کند^{۳۷} و اخیراً ریچارد گیل^{۳۸} (به‌طور کنایه‌آمیزی^{۳۹}) اظهار کرده که «برای بیشترین تأثیر گذاری»، بخش‌هایی از مقاله کلیفورد «باید درحالی که موسیقی «رژه شکوه و جلال»^{۴۰} در حال اجرا ست، در

پشت‌صحنه، با صدای بلند خوانده شود».^{۴۱} هرچند این نکته درست است و من اثبات خواهیم کرد که کلیفورد مبالغه می‌کند، اما فکر می‌کنم مبالغه در نقطه مقابل اخلاق باور هم نادرست و حتی بدتر - است.

از نظر من اخلاق باور کلیفورد مستلزم دو مدعای مستقل و اساسی است: مدعای اخلاقی^{۴۲} و مدعای معرفت‌شناختی.^{۴۳} مدعای اخلاقی این است که باور به چیزی که از نظر شناختی، فرد سزاوار باور به آن نیست، نادرست است، و مدعای معرفت‌شناختی آن است که این سزاوار بودن تابع قرینه تأییدکننده است. اگر کسی تمایل داشته باشد می‌تواند این‌ها را به‌عنوان مقدمات قیاسی در نظر بگیرد که اصل مورد ادعای کلیفورد یعنی نادرست بودن باور بر اساس شواهد ناکافی، که گاهی اصل قرینه‌گرایانه نامیده می‌شود، نتیجه آن است (هرچند کلیفورد خودش مسئله را این‌گونه بیان نمی‌کند).

منابع و مآخذ

- قرآن کریم.
- فخر رازی، ۱۳۸۴ ش، شرح الاشارات و التنبیها، مقدمه و تصحیح: دکتر نجف‌زاده، تهران، ناشر: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چ اول.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، الکافی، مصحح: علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، نشر: دارالکتب الاسلامیه، چ چهارم.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۸، مجموعه آثار، تهران، صدا.
- Clifford, William Kingdon, 1901, Lectures and Essays, (The Ethics of Belief), Edited by: Leslie stephen And Sir Frederick Pollock, NewYork, The Macmillan And CO, Limited.
- Gale R. (1993). On the nature and existence of God. Cambridge, Cambridge University Press.
- James, W. (1956 [1897]). The will to believe and other essays in popular philosophy. New York, Dover.
- Rice, H. & George, C. (2006). Fatal smuggling trial halted after Washington takes ill. Houston Chronicle, 6 December 2006, p. 1.

پی‌نوشت:

1. Ghanbarian.howzeh@yahoo.com .

2. Richard Amesbury.
3. Social Ethics.
4. <https://www.amazon.com/Richard-Amesbury/e/B001JS66N2>.
5. The Virtues of Belief: Toward a Non-Evidentialist Ethics of Belief-Formation.
6. The Ethics of Belief.
7. William Kingdon Clifford.
8. کلیه حقوق مادی مجله متعلق است به: (Springer Science+Business Media B.V. 2007)
9. Digital Object Identifier System.
۱۰. کلارمونت: شهری در جنوب غربی کالیفرنیا، شرق لس‌آنجلس است و جمعیت آن در سال ۲۰۰۸، بالغ بر ۳۵۴۷۰ نفر بود.
- Department of Ethics, Claremont School of Theology
11. Self-deception.
12. Moral claim.
13. Epistemological claim.
14. Self-deception.
15. Insufficient evidence.
16. It is wrong always, everywhere, and for any one, to believe anything upon insufficient evidence.
17. Moral claim.
18. Epistemological claim.
۱۹. مؤلف در این قسمت برای تبیین «اخلاق‌باور»، تمثیلی ذکر می‌کند، چنان‌که کلیفورد نیز از تمثیل معروف «کشتی» استفاده می‌کند. به نظر می‌رسد هر دو تمثیل واقعی است.
20. Rice, H. & George, C. Fatal smuggling trial halted after Washington takes ill, p. 1.
21. The Ethics of Belief.
۲۲. در همان سالی که کلیفورد مقاله‌اش را نوشت، پارلمان انگلستان قانون حمل‌ونقل دریایی تجاری را تصویب کرد که بر اساس آن کشتی‌ها باید تا مقدار معینی بارگیری می‌کردند. این قانون نتیجه تلاش‌های سرسختانه نماینده پارلمان، ساموئل پلیمسول (M.P. Samuel Plimsoll) بود. او خواستار توجه به خطرات بارگیری

بیش از حد کشتی‌های معیوب که به شکل تابوت می‌نمودند، شد که به مبلغ زیادی بیمه می‌شدند. (مؤلف) منظور این است که کشتی‌ها بدون امکانات بوده و شکل آن‌ها یادآور تابوت بود.

23. Clifford, W. K. Lectures and essays, p. 339.

24. Ibid, p. 339.

25. Clifford, W. K. Lectures and essays, p. 339-340.

۲۶. قرآن کریم باور بدون دلیل در مسائل سرنوشت‌ساز زندگی را سخت مورد نکوهش قرار می‌دهد و از طرف دیگر شیوه درست تفکر و رسیدن به حقیقت را گوشزد کرده و انسان را از آنچه موجب گمراهی و پذیرش باور غلط است، بر حذر می‌دارد.

قرآن کریم در سفارشی متین و بسیار پراهمیت انسان‌ها را به پیروی از «علم» دعوت کرده و از بها دادن به گمان‌ها و حدس‌های بی‌پایه و بی‌مایه، سخت بر حذر می‌دارد. از نظر قرآن کریم، ریشه بسیاری از اندیشه‌های جاهلی پیروی از گمان به جای علم است:

أَوْ إِن تَطْعَ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضْلُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ { (انعام: ۱۶/۶) اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند (زیرا) آن‌ها تنها از گمان پیروی می‌نمایند و تخمین و حدس (واهی) می‌زنند.

کسی که شک می‌کند در امری باید به دنبال شواهد و قرائن باشد و بدون دست‌آویز دلیل و برهان به امری معتقد نشود. چنانچه در قرآن وارد شده است که: {وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ} (اسرا: ۳۶/۱۷) از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن. (ناصر مکارم شیرازی، ترجمه قرآن، ص ۲۸۵) امام صادق نیز می‌فرماید: «من شک او ظن و اقام علی احدها احبط الله عمله» هر کس گرفتار شک یا گمان شود و در آن حال بماند، خداوند عمل او را تباہ سازد.

(محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۰۰)

دانشمندان اسلامی نیز به تبع قرآن و روایات، ارزش باور و اعتقاد را به تبعیت از

برهان و دلیل می‌دانند. ابن‌سینا در کتاب ارزشمند اشارات و تنبیهات که آخرین اثر علمی وی می‌باشد و به تبعش فخر رازی در شرح آن، چنین آورده‌اند:

«کل ما قرع سمعک ما لم تبرهن استحالت له فلا تنکره؛ لأن الحمق فی إنکار ما لم یعرف امتناعه بالبرهان لیس دون الحمق فی الاعتراف بما لم یعرف ثبوته بالبرهان». (فخر رازی، شرح الاشارات و التنبیهات، ج ۲، ص ۶۶۴)

استاد مطهری نیز گوید: «آنکه روح علمی دارد، از دلیل به مدعا می‌رود. طلبه‌ها می‌گویند: نحن ابناء الدلیل نمیل حیث یمیل» ما فرزند دلیل هستیم، هر جا دلیل برود دنبال آن می‌رویم. دلیل او را به‌سوی مدعا می‌کشاند. (مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۵۴۹-۵۵۰)

27. Ibid, p. 341.

28. Ibid, p. 355.

29. Ibid, p. 342_343.

۳۰. مثلاً دکارت انسان‌ها را مسئول باورهای نادرست خود می‌دانست و لذا برخی کلیفورد را متأثر از دکارت دانسته‌اند. رضا اکبری، ایمان‌گرایی: نظریات کرکگور ویتگنشتاین و پلانینگن، ص ۶۴.

31. Ibid, p. 346.

۳۲. جمیع درواقع تنها سه سال بزرگ‌تر از کلیفورد بود. توجه داشته باشند که کلیفورد در سال ۱۸۷۹ میلادی درگذشت، تقریباً دو دهه قبل از انتشار «اراده معطوف به باور». (مؤلف)

33. James, W. The will to believe and other essays in popular philosophy, p. 8.)That delicious enfant terrible (

34. Clifford, W. K. Lectures and essays, p. 342.

35. Ibid, p. 342.

36. Ibid, p. 343.

37. James, W. The will to believe and other essays in popular philosophy, p. 8.

38. Richard Gale.

39. caustically.

40. Pomp and Circumstance.

41. Gale, R. On the nature and existence of God, p. 355.

42. Moral claim.

43. Epistemological claim. ■

نگاهی به کتاب «قابوس‌نامه»

عبدالرضا قنبری

روزنامه‌نگار

آبادانی بود و بیداد ویرانی».^۲ دکتر غلامحسین یوسفی با تهیه‌گریده قابوس‌نامه (۱۳۵۳) گامی بزرگ در معرفی شخصیت و آرای این «مرد فکور و

نویسنده کتاب مردی پخته کار و گرم و سرد روزگار چشیده، او حاصل تجربیات خویش را به صورت پند و اندرز بیان کرده است. با توجه به وسعت اطلاعات و معلومات به موضوعات گوناگونی پرداخته است و در بیان آن حقایق زندگی را از نظر دور نمی‌دارد

خردپیشه که هر چیز را نخست به ترازوی عقل می‌سنجد» برداشته است. ایشان در مقدمه کتاب بیان داشته‌اند: «کتاب قابوس‌نامه و جامعیت آن، هدف تعلیم و تربیت را در قرن پنجم هجری آشکار می‌کند» (هجده) و یا «در قابوس‌نامه با نویسنده‌ای سروکار داریم که ذهنی وقاد و نظری نکته‌بین و نکته‌یاب دارد (بیست‌وسه) و یا از قول خاورشناسانی چون «روبن لیوی» قابوس‌نامه را «آیینه روشن و حقیقت‌نما» می‌داند. با اینکه

درازست و اگر جوانمردی هر طایفه را کشف کنم در چون و چرایی سخن من دراز شود، اما سخنی مختصر بگویم که این هر چه گفتم از اتباع آن سخن است. بدان که تمام‌تر جوانمردی آن است که چیز خویش از آن خویش دانی و چیز کسان از آن دیگر {آن} و طمع از چیز مردمان طمع نداری و آنچه تو ننهاده باشی برنداری و اگر به جای خلق نیکویی نتوانی کردن باری بد خویش از ایشان بازدار که بزرگ‌ترین مردم و جوانمردترین کسی آن است که چنین زید که گفتم تا هم در دنیا و هم در آخرت آسوده باشد و هر دو او را بود»^۳؛ و یا درباره ی ستایشگری و مداحی که در آن زمانه رواج داشت، می‌گوید: مدحی که گویی، درخور ممدوح گوی؛ و آن کسی را که هرگز کارد بر میان نبسته باشد. مگوی که شمشیر تو شیر افکند و نیزه کوه بیستون برداری و به تیر موی بشکافی و آن که او بر خری ننشته باشد. اسب او را به دلدل و براق و رخس و شنیدنی مانند مکن و بدان که هر کس را چه باید گفت»؛ و یا «همیشه در هر کاری که باشی از طریق مردمی بازمی‌گردد». (یوسفی: گزیده ۱۷۰) به فرزند خود گیلان‌شاه پدرا نه نصیحت می‌کند که در مقام فرمانروایی «بر خلقان خدای تعالی رحیم باشی ... بیداد را در دل خویش راه مده که خانه ملکان دادگر دیر بماند و قدیمی گردد و خانه بیدادگران زود پست شود زیرا که داد

در نقد یک اثر ادبی گاهی با اثری روبه‌رو می‌شویم که یا به‌واسطه ارزش‌والای ادبی و گاه به خاطر مقام و جایگاه نویسنده اثر فاقد در مقام نقد، اصول را فراموش می‌کند و بسیاری از نکات قابل‌ذکر و یا نقد را نادیده می‌گیرد و نویسنده و اثر او را به مقامی دست‌نیافتنی می‌رساند. یکی از آثار ارزشمند و تأمل‌برانگیز در ادب فارسی کتاب قابوس‌نامه یا پندنامه اثر «عنصرالمعالی کیکاووس» است. کتابی که به لطف شیوه بیان و مطالب کاربردی در نزد عام و خاص ارزش ویژه‌ای دارد. عنصرالمعالی کیکاووس از آل زیار بود. پدرانش در نواحی شمالی ایران، گرگان، طبرستان، گیلان، ری و جبال‌سال‌ها حکومت و امارت داشتند. خود او نیز اگر از سلطنتی باشکوه و قدرت برخوردار نبود، فی‌الجمله دستگاهی داشت. هنگام تألیف قابوس‌نامه ۶۳ سال داشت. عنصرالمعالی این کتاب را به صورت پندنامه‌ای برای فرزندش، گیلان‌شاه نوشته است».^۱

نویسنده کتاب مردی پخته کار و گرم و سرد روزگار چشیده، او حاصل تجربیات خویش را به صورت پند و اندرز بیان کرده است. با توجه به وسعت اطلاعات و معلومات به موضوعات گوناگونی پرداخته است و در بیان آن حقایق زندگی را از نظر دور نمی‌دارد. در «آیین جوانمردپیشگی» گوید: «بدان ای پسر که این کوی کویی

قابوس‌نامه اهمیت و ارزش ادبی و اجتماعی انکارناپذیری دارد، ضعف‌ها و بدآموزی‌های آن را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. (رک: دکتر زرین‌کوب، یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، ص ۹۹، ۱۰۰) دکتر یوسفی، عنصرالمعالی را به صفات صداقت، روشن‌ضمیری، صراحت لهجه، اعتدال اندیشه، مردم‌شناسی، خردپیشگی، نکته‌بینی و نکته‌یابی، نیک‌نفسی، صفات نیت، بزرگی روح، رأفت، حقیقت‌نگری، دوست‌داشتنی و مردم‌شناسی ستوده است. (رک: دیداری با اهل قلم، ص ۸۹-۱۰۴ و مقدمه گزیده قابوس‌نامه) بسیاری از صفات گفته‌شده پذیرفتنی و قابل قبول

همان‌گونه که در ابتدا اشاره کرده‌ایم، شخصیت اجتماعی عنصرالمعالی و ارزش کتاب قابوس‌نامه چنان است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت، اما نقد و بررسی کتاب هم می‌تواند ما را علاوه بر دریافت ارزش و نکات ادبی به نکات اجتماعی و اخلاقی و تعالیم مرسوم آن روزگار رهنمون کند

است. ایشان با توجه به شیفتگی و علاقه‌ای که امیر زبیری داشته‌اند به دفاع از این کتاب برخاسته‌اند. در مقدمه کتاب می‌گوید: «ممکن است جوهر اصلی این مقاله انس با اندیشه‌ها و نوشته‌های امیر کیاکاوس باشد»؛ و یا «ممکن است بعضی بر او خرده بگیرند که وی هم ما را از برخی کارها بازداشته و هم ترتیب و آیین آن کارها را بیان کرده است. مثلاً درباره مذکری و واعظی می‌نویسد: هر سؤال که از تو پرسند... علت این کار روشن است. عنصرالمعالی در اندیشه‌ها و سخنان خود، حقایق زندگی را از نظر دور نمی‌دارد... عنصرالمعالی زندگانی را چنان که دیده است تصویر کرده، فقط اهل نظر نیست مرد عمل نیز هست و سعی می‌کند کمال مطلوبی که در زندگی به ما نشان می‌دهد

و کتابی که می‌نویسد تحقق‌پذیر نیز باشد نه فقط به‌صورت خیالاتی خوش‌عرضه شود...» (دیداری با اهل قلم، ص ۹۵)؛ اما با دقت در «پندنامه» عنصرالمعالی بسیاری از صفاتی چون «صفای نیت»، «صداقت» و «اعتدال اندیشه» و جز آن رنگ می‌بازد و این‌گونه صفات را مبالغه و یا تعصب خواهیم پنداشت. در این یادداشت به چند مورد از بدآموزی‌های کتاب اشاره می‌کنیم.

عنصرالمعالی در باب سی و پنجم در آیین و رسم شاعری «به سرقت ادبی اشاراتی دارد. استاد زرین‌کوب که معتقد است وی در کتب و اقوال ادبا و نقادان بزرگ تأمل دارد (نقد ادبی، ص ۲۰۸). «بلی چون بر شاعری قادر شدی و طبع تو گشاده و ماهر گشت اگر از جایی معنی غریب شنوی و تو را آن خوش آید، خواهی که برگیری و دیگر جای استعمال کنی مکابره مکن، به عینه هم آن لفظ را به کار مبر. اگر در مدحی معنی بود خود در هجوی به کار بر و اگر در هجوی بود در مدحی به کار بر و اگر در عزل شنوی در مرثیتی به کار بر و اگر در مرثیتی شنوی در عزل به کار بر تا کسی نداند که آن از کجاست»^۴ و یا «دایم تازه‌روی باش و خنده‌ناک باش و حکایات و نوادر مسکته و مضحکه بسیار یادگیر که در پیش مردم و پیش ممدوح از این جنس شعرا را نگزیرد»^۵ مؤلف شاعر را به کارهایی سفارش می‌کند که پسندیده نیست و مقام شاعر را تا اندازه یک دلکف فرومی‌کشد.

در پندی دیگر ریاکاری و عوام‌فریبی و نگاه ابزاری را برای رسیدن به هدف لازم می‌شمارد و حتی در مجلس وعظ:

«اگر مذکر (واعظ) باشی، حافظ باش و یاد بسیار گیر...؛ و بر سر کرسی به هر چه خواهی دعوی بکن که آنجا سائل باشد مجیب کسی نبود و تو زبان فصیح کن و چنان دان که آن مجلسیان تو هم بهایم‌اند ماند. چنان که خواهی همی گوی تا به سخن اندر نمائی، ولیکن جامعه پاک دار و مریدان نعره زن دار، چنان که در مجلس تو باشند تا به هر نکته که تو بگویی وی نعره بزند و مجلس گرم همی‌دارد؛ و چون مردم بگیرند، تو نیز وقت وقت

همی گری و اگر به سخن درمانی، باک مدار، به صلوات و تحلیل و گرم سخنی همی گزاران... و مادام مستمع را نگر، اگر مستمع نکته خواهد نکته‌گوی اگر افسانه خواهد فسانه‌گوی... و بهترین سخن به بهترین همی فروش که به وقت قبول بخرند... و هر سؤالی که از تو بپرسند، آن را که دانی جواب ده و آن را که ندانی بگوی که چنین مسئله‌ای نه سر کرسی را بود و اگر تعمد کنند و بسیار نویسند، رقعہ را بدر و بگوی که این مسئله ملحدان و زندیقان است. مسائل این مسئله زیدقی است. همه بگویند که لعنت بر ملحدان باد و زندیقان که دیگر آن مسئله از تو کس نیارد پرسیدند»^۶. دکتر یوسفی این پندها را در گزیده نیاروده است. گزیده پر است از پندهای نیک (در مورد سخندانی به باب هفتم گزیده، ص ۴۷ مراجعه نمایید). مؤلف سفارش‌های دیگری به فرزندش دارد که نه در این مختصر می‌توان آورد و نه جای آن است. به اشاره می‌توان از سفارش او به پسر در امر (مردباز) معشوق اشاره کرد (رک: گزیده ص ۱۰۵).

همان‌گونه که در ابتدا اشاره کرده‌ایم، شخصیت اجتماعی عنصرالمعالی و ارزش کتاب قابوس‌نامه چنان است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت، اما نقد و بررسی کتاب هم می‌تواند ما را علاوه بر دریافت ارزش و نکات ادبی به نکات اجتماعی و اخلاقی و تعالیم مرسوم آن روزگار رهنمون کند، مگر نه آنکه کتاب حاصل تجربیات این پیر و «امیر ادیب» زبیری در سال ۴۷۵ هجری است؟! به تعبیر مرحوم ملک اشعراى بهار به‌منزله «مجموعه‌ای است از تمدن اسلامی پیش از مغول» جا دارد این کتاب را بارها خواند و به قولی «سبک و سنگین» کرد و در ترازوی نقد سنجید یا با نظری «خطاپوش»، به نیکی‌ها اندیشید.

پی‌نوشت:

۱. یوسفی ۱۶
۲. یوسفی: گزیده ۳۲۶
۳. یوسفی: گزیده ۲۸۰-۲۸۸
۴. گزیده قابوس‌نامه، ص ۲۳۰
۵. همان، ص ۱۳۱
۶. قابوس‌نامه، تصحیح دکتر یوسفی، ص ۱۶۰

یخ در جهنم، تقدیر یا تصمیم؟

نقدی بر رمان یخ در جهنم نوشته نسترن هاشمی



مولود قضات

نویسنده

خوششان نیامده اما مگر می‌شود جلو تغییر را گرفت؟ وقتی بخواهد بیاید یک‌هو سر برمی‌داری می‌بینی دخترت به‌جای پیچه، چادر چرخی سر گذاشته. مریم فرزند زمانه بحران و تغییر است. بیست سال از زندگی مریم مصادف شده با یکی از پرتلهاب‌ترین برهه‌های تاریخ ایران، حکومت احمدشاه، آمدن سید ضیاء و سردار سپه، زمزمه‌های جمهوری، پادشاهی رضاشاه. قحطی دوم که شروع شده، خانواده مریم می‌روند بی‌یلاق و مریم شنا یاد می‌گیرد. البته بعد از برادرش، محمدحسن.

-محمدحسن- کلنجر می‌رود برای زودتر زاده شدن. این مبارزه نخی است نامرئی که در سراسر داستان صبوری و بردباری‌های مریم را به تلاش‌گری‌اش وصل می‌کند و از کل زندگی او کنشگری اجتماعی می‌سازد. دوران نوگرایی با نماد عروسی احمدشاه عینی می‌شود. احمدشاه عروس‌کشان دارد و برخلاف معمول داده توپ در کنند توی ارگ سلطنتی، کاری که سابقه نداشته. پس اوضاع دارد فرق می‌کند. همه‌کس حتی حاج‌آقا ابوالقاسم -پدر مریم- هم صدای این تغییر را شنیده‌اند و هیچ هم

« یخ در جهنم نوشته نسترن هاشمی رمانی است ساده و پذیرفتنی با راوی دانای کل. داستانی سراسر است و صمیمی از کوچه‌های خاکی تهران: «اولین شعاع‌های خورشید برف‌های بالای کوه البرز را قرمز کرده بود که درشکه‌های پر از صندوق و باروبنه از کوچه‌های تنگ و باریک خاکی راه افتادند. دو اسب و یک یابوی مردنی که قرار بود خانواده را با لاله و دده و ننه به شمیران ببرند از همان اول راه لنگ می‌زدند.» (هاشمی، ۱۳۹۳: ۲۳) تهرانی که امید به تغییر توی کوچه پس‌کوچه‌های آب‌وجارونشده‌اش حس می‌شود.

داستان با یک زایمان سخت شروع می‌شود. شبی که مریم با برادر دوقلویش

دوران نوگرایی
با نماد عروسی
احمدشاه عینی
می‌شود. احمدشاه
عروس‌کشان دارد و
برخلاف معمول داده
توپ در کنند توی
ارگ سلطنتی، کاری
که سابقه نداشته.
پس اوضاع دارد
فرق می‌کند



مردم قحطی‌زده تهران

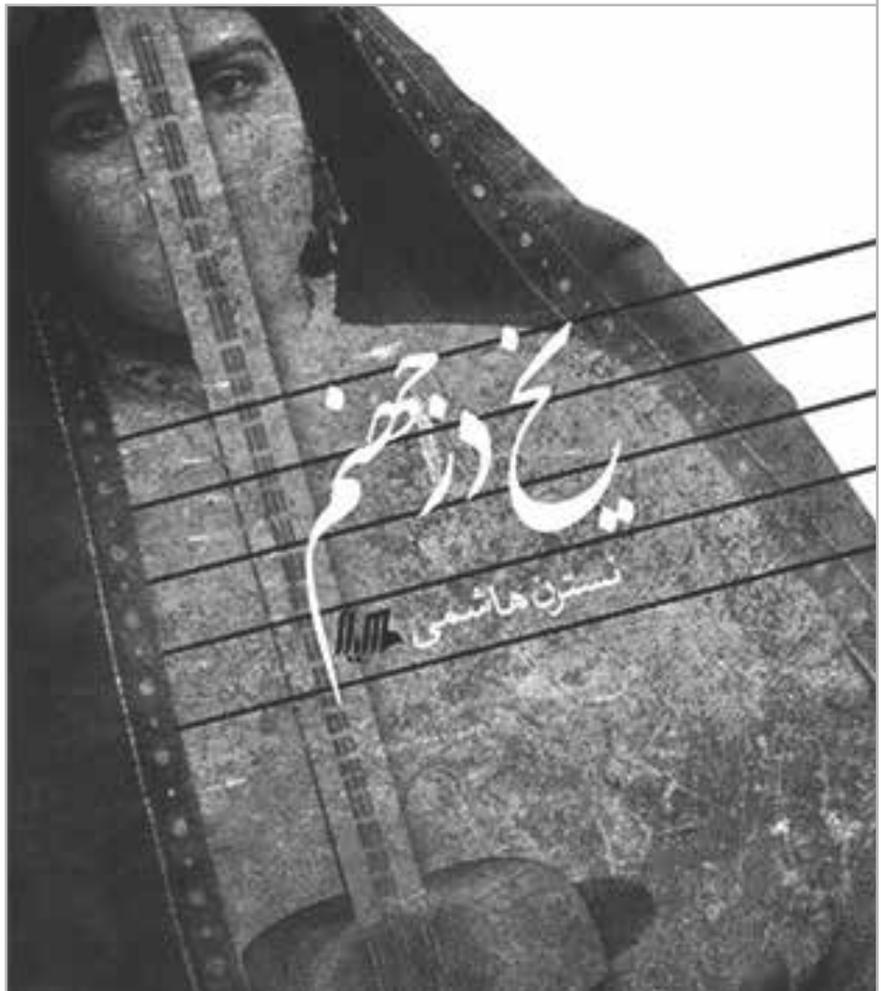
بافت سنتی، مذهبی خانواده مریم نه شاهزاده و خان‌زاده و فرنگ رفته‌اند که راحت به اسباب تجدد دسترسی داشته باشند و نه فقیر و پاپتی که پایبندی به سنت‌ها برایشان علی‌السویه باشد و

**بافت سنتی، مذهبی
خانواده مریم نه شاهزاده
و خان‌زاده و فرنگ رفته‌اند
که راحت به اسباب
تجدد دسترسی داشته
باشند و نه فقیر و پاپتی
که پایبندی به سنت‌ها
برایشان علی‌السویه باشد
و دغدغه‌شان نان شب
باشد و بس**

دغدغه‌شان نان شب باشد و بس. وقتی این تغییر و نگاه تازه به این بافت نفوذ می‌کند نشان از یک تغییر عمیق اجتماعی دارد که در ادامه می‌بینیم گمان درستی بوده است. مریم هم‌زمان با ورود لباس فرنگی به ایران و واقعه‌ی مسجد گوهرشاد پوسته ترس را می‌شکند و تبدیل می‌شود به یک کنشگر. هرچند مریم همیشه فراتر از سطح خانواده خودش می‌خواست، اما فراهم شدن شرایط از سر تصادف بوده نه از شرّ و شور جوانی و هنجارشکنی‌اش. مریم اولین گام‌های اجتماعی شدنش را با عبور از مرزهای خانه و ورود به خانه بیگی خان برمی‌دارد. او فرزند خلف زمانه خود، زمانه نوگرایی و تمدن‌گرایی است که بیشتر از خانواده‌اش این شرایط را می‌فهمیده. آهنگ تحولاتش هم متناسب با طبقه اجتماعی‌اش، درون دایره بسته و کوچکی است. به‌طوری‌که کسی ازش به بدی یا هنجارشکنی اسم نمی‌برد و مشخصات دختر خوب را حفظ می‌کند؛ اما در پایان مریمی دیده می‌شود برجسته‌تر از خانواده که آماده شده برای ساختن و حرکت. تجربه و علمی که اندوخته را می‌خواهد به کار بیندازد اما این بار بدون تکیه به شانس و تقدیر. مریم این بار روی پاهای استوار خودش متولد می‌شود. ■

اطرافیان‌اش افقی دورتر را می‌بیند. او تلاش می‌کند تا همراه پیدا کند. حرفش را بفهمند و خودش را اثبات کند. دیگر، وقایع شهر به پای آشوب‌های درونی مریم نمی‌رسد و عقب می‌ماند. تضاد و تقابل فرهنگی، مذهبی و حتی سیاسی وارد خانه مریم می‌شود. دختر پرشور و شوری نیست و انگار این سرنوشت است که او را در دامن تقلای نوگرایی انداخته؛ اما هر که در این بزم مقرب‌تر است، جام بلا بیشترش می‌دهند و مریم هم بیشتر رنج می‌کشد. به نظر من، تولد و رشد و بلوغ مریم هم‌زمان شده با بلوغ تاریخ ایران و خانم هاشمی یکی از بحرانی‌ترین دوره‌های ایران بعد از روی کار آمدن قاجار را زمینه‌ی رمانش کرده است. مدرسه زنان، کشف حجاب، باز شدن پای ایرانیان به فرنگ. باز شدن جای موسیقی در خانواده‌های سرشناس و مطرحی مثل بیگی خان و تحولات سیاسی و شروع دوران نوسازی رضاشاه.

وقت مدرسه‌اش که می‌شود -در کشور سجد و سند اجباری شده است- محمدحسن می‌رود مدرسه و بعد مریم می‌رود به مکتب. روزنامه زنان که درآمده مریم با تار آشنا می‌شود و در خانه بیگی خان شخصیت و اعتباری کسب می‌کند. حالا که دارد کم‌کم اجتماعی می‌شود راهش هم از خانواده و حتی محمدحسن سوا می‌شود. هم‌زمان با این بلوغ، اوضاع سیاسی کشور هم تغییر کرده و حکومت عوض می‌شود. بستر تاریخی رمان با قصه تلاش مریم برای رسیدن به نگاهی تازه در پس‌و‌پیش و افت‌وخیز پیش می‌رود؛ گاهی این جلو می‌افتد و گاهی آن. مریم که تولد و رشد و سروشکلش با خواهرانش توفیر دارد، ازدواجش هم باید تحولی اساسی باشد که هست. فرامرز خان زرتشتی عاشق مریم می‌شود. زمینه‌های این دیدار خوب درآمده. مریم گام‌به‌گام دارد بزرگ می‌شود و نگاهش از سرشانه‌های



ستم دوباره به فرانک

علیرضا قراباغی
مرضیه اوجی

پژوهشگر

« در همواره دیر و دور تاریخ‌نویسی، نقش زنان کم‌رنگ‌تر از آن گزارش شده است که بتوان بر پایه گزارش‌ها درباره نقش زنان به داوری نشست؛ اما کدامین مرد بزرگ و پهلوان را می‌شناسیم که در زهدان و بر دامان پرمهر زنی پرورش نیافته باشد؟ هرچند به دلایلی بسیار، در گذرگاه تاریخ بانوان نادیده گرفته شده‌اند و بر پایه مصلحت‌اندیشی‌های مردانه، نام زنان در تاریخ آورده نشده است، لیک هر از گاه بانوان چنان نقشی را در تغییر روند تاریخ دوران خویش ایفا کرده‌اند که مردانه‌نویسان تاریخ را نیز وادار به آوردن نام خویش کرده‌اند. شاهنامه حکیم خردمند توس نیز از این باورپذیری مردانه دور نیست. بخش بزرگی از شاهنامه، حکایت دوران اساطیری ایران‌زمین است که فردوسی بزرگ بر پایه داشته‌هایش از پیشینیان آن را به نظم کشیده است. وی چنان امانت‌دار این داستان‌هاست که بی‌کم‌وکاست آن‌ها را نقل می‌کند. پس بی‌مهری است اگر فردوسی خردمند را زن‌ستیز بدانیم؛ اما زبردستی و هنر او در نگارش شاهنامه چنان است که با خردمندی و استفاده بجا از سخن ناب خویش، شنونده را وادار می‌کند در برابر این بانوان - که شوربختانه در آن کتاب هم چندان پرشمار نیستند- سر فرود آورد.

پس اگر در شاهنامه به زنان ستمی رفته است، با در نظر گرفتن زبان حماسی و

ویژگی اسطوره از یک‌سو و فرهنگ مردسالار دوران فردوسی از سوی دیگر، چندان دور از انتظار نیست. با این‌همه خردمند توس با روش ظریف و با نازک‌بینی همیشگی خود، در نشان دادن تلاش‌ها و توانایی زنانی چون فرانک، ردپایی برای خواننده آینده خود برجای گذاشته است که شوربختانه از دید شاهنامه‌پژوهان بزرگ این دوران هم پنهان مانده است. این ستم دوباره‌ای بر فرانک است که نشانه دیرپا بودن و ژرفای فرهنگ مردسالار در این دیار است. تمامی سخن در این جستار، همین است و کوشیده‌ایم بی‌پرداختن به جنبه اسطوره‌ای داستان، نشانه‌های ظریف در کلام فردوسی بزرگ را برجسته کنیم تا دست‌کم ستم دوم بر فرانک کمرنگ شود. پس کنشگر اجتماعی را با برداشتی فمینیستی پیش نکشیده‌ایم، بلکه خواسته‌ایم بگوییم همین فرانک که در نقش مادر، وظیفه خود را به قدرت رساندن فریدون می‌داند و خود را در وابستگی به مرد و خدمت به پسرش تعریف می‌کند، در همین چارچوب نیز گرفتار همین بی‌مهری‌های تاریخی است و در زمانه ما هم کارهایش خوارتر از آنچه شاهنامه نشان داده به شمار آمده است.

تا پیش از آنکه فرانک به میدان بیاید، در شاهنامه از هیچ زنی به‌جز ارنواز و شهرناز نام برده نمی‌شود و آن دو نیز نقش انفعالی دارند که از خانه جمشید بیرون آورده می‌شوند و لرز لرزان به ایوان ضحاک

می‌روند. این دو بانوانی هستند که از خود اراده‌ای نشان نمی‌دهند، سر بانوان خانه جمشید شاه‌اند اما در ایوان ضحاک به‌آسانی کژی و بدخویی و جادویی می‌آموزند. بی‌نام‌ونشان‌ی زنان در شاهنامه ادامه دارد تا زمانی که فرزندی به دنیا می‌آید «کجا نام او آفریدون بود». نام پدرش را می‌دانیم: «فریدون که بودش پدر آبتین». نام دایه‌اش را می‌دانیم: «یکی گاو برمایه خواهد بُدَن / جهانجوی را دایه خواهد بُدَن»؛ اما هنوز نام مادر فریدون را نمی‌دانیم و تنها گفته می‌شود که «خجسته فریدون ز مادر بزاد!» ماموران آبتین را هم دستگیر می‌کنند تا مغزش خوراک ماران ضحاک شود زیرا شوربختانه زن‌ها حتی برای کشته شدن هم شایسته نبودند: «چنان بد که هر شب دو مرد جوان»، «بکشتی و مغزش برداختی». تا اینجا نزدیک به ۶۷۵ بیت از آغاز شاهنامه، بدون حضور فعال زنان گذشته است و ناگهان انقلابی به پا می‌شود. شیرزن توانا و شایسته و پرهیزی که کودکی به دنیا آورده و همسرش به دست حاکمی ستمگر کشته شده است، تصمیم می‌گیرد به‌جای همسرش مبارزه کند و از فرزندش و خواهیم دید که از مردمش و سرزمینش دفاع کند. پس برای اندک زمانی می‌درخشد و «نام» دار می‌شود:

خردمند مام فریدون چو دید
که بر جفت او بر، چنان بد رسید،
فرانک بُدش نام و فرخنده بود؛

بزرگ‌ترند. اگر آن‌ها نیز فرزندان فرانک و همراه او باشند، این زندگی پنهانی برای او ناگوارتر و دشوارتر است. ولی فرانک می‌داند

پیش از هر چیز، فرانک زنی دانا و توانمند است که با قشرهای گوناگون جامعه پیوند دارد و از روند رویدادها آگاه است. او می‌داند که ضحاک قصد دارد فریدون را پیدا کند و جانش را بگیرد. می‌داند در مرغزاری یک گاو افسانه‌ای به دنیا آمده است که می‌تواند به کودکش شیر بدهد و کودک در آنجا پیوند خورده است. توسل پناهی به نقل از «بندھشن فرنیغ دادگی» زنده‌یاد مهرداد بهار می‌نویسد: «یکی از راه‌های ورود فرّ به فریدون، وجود ماده‌گاو است که «وَدَرگا» آن را به جادویی پدید آورد و چون فرّ در نی‌بُن بود، وَدَرگا تا سه سال آن‌ها را درود و به گاو داد تا فرّ وارد بدن گاو شد، او شیر گاو را دوشید و به فرزندانش داد تا فرّ از طریق شیر، داخل بدن فرزندانش شود ولی فرّ، تنها به بدن فرانک وارد شد». (توتم و تابو در شاهنامه، ۱۳۹۵، صص ۱۳۴ و ۱۳۵)^۲ و با اشاره به «ادیان ابتدایی تحقیق در توتمیسم» از جمشیدآزادگان می‌افزاید: «این امر، یعنی وارد شدن فرّ به بدن مادر از طریق نوشیدن شیر گاو و انتقال آن از مادر به کودک را می‌توان جزو توتمیسم بارداری به حساب آورد. بر اساس «نظریه آبستنی» فریزر، توتم هر کس به هنگام تولد او معین می‌شود و آن، گیاه یا جانوری است که مادر آن کودک در اولین احساس بارداری خود آن را خورده، دیده یا لمس کرده یا به هر حال به‌گونه‌ای به آن توجه کرده است». (همان، صص ۱۳۵)

با دیگران چگونه باید رفتار کند تا به دل آنان دست یابد و آن‌ها را با خود همراه کند: «همی رفت پویان بدان مرغزار»، «خروشید و بارید خون بر کنار». از دارنده گاو، پناه و زنه‌ار و پشتیبانی می‌خواهد و برای این کار از هیچ چیز از جمله پاره یا پول؛ و جان و روان؛ فروگذار نیست:

وگر پاره خواهی، روانم تو راست؛

گروگان کنم جان، بدان کت هواس.

فریدون تا سه‌سالگی از شیر برمایه می‌خورد و بزرگ می‌شود. می‌توان با بعضی از برداشت‌های اسطوره‌ای هم‌آوا شد که آینده به او الهام می‌شود. ولی دانای توس، داستان را از دیدگاه خردگرایی خود می‌گذراند و نشان می‌دهد زمانی که نزدیک است جای کودک آشکار شود، فرانک یک گام از رویدادها جلوتر است و اندیشه‌ای پاک و ایزدی، از راه «خرد» به ذهنش می‌رسد؛ یعنی در تمام آن سه سال، فرانک دوازده‌مراقب فرزند است، اوضاع سیاسی کشور را دنبال می‌کند و سیستم ارتباطی کارآمدی برای خبرگیری دارد:

دوان، مادر آمد سوی مرغزار؛

چنین گفت با مرد زنه‌اردار،

که: «اندیشه‌ای در دلم ایزدی،

فراز آمده‌ست از ره بخردی.»

فردوسی بزرگ با واژه‌های پویان، دوان و بخردی، نشان می‌دهد که فرانک همواره

می‌دانست.» (خالقی مطلق، ۱۳۹۸، صص ۵۲ و ۵۳)^۲

به همین بخش، نگاهی ژرف‌تر بیندازیم. پیش از هر چیز، فرانک زنی دانا و توانمند است که با قشرهای گوناگون جامعه پیوند دارد و از روند رویدادها آگاه است. او می‌داند که ضحاک قصد دارد فریدون را پیدا کند و جانش را بگیرد. می‌داند در مرغزاری یک گاو افسانه‌ای به دنیا آمده است که می‌تواند به کودکش شیر بدهد و کودک در آنجا در امان خواهد بود. اینکه فریدون از شیر مادر تغذیه نمی‌کند در اسطوره‌ها با فرّ پیوند خورده است. توسل پناهی به نقل از «بندھشن فرنیغ دادگی» زنده‌یاد مهرداد بهار می‌نویسد: «یکی از راه‌های ورود فرّ به فریدون، وجود ماده‌گاو است که «وَدَرگا» آن را به جادویی پدید آورد و چون فرّ در نی‌بُن بود، وَدَرگا تا سه سال آن‌ها را درود و به گاو داد تا فرّ وارد بدن گاو شد، او شیر گاو را دوشید و به فرزندانش داد تا فرّ از طریق شیر، داخل بدن فرزندانش شود ولی فرّ، تنها به بدن فرانک وارد شد». (توتم و تابو در شاهنامه، ۱۳۹۵، صص ۱۳۴ و ۱۳۵)^۲ و با اشاره به «ادیان ابتدایی تحقیق در توتمیسم» از جمشیدآزادگان می‌افزاید: «این امر، یعنی وارد شدن فرّ به بدن مادر از طریق نوشیدن شیر گاو و انتقال آن از مادر به کودک را می‌توان جزو توتمیسم بارداری به حساب آورد. بر اساس «نظریه آبستنی» فریزر، توتم هر کس به هنگام تولد او معین می‌شود و آن، گیاه یا جانوری است که مادر آن کودک در اولین احساس بارداری خود آن را خورده، دیده یا لمس کرده یا به هر حال به‌گونه‌ای به آن توجه کرده است». (همان، صص ۱۳۵)

ولی در شاهنامه، کسان دیگری از زال و رستم گرفته تا کیخسرو و بهرام گور هم از شیر مادر تغذیه نکرده‌اند و اگر با دیدگاه اجتماعی و نه اسطوره‌ای به داستان گاو برمایه نگاه کنیم، می‌توان گفت فرانک زندگی آشکار ندارد و ناگزیر است با آوارگی و جابجایی پی‌درپی دست‌به‌گریبان باشد و فرزند را از بیم ضحاک، به بیسه ناشناخته‌ای ببرد. بر پایه فصل سی و پنجم بندھشن، فریدون دو برادر دیگر نیز به نام‌های برمایون و کنایون دارد که از وی

به مهر فریدون دل‌آکنده بود.^۱ داستان را از زبان دکتر جلال خالقی مطلق در سه بخش می‌خوانیم و سپس آن را واکاوی می‌کنیم.

۱- بازگویی نقش پویای فرانک در پرورش فریدون

دکتر خالقی می‌نویسد: «فرانک مادر فریدون و زن آبتین است. این مادر دلیر و فداکار یکی از بسیار زنان شاهنامه با شخصیتی قوی است. او پسرش فریدون را یاری می‌کند تا به هر قیمتی که شده شاه ایران شود و مردم را از حاکم بیگانه یعنی ضحاک غاصب نجات دهد. در باب او مطالب اندکی نقل شده است و در عین حال سخنان شاعر درباره او به قدری احترام‌آمیز است که کمکی به خواننده نمی‌کند بلکه او را متأثر می‌سازد. به‌طور خلاصه داستان او بدین قرار است که ضحاک پس از تعبیر خواب وحشتناک خود از طرف زیرک، دانست که مغلوب مردی گرز به دست به نام فریدون می‌شود؛ اما این مرد هنوز در زهدان مادر است. سپس تر فریدون از فرانک زاده می‌شود. در همان زمان اتفاق عجیب دیگری روی می‌دهد. گاو به نام برمایه در مرغزاری زاده می‌شود. این گاو چون طلووسی نر زیبا بود که هیچ‌کس تا آن زمان مانند او ندیده بود. افراد ضحاک در جستجوی آن کودک (فریدون) برآمدند تا قبل از اینکه بزرگ و خطرناک شود او را بکشند؛ اما آن‌ها آبتین پدر فریدون را یافته و وی را کشتند. از این قسمت داستان، نقش فرانک برجسته‌تر می‌شود. فرانک از بیم جان فرزندش او را به مرغزاری که گاو در آن بود برده و از نگهبان مرغزار خواست تا فریدون را با شیر برمایه بپرورد. فریدون تا سه سال از شیر آن گاو تغذیه کرد. در حین جستجوی ضحاک همه‌جا را برای یافتن کودک، فرانک ندایی درونی شنید که فرزندش در خطر است. او با شتاب به سوی نگهبان مرغزار رفته و پسرش را از آنجا برد. ضحاک در جستجوی فریدون به آن گاو رسید و برمایه را کشت و خانه آبتین را به آتش کشید. فرانک فرزند را به البرز کوه برد و او را به مردی پرهیزکار که در آنجا می‌زیست سپرد، چون از مأموریت فرزند آگاه بود و نقش خود را در آن ماجرا

در تلاش و پویاست و از خرد و فرزانی بهره می‌برد. فرانک شاهنامه زنی است که درباره تغییرات می‌اندیشد، پس همگام با

**شوربختانه فریدون تلخی
این سخن را درک نمی‌کند؛
حال مادری را که پس از
مرگ همسر از خانمان جدا
شده، فرزند را از خویش دور
کرده و با این همه سختی
هنوز استوار مانده است
نمی‌فهمد؛ و درک نمی‌کند
این «چه مایه» تا چه اندازه
بزرگ و سنگین بوده است**

تحولات جامعه پیش می‌رود؛ برنامه‌ریزی می‌کند، پس شایستگی مدیریت دارد؛ و در پیاده کردن تصمیم‌هایش بی‌باکانه و به هنگام وارد عمل می‌شود، پس قدرت رهبری دارد:

بیزم پی از خاک جادوستان؛
شوم، با پسر، سوی هندوستان.
شوم ناپدید، از میان گروه؛
بزم خوبرخ را به البرز کوه.

او می‌داند که این سرزمین، در حکومت ضحاک، دیگر وطن نیست، ایران نیست. نخستین بار که سرزمین ما ایران نامیده شد، زمانی بود که روحانیان و سپاهیان و بزرگان بر جمشید شوریدند و ضحاک ماردوش را با دست خود از سرزمین تازیان به اینجا آوردند و:

به شاهی، بر او آفرین خواندند؛
وُرا شاه ایران زمین خواندند.

در شاهنامه دو ایران داریم: یکی امپراتوری بزرگ ایران و دیگری بخش اصلی و مرکزی این امپراتوری که آن هم ایران نام دارد و با نام ایرج، نوه آینده فرانک پیوند خورده است. زمانی که ضحاک بیگانه در این امپراتوری به شاهی پذیرفته می‌شود، فرانک آن ستمکده را نه ایران که جادوستان می‌خواند و آشنایان و نزدیکان خود را رها می‌کند، دست به مهاجرت می‌زند و به جایی افسانه‌ای در ناکجاآباد، به

البرز کوه در هندوستان می‌رود.
**۲- بی توجهی به نقش فرانک در مبارزه
با ضحاک**

شاهنامه پژوه اندیشمند و بزرگ دکتر خالقی مطلق، زمانی که از ماه‌آفرید کنیز ایرج گفتگو می‌کند به درستی یادآور می‌شود که: «ماه‌آفرید و دخترش را می‌توان از یک جهت با فرانک مادر فریدون قیاس نمود: تمام آمال و آینده مردم و مملکت بر سرنوشت او استوار است.» (خالقی مطلق، ۱۳۹۸، ص ۵۵) ولی شوربختانه در دنباله سرگذشت فرانک، پس از سپردن فریدون به مردی پرهیزکار در البرزکوه می‌نویسد: «در اینجا وظیفه فرانک و نقش او پایان می‌یابد. در آنچه بعدها رخ می‌دهد فرانک نقش مهمی ندارد. فریدون شانزده ساله از البرزکوه نزد مادر می‌رود تا نام و نشان پدرش را جويا شود. فرانک به فریدون می‌گوید که او از اخلاف طهمورث است و آنچه بر وی گذشته را تعریف می‌کند. چون فریدون آگاه شد، کمر به گرفتن انتقام از ضحاک بست. چون فرانک از جان پسر بیمناک بود، او را از قدرت ضحاک آگاه ساخت. فریدون پیشاپیش سپاهی که کاوه آهنگر گرد آورده بود به نبرد ضحاک رفت و پیش از آن به سوی مادر رفته تا او را وداع گوید. مژگان مادرش نمناک شد و پسر را به یزدان سپرد و برای جان فرزند و رهایی گیتی از نابخردان دعا کرد» (همان، ص ۵۳).

این نوشته کلی، می‌تواند هم ستم به فرانک و هم تقلیل توانایی سناریونویس بزرگی چون فردوسی باشد. با دقیق‌تر شدن روی اشاره‌های کوچک و بجای حکیم توس، خواهیم دید که کار بزرگ فرانک، پس از این اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. در سیزده سالی که فریدون در البرز کوه می‌بالید، فرانک چه می‌کرده است؟ این بانوی هوشمند که همواره یک گام از ضحاک جلوتر بوده است، پیش از آنکه دار و ندارش به آتش کشیده شود، فرزندش را به البرزکوه می‌برد و خود در دیکتاتوری ضحاک، ناگزیر زندگی مخفی در پیش می‌گیرد! زمانی که فریدون نشان پدر را جويا می‌شود، این مادر مبارز در پاسخ می‌کوشد گوشه‌ای از زندگی فداکارانه و

دردناک خود پس از مرگ آبتین را نیز به فرزند جوان خود بفهماند:

از او من نهانت همی داشتم؛
چه مایه به بد روز بگذاشتم!

شوربختانه فریدون تلخی این سخن را درک نمی‌کند؛ حال مادری را که پس از مرگ همسر از خانمان جدا شده، فرزند را از خویش دور کرده و با این همه سختی هنوز استوار مانده است نمی‌فهمد؛ و درک نمی‌کند این «چه مایه» تا چه اندازه بزرگ و سنگین بوده است. فریدون تنها می‌پرسد: «بگو مرا تا که بودم پدر؟» در آینده نیز زمانی که فریدون کاخ ضحاک را می‌گیرد و از او می‌پرسند چه کسی هستی؟ نامی از مادر خود فرانک نمی‌برد و پاسخ می‌دهد:

منم پور آن نیکبخت آبتین،
که ضحاک بگرفت از ایران زمین.

از کشته شدن گاوش می‌گوید: «همان، گاوی برمایه کم دایه بود»، اما از فرانک حرفی در میان نیست! حتی در کنار درفش کاویان که چرم آهنگری کاوه است، نشان فریدون - گرز گاووسر - نمادی از برمایه است و هیچ نام و نشانی از فرانک نیست! اگر از این دیدگاه بگوییم، می‌توان نقش فرانک را پس از بردن فریدون به البرزکوه، پایان یافته دانست. ولی از دیدگاه اجتماعی چنین نیست. فرانک در سال‌های زندگی مخفی، پیوندهای خود را با جامعه نگسسته و حتی گسترش داده است. به گزارش شاهنامه، پادشاهی ضحاک هزار سال بود

و خورشگران مارها، هر روز یک جوان را از مرگ نجات می‌دادند و زمانی که تعداد آنان به دویست نفر می‌رسید، چند میش و بز به آن‌ها می‌دادند تا به کوهستان بروند و دور از جامعه دیکتاتور زده زندگی کنند. داستان فریدون به سال‌های پایانی عمر ضحاک مربوط می‌شود پس می‌توان گفت تعداد آن جان بدر بردگان چند صد هزار نفر بوده است. نفوذ در آشپزخانه شاهی، نجات جان شمار زیادی از مردم، تهیه امکانات فرار و زندگی برای آن‌ها و حفظ این راز برای سالیان دراز، به تشکیلات و سازمان‌دهی نیاز دارد. چه بسا فرانک با آنان نیز در ارتباط است. این شیرزن خردمند، دست‌کم شانزده سال یعنی از زمان کشته شدن همسرش تا زمان بازگشتن فریدون از

از نزدیک گواه باشد و شیرینی این میوه را با جان و دلش بچشد، بنابراین نخستین حضور جدی زن در پهن‌دشت حماسی

اگر به این کارهای فرانک ژرف‌تر بنگریم، پی می‌بریم که کار اصلی در به تخت نشستن فریدون را او انجام می‌دهد!

ایران سپری می‌شود تا زنان حضور خود را در سروده حکیم توس پابرجا کنند و در فردای حماسه استواری یافته و با دستی پر، حاضر گردند» (نجاری و صفی، ۱۳۹۱، صص ۲۸ و ۲۹).^۵ باید گفت این نگارندگان به حضور جدی فرانک توجه نکرده‌اند! او پس از آن که خبر پیروزی فرزند در آن سوی اروندرود را چند هفته زودتر از دیگر ایرانیان ساکن متروپل می‌شنود، نه تنها به دنبال او نمی‌رود، بلکه می‌فهمد زمان تنگ و شرایط سرنوشت‌ساز است، پس دست به کارهایی شگرف می‌زند تا فریدون را که چند هفته دیگر به ایران می‌رسد، پشتیبانی کند و نیرو بخشد. فردوسی بزرگ به زیبایی و ماهرانه نشان می‌دهد که فرانک چگونه زمینه پذیرش شاهی فریدون را آماده می‌کند. او نخست در میان توده مردم کار می‌کند:

وز آن پس هر آن کس که بودش نیاز؛
همی داشت روز بد خویش راز،
نهانش نوا کرد و کس را نگفت؛
همان راز او داشت اندر نهفت.

یکی هفته ز این گونه، بخشید چیز
چنان شد که درویش شناخت، نیز.

«نیز» در اینجا به معنی «دیگر» از آن پس است. این خیریه سازمان یافته فرانک آن چنان گسترده است که از آن پس درویش و نیازمند یافت نمی‌شود! باز هم

آگاه شد، نخست سر و تن شسته و در پیشگاه یزدان سر فرود آورد و نیایش نمود و هفته‌ای را به بخشیدن مال به درویشان و نیازمندان پرداخت. سپس هفته‌ای را جشن ساخت و بزرگان را مهمان کرد. سرانجام گنج‌های فراوان نزد فریدون فرستاد» (همان، ص ۵۳).

اگر به این کارهای فرانک ژرف‌تر بنگریم، پی می‌بریم که کار اصلی در به تخت نشستن فریدون را او انجام می‌دهد! فراموش نکنیم که فریدون در آن سوی اروندرود، در بیت‌المقدس بر ضحاک پیروز شده است و هنوز آشکار نیست بتواند در مرکز ایران، در متروپل، قدرت را به دست آورد. همچنان که روزگاری ضحاک، شاه سرزمین تازیان بود، ولی شاه ایران نبود و این بزرگان و سپاهیان ایران بودند که در پی او رفتند و ضحاک را بر تخت شاهی ایران نشاندند. پس اکنون هم سواران ایران و بزرگان و نامداران هر گوشه از کشور هستند که می‌توانند فریدون را که در بیرون از ایران، در بیت‌المقدس به شاهی رسیده است، به رسمیت بشناسند یا او را نپذیرند. مردم در مرکز، در متروپل، هنوز از سرنگونی ضحاک در آن سوی اروندرود بی‌خبرند و چه بسا زمینه پذیرش شاهی فریدون وجود ندارد. نخستین کسی که به او خبر می‌رسانند، فرانک است:

پس آگاهی آمد، ز فرخ پسر،
به مادر که: «فرزند شد تاجور»

در کتاب‌های گوناگون در این باره می‌خوانیم: «فرانک از شنیدن پادشاهی پسر خویش بسیار خرسند گشت و خواسته فراوان نثار کرد و سپاس خدای بزرگ را به جای آورد که پسر را در پناه خود حفظ کرده است و او را آن قدرت و توانایی داد تا بتواند انتقام خون پدر را از ضحاک بگیرد و جهان را از شر بیداد او در امان نگه دارد و خود نیز تاج شاهی بر سر نهد» (بصری، ۱۳۹۶، ص ۳۴) و نیز در کتابی دیگر می‌خوانیم: «مادری که در ساختار حماسه کاری جز پروراندن پسر نداشته و این کار ویژه را به خوبی به انجام رسانده، از پادشاهی فرزند آگاه می‌شود و به نزد او می‌آید تا دسترنج سالیان سال تلاش را در بارآوری فریدون

البرزکوه، تجربه مبارزاتی دارد. ولی فریدون جوان، پرشور و خام است و همین که داستان کشته شدن پدر خود را می‌شنود، می‌گوید: «مرا برد باید به شمشیر دست!» فرانک با تجربه، به او می‌آموزد که: «جز این است آیین و پیوند کین» و به او می‌فهماند که: «تو را با جهان، سربه‌سر، پای نیست»، باید بردبار باشی تا زمانی که نیروهای بیشتری از دور ضحاک پراکنده شوند و جامعه برای برخاستن آماده شود. نقش فرانک تنها انتقال تجربه مبارزه به فرزند نیست. پیوندهایی که فرانک با ناراضیان دارد در قیام کاوه نمایان می‌شود. زمانی که کاوه با اعتراض از کاخ ضحاک بیرون می‌آید و مردم گرد او را فرامی‌گیرند، فردوسی در بیت راهگشایی می‌فرماید:

بدانست خود کافریدون کجاست؛
سر اندر کشید و همی رفت، راست.

آیا این دانستن، جز از طریق پیوندهای فرانک با ناراضیان بوده است؟ و آنگاه که کاوه، چرم آهنگری بر سر نیزه کرد، فریدون:

بیاراست آن را به دیبای روم؛
ز گوهر، بر او پیکر و زر بوم.

آیا این گوهر و دیبا، جز از طریق فرانک و ارتباط‌های او اندوخته شده است؟ در بیت‌های آینده خواهیم دید که فرانک، شاید با جمع‌آوری کمک‌های مردمی، در این مدت ثروت انبوهی اندوخته است. برای همین فریدون می‌تواند درفش کاویان را به دیبا و گوهر بیاراید. فردوسی دانا روحیه مردسالارانه فریدون را نشان می‌دهد که چون آهنگ همراهی با شورشیان و جنگ با ضحاک می‌کند، به مادر می‌گوید:

که: «من رفتنی‌ام سوی کارزار؛
تو را جز نیایش مباد ایچ کار!»

ولی خواهیم دید که فرانک بیکار نمی‌نشیند؛ به اشک ریختن و دعا کردن بسنده نمی‌کند؛ و نقش بزرگ اجتماعی او از این پس باز هم بیشتر می‌شود.

۳- بی‌توجهی به نقش فرانک در به تخت نشستن فریدون

نوشته دکتر خالقی مطلق را دنبال می‌کنیم: «فرانک پس از مغلوب شدن ضحاک به دست فریدون برای آخرین بار ظاهر می‌شود. چون فرانک از پیروزی پسرش

فردوسی در ظریف‌کاری‌های مینیاتوری خود، بر ارتباط گسترده فرانک با مردم انگشت می‌گذارد زیرا او نیازمندی را که

**شاعران کهن به فرانک
نمی‌پردازند مگر مانند قآنی
که در مدح ممدوحه خود،
دوران گریز و مخفی شدن
فرانک از دست بیوراسب
(ضحاک) را زشت می‌شمارد
و می‌گوید اگر این عیب روی
فرانک نبود، می‌توانستم
بانویی را که به ستایش و مدح
او پرداخته‌ام، فرانک بنامم**

حفظ ظاهر می‌کرده‌اند و روز بد خویش را از دیگران پنهان می‌داشته‌اند، می‌شناخته است!

اقدام بزرگ دیگر فرانک، لابی کردن با مِهان و بزرگان است. فردوسی نشان می‌دهد که فرانک با گشاده‌دستی بزرگان را دعوت می‌کند، مهمانی‌ها به راه می‌اندازد و به مهمانان برجسته خود هدیه‌های فراوان می‌دهد:

بیاراست چون بوستان خان خویش؛
مِهان را همه کرد مهمان خویش؛
همان گنج‌ها را گشادن گرفت؛
نهاد، همه، رأی دادن گرفت.

فرانک به زمینه‌سازی در میان توده مردم، مِهان و بزرگان بسنده نمی‌کند. باید به سپاهیان هم بپردازد! سپاه فریدون باید با ساز و برگ فراوان و باشکوه تمام وارد شهر شود تا لشکریان و نامداران از هر گوشه به آن بپیوندند. پس فرانک:

همان جوشن و خود و ژوپین و تیغ؛
کلاه و کمر هم نبودش دریغ.
همه خواسته بر شتر بار کرد؛
دل پاک سوی جهاندار کرد.
فرستاد، نزدیک فرزند، چیز؛
زبانی پر از آفرین داشت نیز.

چو آن خواسته دید شاه زمین،
پیدزفت و بر مام، کرد آفرین.
پس از این تجهیز نیرو و آن لابی‌گری‌ها

در میان مِهان و جا باز کردن فرانک در دل بی‌چیزان و مردمان است که فریدون پذیرش همگانی پیدا می‌کند:

بزرگان لشکر چو بشناختند،
بر شهریار جهان تاختند؛

وز آن پس جهان‌دیدگان سوی شاه،

ز هر گوشه‌ای، برگرفتند راه.

همان مهتران، از همه کشورش،

بدان خرمی، صف زده بر درش.

نقش فرانک به‌عنوان نخستین کنشگر اجتماعی زن شاهنامه، چه در نگهداری از جان فریدون در کودکی، چه در راهنمایی او در مبارزه سازمان‌یافته در جوانی و چه در زمینه‌سازی برای رسیدن او به قدرت سیاسی، بسیار بزرگ و بارز است، ولی فرهنگ مردسالار، این نقش روشن و برجسته را نادیده می‌گیرد و حتی در خود شاهنامه نیز از این پس نامی از فرانک برده نمی‌شود. پنجاه سال بعد که برای پسران فریدون به خواستگاری می‌روند، نامی از مادر بزرگ نیست. در سوگ نوه‌اش ایرج، از زنده یا مرده بودن فرانک خبر نداریم. تنها نام فریدون فرخ و نشانه‌های درفش کاویان و گرز گاو سر است که برجای می‌ماند، بی‌هیچ پیکره و نشان و حتی سرودی برای فرانک.

شاعران کهن به فرانک نمی‌پردازند مگر مانند قآنی که در مدح ممدوحه خود، دوران گریز و مخفی شدن فرانک از دست بیوراسب (ضحاک) را زشت می‌شمارد و می‌گوید اگر این عیب روی فرانک نبود، می‌توانستم بانویی را که به ستایش و مدح او پرداخته‌ام، فرانک بنامم:

بود فرانک، اگر نبود فرانک

هر طرف از بیم بیوراسب گریزان!

(قآنی، قصیده ۲۷۷)

در میان شاعران و نویسندگان معاصر نیز به‌راستی درباره فرانک کم‌مهری شده است. دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن از سودابه، سیندخت، رودابه، تهمینه، فرنگیس، جریره، منیژه، گردآفرید، کتایون، گردیه و شیرین، همسران پسران فریدون، مادر سیاوش، کید هندی و روشنک دختر دارا نام می‌برد، اما فرانک را از قلم می‌اندازد! (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۵، صص ۱۱۳ تا ۱۱۹) همین فراموشی را در نوشته یکی

دیگر از بزرگان هم داریم که از جریره، تهمینه، بانوگشسپ، گردآفرید، گردویه و شیرین به‌عنوان زنان پهلوان شاهنامه نام می‌برد و می‌نویسد: «اما چون از این گروه و چند تن دیگر بگذریم، زن [در شاهنامه] موجودی ضعیف و سست‌رأی است» (صفا، ۱۳۶۳، صص ۲۴۱ تا ۲۴۴)؛ و خواننده نمی‌داند ایشان فرانک را در شمار موجودات ضعیف آورده است یا در جمع «چند تن دیگر» قرار داده است!؟

ولی با نگاهی موشکافانه در بیت‌های شاهنامه درمی‌یابیم که فرانک زنی خردمند و هوشیار، آگاه به دوران خویش، بخشنده، پرهیز، استوار، پیگیر، فرخنده، دلیر و بی‌باک است. اگر بخواهیم با معیارهای امروز بسنجیم فرانک مادری شایسته است که با دیدن تمام بیدادها از پا نمی‌نشیند و با وجود زندگی در سایه، با عشق به همسر و فرزند، شناخت مردمان، گریزهای بهنگام، پیش‌بینی رویدادها، مهاجرت، راهنمایی و انتقال تجربه، خبرگیری و خبررسانی، بخشندگی، تهیه تدارکات، دادن مهمانی و اثرگذاری بر بزرگان و سپاهیان، با تمام توان همسو با آبتین و فریدون و کاوه می‌کوشد و پیش می‌رود. هرچند به‌آسانی چون بانوان فداکار بسیار، از تاریخ خط می‌خورد.

کتاب‌نامه

- ۱- کزازی، میرجلال‌الدین: نامه باستان. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۳.
 - ۲- خالقی مطلق، جلال: زنان شاهنامه، ترجمه فرهاد اصلانی؛ معصومه پورتنقی. تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۸.
 - ۳- توسل پناهی، فاطمه: توتم و تابو در شاهنامه. تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۵.
 - ۴- بصاری، طلعت: زنان در شاهنامه. تهران: کتابسرا، ۱۳۹۶.
 - ۵- نجاری، محمد؛ صفی، حسین: زنان شاهنامه. تهران: کتاب آمه، ۱۳۹۱.
 - ۶- اسلامی ندوشن، محمدعلی: زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۵.
 - ۷- صفا، ذبیح‌الله: حماسه‌سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- پی‌نوشت:**
۱. بیت‌های شاهنامه همه از نامه باستان دکتر کزازی آورده شده است. ■

درهای باز بسته



سمانه گلاب

پژوهشگر



- بچه‌ها بلیت‌فروشی شروع شده، شماره ملی‌ها رو تو گروه بذارید هر کی تونست وارد شه برای همه بخره.

- بچه‌ها جایگاه پر شده، گفتن دوباره باز می‌کنن، گوش به زنگ باشید.

- بچه‌ها باز شد، باز شد. من تونستم برای همه بخرم.

و من صاحب یکی از بلیت‌های ورود به آزادی شدم. حقی که بسیاری دیگر از همجنسان من از آن محروم مانده بودند. سیاست جالبی بود. فروش بلیت در ساعات‌های غیرعادی. خیلی‌ها حتی خبر فروش بلیت را نشنیده بودند.

خبرها را می‌خوانم، واکنش‌ها به این شیوه بلیت‌فروشی را پیگیری می‌کنم. -وقتی حق کاملاً برابر به تو نداده‌اند؛ تا وقتی که سهم تو از آن ورزشگاه بزرگ چند جایگاه کوچک است، رفتن معنایی ندارد. قناعت گنجشکی است به تکه نان.

-باید از همین فضا استفاده کرد. باید رفت، استقبال کرد و تلاش کرد برای موقعیت بهتر.

می‌خواهم یک بار هم که شده بدون توجه به هر تحلیلی برای تحقق یک آرزوی دیرینه تلاش کنم. می‌خواهم لذت ببرم از حضور در جایی که مدت‌ها حسرتش را داشتم. می‌خواهم به آزادی بروم.

یک هفته به چشم بر هم گذاشتنی می‌گذرد. پنجشنبه است. از صبح شوق

و شوری عجیب دارم. با بچه‌ها هماهنگ می‌شویم. ساعت ۳،۵ مترو ارم سبز. خبرها را لحظه‌به‌لحظه دنبال می‌کنم. گویا برخی سرویس‌های تاکسی اینترنتی خدماتی را برای زنان در نظر گرفته‌اند. یکی می‌گوید بلیت بفرستید سفر مجانی بگیرید. یکی دیگر سرویس رایگان برای مترو گذاشته است. ابزار تبلیغاتی خوبی شده‌ایم. خبر پذیرایی با شربت از زنان در ورودی ورزشگاه روی بورس است. این خبر را در کنار عکس فنس‌هایی که دور جایگاه زنان کشیده‌اند می‌گذارم. ما گنجشک‌های درون قفس که قرار است به آب و دانه‌ای منزلت پیدا کنیم.

انقلاب اسلامی. ایستگاه بعد توحید. کمی از ازدحام مترو کاسته می‌شود. چشمم به دو دختر هم‌سن‌وسال خودم می‌افتد. لاک سبز و سفید و قرمزی که زده‌اند نشان می‌دهد مقصد یکسانی داریم.

-ورزشگاه می‌رین؟

- بله شما هم؟

با ذوقی کودکانه به نشانه تأیید سر تکان می‌دهم.

-بلیت دارین؟ ما نداریم. اما گفتیم میایم دم ورزشگاه. باید راهمون بدن. چند بار رفته‌ام و پشت درهای بسته مانده‌ام. امروز باید حسرت‌م تمام شود.

ذوق عجیبی داریم. نظر چند نفری در مترو جلب می‌شود. بعضی برایمان آرزوی موفقیت دارند و بعضی با تعجب می‌پرسند

واقعاً قراره راه بدن؟ دخترکان رنگی با لحنی که امید و اضطراب را هم‌زمان تداعی می‌کند می‌گوید امیدواریم ما را هم راه دهند.

صداهای درون مغزم تبدیل به فریاد می‌شوند: تا وقتی که ورود برای همه آزاد نشده، رفتن معنایی ندارد.

باز هم صداها را خاموش می‌کنم. آرزو می‌کنم هیچ دختری دست‌کم امروز پشت در آزادی نماند. از اینکه عملم به آرزو کردن تقلیل پیدا کرده از خود بیزارم. ایستگاه ارم سبز. خداحافظی می‌کنم و از ایستگاه بیرون می‌آیم. به سمت آزادی می‌رویم. در شرقی را برای زنان در نظر گرفته‌اند. ترافیک سنگینی در نزدیکی در ورودی ایجاد شده. بازار فروش پرچم، کلاه و ماژیک سه رنگ گرم است. دو پرچم می‌خریم و از پنجره ماشین بیرون می‌بریم.

به در شرقی رسیده‌ایم. به سمت صفی هدایت‌مان می‌کنند و می‌گویند «بلیت‌دارها» از این طرف بروند. جمعیت دخترانی که پشت در منتظر مانده‌اند دلم را می‌لرزاند. کاش حسرت ورود به ورزشگاه این‌قدر عمیق نبود. کاش جسارت می‌کردم و در کنارشان می‌ماندم. به خودم می‌گویم حتماً راهشان می‌دهند. از فیفا ناظر آمده. نمی‌گذارند جو ملتهب شود. می‌دانم که می‌خواهم خودم را با این حرف‌ها آرام کنم. هیچ

از مانیتورهای بیرون ورزشگاه که از روی صندلی‌ها بازی را می‌بینند. دختری برای تهیه گزارش به سراغم می‌آید. سؤالات تکراری. آیا موافق ورود زنان به ورزشگاه هستید؟ آیا موافق جدا بودن جایگاه‌ها هستید. آن قدر جواب‌های تکراری شنیده که دستش بی‌اختیار به سمت گزینه‌های انتخابی من هم می‌رود. به قول خودش خواسته‌ها نزدیک به هم هست: «ورود بدون محدودیت، بدون تفکیک. همه کنار هم»

باورم نمی‌شود آنچه روبه‌روی خود می‌بینم مستطیل سبز آزادی است. هرچه جلوتر می‌روم عظمت آن زمین سبز و آن ورزشگاه برایم بیشتر می‌شود. نمی‌دانم چقدر زمان گذشته و من خیره به این آنچه آزادی می‌خواندش نگاه می‌کنم. چرا باید این همه سال محروم باشیم؟

بازی شروع می‌شود. بازی تمام می‌شود. ۱۴ گل نتیجه این بازی بود. سومین بازی پرگل تاریخ فوتبال کشور کاپیتان محبوب تیم بازیکنان را به سمت جایگاه زنان می‌آورد. نام دختر آبی را فریاد می‌زنیم.

برای یادگاری با پرچم قرمز عکس می‌گیریم به امید روزی که برای دیدن بازی تیم محبوبمان هم به ورزشگاه بیاییم. لحظه آخر نگاهی دوباره به آن حجم سبز عظیم می‌اندازم. به آرامی می‌گویم آزادی باید به من عادت کنه. یکی از خانم‌های مأمور می‌گوید تمام شد. همین یک روز درها برای شما باز بود. می‌خندم، درهای باز؟ چند جایگاه پشت دروازه، درون فنس با مراقبت کامل و دخترانی که هنوز پشت در مانده‌اند. نه. برای ما این درها هنوز باز نیست. ■

دلم به حال پیرمرد راننده می‌سوزد. حتماً این همه سروصدا کلافه‌اش کرده است. لبخند شیرینی که روی لب دارد اما چیز دیگری می‌گوید. او هم از این شور و هیجان ما راضی است. کاش می‌فهمیدیم این همه سال چه کسانی ناراضی بودند. باز هم بازرسی. بار آخر است و وارد تونل می‌شویم. باورم نمی‌شود آنچه روبه‌روی خود می‌بینم مستطیل سبز آزادی است. هرچه جلوتر می‌روم عظمت آن زمین سبز و آن ورزشگاه برایم بیشتر می‌شود. نمی‌دانم چقدر زمان گذشته و من خیره به این آنچه آزادی می‌خواندش نگاه می‌کنم. چرا باید این همه سال محروم باشیم؟ تعداد مأمورانی که برای حفاظت از ما در جای‌جای منطقه کوچک اختصاص داده شده به زنان حضور دارند نظرم را جلب می‌کند. سعی می‌کنم به این حواشی بی‌اعتنا باشم. چند صندلی در ردیف‌های آخر پیدا می‌کنیم. سکوه‌های مردانه خالی هستند اما در بخش زنان جای نشستن نیست.



«سکوها خالیه، دخترا جا ندارن» شعاری که کم‌کم فراگیر می‌شود. خبر می‌رسد به دخترانی که پشت در مانده‌اند اجازه ورود داده‌اند. دلم می‌خواهد باور کنم، باور کنم دختران رنگی مترو چند صندلی آن طرف‌تر نشسته‌اند و این بار نه

اطمینانی نیست. بلیت‌ها چک می‌شوند. وارد صفی طولانی می‌شویم. صدای بوق و فریاد ایران ایران و آزادی آزادی گوش‌هایم را پر کرده. به چهره اطرافیانم نگاه می‌کنم. همان چهره‌های همیشگی که هر روز در کوچه و خیابان می‌بینیم، این بار اما با یک لبخند بزرگ و چشم‌هایی پر از شور و شوق. صدای مردی از دور به گوش می‌رسد:

- خواه‌آوردن لطفاً در یک صف بایستید، نظم را رعایت کنید. گویا برای رسیدن به گیت‌های اصلی باید سوار اتوبوس شویم. خانم میان‌سالی که دختری چهارپنج‌ساله را بغل گرفته اعتراض می‌کند: بابا راهی نیست پیاده می‌رویم. اجازه ندارید پیاده بروید.

به هم نگاه می‌کنیم منطق هیچ‌کدام از کارها را نمی‌فهمم. اما مگر باید فهمید؟ مگر بسته بودن چهل‌ساله این درها به روی نیمی از جمعیت کشور قابل فهم بود؟ صدای بوق و ایران ایران کم‌کم جای خود

را به صدای اعتراض می‌دهد. تنها یک ربع به شروع بازی مانده و ما هنوز در صف منتظر رسیدن اتوبوس‌هایی هستیم که برای امنیت ما به کار گرفته‌اند؛ احتمالاً بخشی از زیرساخت‌های حضور زنان در آزادی. سوار اتوبوس می‌شویم.

اخبار زنان



حوریه خانپور

◆ جایزه صلح نوبل ۲۰۱۹ به

نخست وزیر اتیوپی رسید
نوبل پرایز: کمیته نروژی برگزارکننده مراسم نوبل این جایزه را به پاس تلاش‌های نخست‌وزیر اتیوپی برای دستیابی به صلح و همکاری بین‌المللی و به‌ویژه به دلیل ابتکار قاطعانه و سرنوشت‌ساز وی برای حل مناقشه مرزی با کشور همسایه اریتره به وی اعطا کرد. او از زمان به قدرت رسیدن، برنامه گسترده‌ای از اصلاحات سیاسی و اقتصادی را در اریتره آغاز کرد که پایان دادن به بن‌بست بیست‌ساله در روابط اتیوپی-اریتره یکی از آن‌ها بود به‌طوری‌که اتیوپی و اریتره در ژوئن سال ۲۰۱۸ میلادی -بعد از سال‌ها خصومت و یک جنگ خونین از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۲ میلادی- روابط خود را از سر گرفتند.

وی ۱۰۰ روز اول نخست‌وزیری خود را صرف برطرف کردن وضعیت اضطراری کشور، اعطای عفو به هزاران زندانی سیاسی، متوقف کردن سانسور رسانه‌ها، قانونی کردن گروه‌های غیرقانونی مخالف، عزل رهبران نظامی و غیرنظامی مشکوک به فساد و افزایش چشمگیر تأثیر نفوذ زنان در زندگی سیاسی و اجتماعی اتیوپی کرد. وی همچنین متعهد شده است با برگزاری انتخابات آزاد و عادلانه، دموکراسی را تقویت کند. ارزش جایزه صلح نوبل حدود ۹۰۰ هزار دلار است که در روز دهم دسامبر در شهر اوسلو به نخست‌وزیر اتیوپی تقدیم خواهد شد.

۱۹ مهر ۹۸

◆ ابلاغ قانون اصلاح قانون تعیین

تکلیف تابعیت فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی
ایسنا: رئیس‌جمهور، قانون اصلاح قانون تعیین تکلیف تابعیت فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی را برای اجرا به وزارتخانه‌های مربوطه ابلاغ کرد. بر این اساس، در اجرای اصل یکصد و بیست و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، رئیس‌جمهور این قانون مصوب مجلس را برای اجرا به وزارتخانه‌های کشور، دادگستری و تعاون، کار و رفاه اجتماعی ابلاغ کرد.

۱۷ مهر ۱۳۹۸

◆ پانزدهمین زن برنده نوبل

ادبیات: اولگا توکارچوک
روان‌شناسی که نویسنده شد به گزارش خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا) به نقل از الکترونیک لیتیرچر: آکادمی سوئد برندگان جایزه نوبل ادبیات امسال و پارسال را اعلام کرد. جایزه سال ۲۰۱۸ به اولگا توکارچوک، نویسنده لهستانی، تعلق گرفت و پتر هانتکه، نویسنده سرشناس اتریشی، نیز به‌عنوان برنده نوبل ادبیات ۲۰۱۹ معرفی شد.

اولگا توکارچوک، نویسنده ۵۷ ساله و فعال اجتماعی و روشن‌فکر به‌عنوان یکی از موفق‌ترین نویسندگان نسل خود شناخته می‌شود. وی سال ۲۰۱۸ برنده جایزه من بوکر بین‌المللی برای رمانی با عنوان «پروازها» شد و به‌عنوان اولین نویسنده

لهستانی این جایزه را از آن خود کرد. او به‌عنوان برنده نوبل ادبی ۲۰۱۸ که سال ۲۰۱۹ معرفی شد، نیز انتخاب شد.

توکارچوک برای لحن اسطوره‌ای نوشته‌هایش شناخته شده است. وی که به‌عنوان روانشناس از دانشگاه ورشو فارغ‌التحصیل شد مجموعه‌ای از اشعار، چندین رمان و نیز شماری کتاب متشکل از داستان‌های کوتاه و کتابهای غیرداستانی در کارنامه دارد.

«پروازها» به‌عنوان برنده جایزه نایک که مهم‌ترین جایزه ادبی لهستان است در سال ۲۰۰۸ انتخاب شد. این نویسنده که از سوی کمیته نوبل به دلیل «قوه تصویری توصیفی که با اشتیاقی کلامی توانسته نمایانگر عبور از مرزها به‌عنوان سبکی از زندگی باشد»، شایسته دریافت این جایزه شد.

۱۸ مهر ۹۸

◆ برگزاری هفتمین جلسه شورای

راهبری گفت‌وگوی ملی خانواده
معاونت امور زنان و خانواده: هفتمین جلسه شورای راهبری گفت‌وگوی ملی خانواده با دستور گزارش کار مجریان در معاونت ریاست‌جمهوری در امور زنان و خانواده برگزار شد. انجمن جامعه‌شناسی ایران، گروه اجتماعی شبکه دو سیما، وزارت آموزش و پرورش و دیگر فعالان این طرح ملی، گزارش اقدامات خود را ارائه دادند. اهم این گزارش‌ها در وبسایت معاونت در دسترس قرار دارد.

۱۷ مهر ۱۳۹۸

بخش‌های دام‌پروری، پرورش مرغ بومی، پرورش قارچ، تولید گیاهان دارویی، تولید بافتنی‌های مخصوص عشایری، تولید مواد لبنی و تولید صنایع دستی و قالی و قالیچه فعالیت می‌کنند. وی تأکید کرد: توانمندسازی این بخش از طریق توسعه برنامه‌های آموزشی، ترویجی و مشارکتی به‌منظور ایفای نقش مؤثرتر آنان در بخش کشاورزی و صنایع دستی است، وی بیان کرد: لیست متقاضیان دریافت تسهیلات در حال تکمیل است و پس از اتمام این بخش پرونده‌ها برای پرداخت به بانک کشاورزی ارسال می‌شود.

۱۳ مهر ۱۳۹۸

◆ بهمنیار طلایی شد / اولین مدال طلای بانوان در تاریخ کاراته ایران

دنیای اقتصاد: در ادامه مسابقات لیگ جهانی کاراته وان، سارا بهمنیار بانوی کاراته‌کار گیلانی و نماینده کشورمان در وزن ۵۰- کیلوگرم در فینال ششمین مرحله لیگ جهانی کاراته‌وان ۲۰۱۹ به میزبانی شهر مسکو برابر حریفی از فرانسه به میدان رفت و با شکست او به نشان طلای این رقابت‌ها دست پیدا کرد. گفتنی است ششمین مرحله لیگ جهانی کاراته‌وان ۲۰۱۹ با حضور ۶۴۲ کاراته‌کار از ۸۵ کشور در مسکو برگزار شد؛ مسابقات دارای امتیاز رنکینگ فدراسیون جهانی در راستای کسب سهمیه المپیک ۲۰۲۰ توکیو است.

۱۴ مهر ۹۸

◆ آنتونیو گوترش: برای پایان نفرت و در راستای صلح فعال باشید

ایرنا: دبیرکل سازمان ملل متحد در پیامی به‌مناسبت روز جهانی عدم خشونت (دهم مهر) اعلام کرد: امروزه خشونت‌گونه‌های مختلفی مانند اثر مخرب و وضعیت اضطراری اقلیمی، خرابیهای ناشی از درگیریهای مسلحانه، بحرمتهای ناشی از فقر، بی‌عدالتی، نقض حقوق بشر و اثرات خشن نفرت‌پراکنی دارد. پیام آنتونیو گوترش در نشست علمی

متوجه شدیم این سیاست محقق نشده است، لذا اصرار کردیم این سیاست تنفیذ شود و جزو معدود سیاست‌هایی است که از زمان برنامه چهارم تنفیذ می‌شود، چراکه هنوز به‌طور کامل محقق نشده است. وی همچنین اظهار کرد: عنوان این لایحه که تغییر یافته برخی مطرح می‌کنند که عنوان قبلی که تأمین امنیت زنان در برابر خشونت بوده است القاکننده تقابل بین زن و مرد است، لذا آن را به صیانت کرامت و تأمین امنیت زنان تغییر داده‌ایم. در حالی که بحث صیانت از کرامت زن یکی از اهداف ما بود که این موضوع در هدف دیده شود نه در عنوان. اولین ضرورتی که در سند پشتیبان مطرح کردیم ضرورت حفظ امنیت و سلامت خانواده و ارتقای شاخص‌های مربوط به آن و پیشگیری از پدیده‌هایی است که ارتباط معناداری با خشونت‌های خانوادگی دارند. این پدیده‌ها بحث فرار دختران، اعتیاد زنان و برخی اشکال بزهکاری زنان است که رابطه تنگاتنگی با میزان خشونت نسبت به زنان در خانواده دارد. دبیر کل جمعیت حمایت از حقوق بشر زنان معتقد است که خشونت نسبت به زنان دو اثر بارز چرخه‌ای و انتقالی دارد، خشونت نسبت به زن، کودکان و سایر اعضای خانواده از دور راه شکل‌گیری تثبیت و اثرگذاری الگوهای رفتاری خشونت‌گری میان اعضای خانواده و دوم از طریق ایجاد چرخه خشونت‌ورزی انتقال می‌یابد.

۱۷ مهر ۱۳۹۸

◆ تخصیص ۴ میلیارد ریال اعتبار به صندوق خرد زنان عشایر آذربایجان غربی

ایرنا: سرپرست اداره کل امور عشایری آذربایجان غربی گفت: با توجه به نقش مهم زنان در جامعه عشایری و برای حمایت از ۲۴ صندوق خرد زنان عشایر، ۴ میلیارد ریال اعتبار از محل تسهیلات خشکسالی به این قشر پرداخت می‌شود. در حال حاضر ۲۴ صندوق خرد زنان عشایر در این استان تشکیل شده و مشغول فعالیت است و حدود ششصد نفر از جامعه زنان عضو این صندوق‌ها هستند. این زنان در

◆ برای اولین بار پس از چهل سال، بانوان ایرانی توانستند در استادیوم فوتبال حضور داشته باشند

ایرنا: سرانجام پس از سال‌ها مطالبه گری زنان در ایران درباره ورود آزاد به ورزشگاه‌ها، برای نخستین بار بعد از چهل سال با تلاش‌های دولت و فعالان حقوق زنان، بسترهای مناسب جهت حضور این قشر از جامعه در ورزشگاه‌های ایران فراهم شد و سرانجام به چند هزار بانوی ایرانی در دیدار ایران مقابل کامبوج در بازی‌های مقدماتی جام جهانی، اجازه حضور داده شد و آن‌ها توانستند عصر روز ۱۸ مهر، با بلیت در ورزشگاه حضور پیدا کنند. این در شرایطی بود که استقبال چندانی از سوی تماشاچیان مرد ایرانی از این بازی نشده بود و تقریباً ۹۰ درصد از صندلی‌های استادیوم آزادی خالی بود.

شمار زیادی از خبرنگاران رسانه‌های مختلف خارجی نیز با حضور در ورزشگاه آزادی این واقعه را پوشش دادند. در حالی که رسانه‌های اصولگرا توجه چندانی به حضور بانوان در ورزشگاه‌ها نشان نداده‌اند، رسانه‌های منتسب به طیف اصلاح‌طلب در گزارش‌های خود از استقبال بانوان از حضور در ورزشگاه آزادی قلم زدند و از تحقق حق مشارکت اجتماعی و حق حضور زنان ابراز خرسندی کردند.

۱۸ مهر ۹۸

◆ نشست تخصصی لایحه تأمین امنیت زنان در برابر خشونت؛ چالش‌ها و فرصت‌ها برگزار شد

ایسنا: شهیندخت مولاردی در نشست تخصصی لایحه تأمین امنیت زنان در برابر خشونت؛ چالش‌ها و فرصت‌ها با بیان اینکه بر اساس اصل ۲۱ قانون اساسی که در آن اشاره شده زمینه‌های مساعد برای رشد شخصیت زنان و احیای حقوق مادی و معنوی آنان باید فراهم شود، گفت: همچنین یکی سیاست‌های کلی برنامه‌های چهارم، پنجم و ششم توسعه، استیفای حقوق شرعی و قانونی زنان در همه زمینه‌هاست. زمانی که آسیب‌شناسی کردیم و برنامه ششم را تدوین کردیم

شناخته شده که برای کاهش زمینه‌های آن باید آگاهی‌بخشی بیشتری به خانواده‌ها صورت گیرد.

در نخستین همایش پیشگیری از خودکشی که در این منطقه برگزار شد، دادستان عمومی و انقلاب راز و جرگلان گفت: خودکشی، یکی از آسیب‌های مهم در این شهرستان است و در حالی در جامعه شاهد اقدام به خودکشی هستیم که این امر در آیین اسلام نکوهیده شده است. بررسی پرونده‌ها نشان می‌دهد خودکشی بیشتر در میان زنان رخ داده است و در یک سال گذشته، ۱۰ تا ۱۵ مورد خودکشی در این شهرستان رخ داده که متأسفانه برخی موفق بوده‌اند. آمار بالای خودکشی زنان نشان از وجود آسیب‌هایی چون همسرآزاری و یا ازدواج اجباری است، دختری که زود هنگام ازدواج کرده، به‌خاطر مشکلاتی که دام‌گیرش می‌شود یا اقدام به خودکشی می‌کند و یا مبتلا به آسیب‌های دیگری همچون فرار از منزل می‌شود.

محمد زارعی هدف با تأکید بر ضرورت پیشگیری از شیوع آسیب‌های اجتماعی در جامعه اظهار داشت: اگر از بروز آسیب‌های اجتماعی پیشگیری نکنیم، ضربه جبران‌ناپذیری به پیکره اجتماع وارد می‌شود. در ادامه علی‌اکبر صحرانورد اظهار داشت: یکی از علت‌های خودکشی زنان، ازدواج اجباری است و به‌واسطه فرهنگ حاکم در این منطقه، ازدواج‌ها سنتی است و تحکیم و زور در این امر، بستری برای افسردگی و درنهایت خودکشی به‌وجود می‌آورد. وی افزود: اختلاف سنی میان زن و شوهر، هم عامل دیگری برای ناسازگاری و نارضایی است که می‌تواند به افسردگی و دیگر آسیب‌ها بینجامد. معاون اجتماعی اداره کل بهزیستی خراسان شمالی اظهار داشت: بهزیستی، خدمات مشاوره قبل از ازدواج و پیش از طلاق دارد و اگر این خدمات به‌درستی دریافت شود می‌تواند گامی برای کاهش آسیب‌ها باشد.

شهرستان مرزی راز و جرگلان با ۷۰ هزار نفر جمعیت در ۱۲۰ کیلومتری بجنورد، مرکز استان خراسان شمالی قرار دارد.

۱۰ مهر ۱۳۹۸

مورد تأیید واقع شد. پیش از این شورای نگهبان به دلیل ایراداتی که آن را «مشکلات امنیتی» خوانده بود، تأیید این لایحه را برای چندمین بار رد کرده بود.

۱۰ مهر ۱۳۹۸

◆ برای نخستین بار در اندونزی

یک زن رئیس مجلس شد

ایلنا به نقل از بینی مساوات: «پوان ماهارانی» نوه یکی از بنیان‌گذاران اندونزی مدرن، رئیس مجلس شد. مادر ۷۲ ساله وی، «مگاواتی سوکارنوپاتری» نیز رئیس‌جمهوری پیشین و رهبر بزرگ‌ترین حزب دموکرات اندونزی است. پوان ماهارانی در این باره گفت: سرانجام ۷۴ سال بعد، پارلمان کشور به ریاست یک زن برگزار شد و امیدوارم این نمونه‌ای برای بسیاری از زنان کشور باشد تا از قبول مسئولیت در بخش‌های مختلف هراسی نداشته باشند.

سوکارنو، شخصیت تاریخی اندونزی در سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۷ رهبری این کشور را به عهده داشت. دختر او مگاواتی سوکارنوپاتری، اولین رئیس‌جمهوری اندونزی شد و طی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴ میلادی این سمت را بر عهده داشت.

۱۰ مهر ۹۸

◆ سمانه شاددل، اولین زن معاون

استاندار زنجان شد

ایلنا به نقل از روابط عمومی استانداری زنجان: با حکمی از سوی وزیر کشور به پیشنهاد استاندار زنجان، سمانه شاددل به‌عنوان معاون توسعه مدیریت و منابع انسانی استانداری زنجان منصوب شد. گفتنی است، سمانه شاددل پیش از این شهردار منطقه ۴ زنجان بود. پیش از شاددل، امیر مرزبان سرپرستی این معاونت را بر عهده داشت.

۱۰ مهر ۹۸

◆ ازدواج اجباری، علت مهم

خودکشی زنان راز و جرگلانی

ایرنا: ازدواج‌های اجباری و تحمیلی، از علت‌های اصلی اقدام به خودکشی زنان در شهرستان راز و جرگلان خراسان شمالی

تخصصی (نقش شورای حقوق بشر در گفت‌وگوی‌های سازنده در روند کاهش خشونت) به‌مناسبت روز بین‌المللی جهان بدون خشونت در دفتر سازمان ملل متحد در تهران قرائت شد.

در بخشی از این پیام آمده است: امسال روز بین‌المللی عدم خشونت مصادف است با یکصدوپنجاهمین سالگرد تولد ماهاتما گاندی شخصیت برجسته جهانی صلح که دیدگاه وی همچنان در جهان طنین دارد و تلاش‌های سازمان ملل متحد برای درک متقابل برابری، توسعه پایدار، توانمندسازی جوانان و حل مسالمت‌آمیز تخلفات را شامل می‌شود.

در جهان آشفته امروزی، خشونت اشکال مختلفی به خود می‌گیرد: از تأثیر مخرب اوضاع وخیم آب و هوایی تا خرابی‌های ایجادشده به‌واسطه نزاع مسلحانه، از نقض‌های کرامت انسانی ناشی از فقر تا بی‌عدالتی نقض‌های حقوق بشر و همچنین اثرات وحشتناک نفرت‌پراکنی.

در ادامه این پیام تأکید شده است برای حل این چالش رو به رشد در نفرت‌پراکنی برعلیه اقلیت‌ها، سازمان ملل متحد دو ابتکار فوری را معرفی کرده است که شامل برنامه اقدام علیه نفرت‌پراکنی و دیگری حمایت از ایمنی مکان‌های مذهبی است. گاندی همواره بر پر کردن شکاف بین آنچه انجام می‌دهیم و آنچه قادر به انجام آن هستیم، تأکید داشت.

در این روز بین‌المللی این‌جانب همه افراد را ترغیب می‌کنم هر آنچه در توانمان است برای ایجاد پل بین این دو شکاف به‌منظور ساختن آینده بهتر برای همه به‌کارگیریم.

۱۰ مهر ۱۳۹۸

◆ کدخدایی: تأیید لایحه تابعیت

فرزندان حاصل از ازدواج زنان

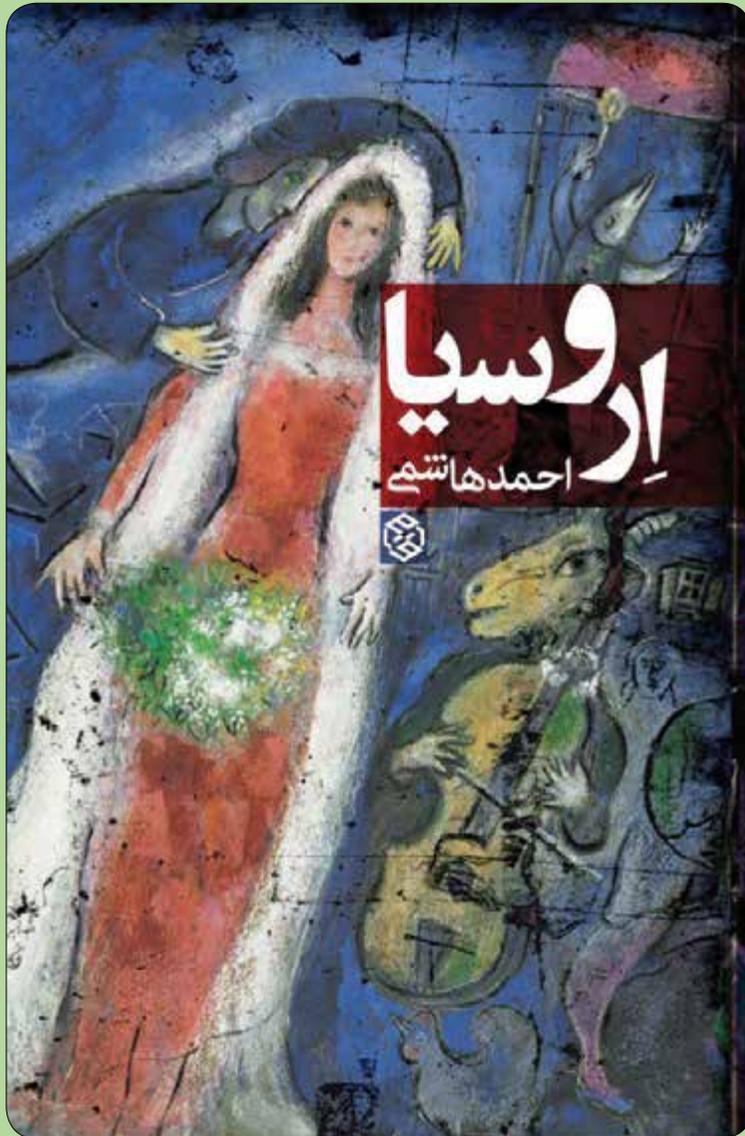
ایرانی با مردان خارجی در شورای

نگهبان

پایگاه اطلاع‌رسانی شورای نگهبان:

سخنگوی شورای نگهبان در حساب توئیتری خود نوشت:

لایحه اصلاح قانون تعیین تکلیف تابعیت فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی، امروز در شورای نگهبان



همه زندگی يك شوخی کوتاه بود...

rowzanehnashr.com
0 2 1 - 8 8 8 5 3 6 3 1

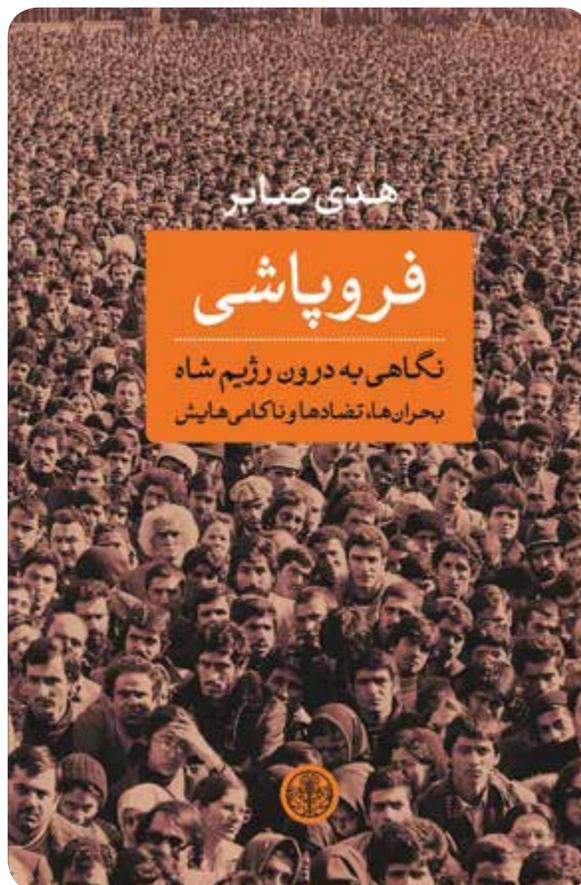
مدتهاست که غلطی رایج ترویج و تبلیغ می‌شود که به موجب آن سقوط رژیم پهلوی محصول توطئه یا تلاش نیروهای داخلی یا خارجی بوده است.

بارها در برابر این سؤال، به‌ویژه از سوی گروه‌های سنی جوان، قرار گرفته‌ایم که «چرا انقلاب کردید؟» در متن این سؤال این پیشفرض وجود دارد که گروهی از مردم بدون وجود کمترین ایراد یا اشکال اساسی در رژیم شاه و حتی در حالی که آن رژیم در اوج تمدن و اقتدار بود تصمیم گرفتند آن را ساقط کنند و به این ترتیب انقلاب را آغاز و به انجام رساندند.

برخلاف این تصور، زنده‌یاد هدی صابر در «فروپاشی» نشان می‌دهد انقلاب‌ها گزینه‌های انتخاب‌شده در دسترس نیستند که با برنامه‌ریزی قبلی و به‌دقت برگزیده شده باشند. انقلاب گزینه در دسترس فعالان اجتماعی نیست تا پس از ارزیابی آن را انتخاب کنند. انقلاب ممکن است زمانی رخ بدهد که اغلب مردم تصور وقوع آن را هم نمی‌کنند. بنابراین، انقلاب‌ها حاصل اراده‌گرایی محض مردم یا توده‌های انقلابی نیستند.

هدی صابر در این مطالعه - که در سال‌های ۶۱-۱۳۶۰ انجام شده - تلاش کرده تا حد ممکن فارغ از تلاش‌ها و تحركات مخالفان شاه، با گزارشی مستند از تضادها و بحران‌های نظام پهلوی روند افول قدرت آن رژیم را مورد بررسی قرار دهد. در این بررسی، وی شرایط جهانی را نیز از نظر دور نداشته است.

هدی صابر پژوهشگر، روزنامه‌نگار، فعال ملی‌مذهبی و از گردانندگان مجله «ایران فردا» بود. وی پژوهش‌های متعددی در زمینه تحولات صنعت نفت در ایران، توسعه اقتصادی غرب، روندهای اقتصادی در کشورهای در حال توسعه، تحلیل برنامه‌های عمرانی، بودجه و مطالعات فرهنگی و اقتصادی انجام داد. او همچنین در دوره ریاست‌جمهوری مهندس عزت‌الله سحابی در سازمان برنامه، با آن سازمان همکاری می‌کرد.



مجتمع فرهنگی آیت‌الله طالقانی به مناسبت چهلمین سال درگذشت آن مبارز نستوه برگزار می‌کند؛

همایش علمی - پژوهشی طالقانی و زمانه ما

۲۲ و ۲۳ آبان
سالن قلم کتابخانه ملی